

فدراسیون یهودیان ایرانی

شوفار
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال دهم - شماره ۶۹ - جون ۱۹۹۲ - تیرماه ۱۳۷۱

« نفرینی به فصلی از تاریخ »

لکه هائی هست بردامان ننگ آلوده ی تاریخ
کیش هزاران چشمه ی تطهیر- هرگز- پاک نتوان
کرد.

فصل هائی هست بر اوراق این بی رحم: خون آلود؛
قصه هائی ز آنچه از نامردی و نامردمی انسان به انسان
کرد،
قتل عام کودکانی را که دید و ناجوانمردانه کتمان
کرد...

*

های! ای دروغ راستین، ای بدکاره ی تاریخ!
بر تو نفرین باد.

تا ابد از خون پاک بی گناه همتبارانم
- که بر خاک تباهی ریخت -

سطر سطر صفحه های روسیاهت شرم آگین باد؛

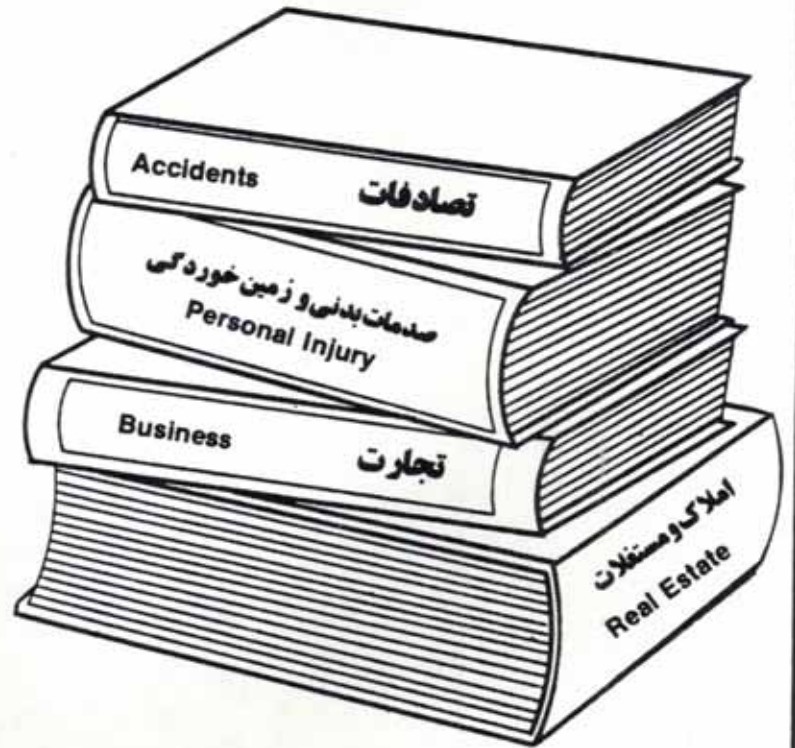
تا قیامت دامن دد پرورت همواره خونین باد؛

چهره ات از داغ هم خونانِ ناکامم - تا دروغ حشر-

شمع آجین باد

بمناسبت روز «هالوکاست» «یوم هشوآه»

جهانگیر صداقت فر



Law Office of
ODETTE L. ASHLEY

دفتر حقوقی **اودت آشلی** (لادن آشوری)

وکیل مجرب با داشتن بیش از هفت سال سابقه در دعاوی چندین میلیون دلاری
بزرگترین شرکتهای آمریکا و برنده بودن در تمام دعاوی

اکنون در دفتر جدید واقع در «سنجوری سیتی»

آماده دفاع از حقوق شماست

در امور تصادفات تا زمانی که حق شما دریافت نشده از شما وجهی دریافت نمی شود.

PENTHOUSE

1901 Ave. of the Stars
Century City, CA 90067

Tel: (310) 553-9090

Fax: (310) 556-1740

دکتر Bruce Yaghoobian

متخصص بیماریهای کودکان و نوزادان و کودکان و جوانان

«از آمریکا»
استاد یاری سابق دانشگاه ایالتی نیویورک

با سابقه ۱۵ سال طبابت در بیماریهای کودکان جوانان ایران آمریکا

Bruce Yaghoobian, M.D.

Diplomate, American Board Of Pediatrics

افتتاح مطب جدید خود در بورلی هیلز جنوبی با طراعی بیسبز

Beverly Hills Medical Group

1125 S. Beverly Dr.

Suite 400

Tel: (310) 277-7700

تلفن تعیین وقت ۲۷۷-۷۷۰۰ (۳۱۰)

مرکز کایروپراکتیک و فیزیوتراپی

دکتر فرامرز خلیلی

دارای برد تخصصی از انجمن کایروپراکتیک آمریکا

عضو انجمن پزشکان ایرانی کالیفرنیا



درمان خواب رفتگی

وبی حسی

انگشتان دست و پا

● دردهای عضلانی و مفاصل

● کمردردهای مزمن

● گردن درد

● دیسک و آرتروز

● درمان کجی ستون فقرات

● سردردهای مزمن و میگرن

● صدمات ناشی از ورزش

● امور تصادفات و صدمات شخصی

● درمان دردهای ناشی از صافی کف پا (ORTODICS)

● مجهز به مدرنترین دستگاههای رادیولوژی و فیزیوتراپی

مطب در وست وود

(310) 478-6869

1609 Westwood Blvd., Suite A, Los Angeles, CA 90024

به کجا آمده ایم؟

تاراج مغازه ها و فروشگاهها در لوس آنجلس که اخیرا صورت گرفت، آنقدر رقت بار بود که، قلب هر انسان آزاده ایرا بدرد میآورد. آنچه که اتفاق افتاد غیرقابل پیش بینی نبود. در دومین شماره شوفار که در ماه می ۱۹۸۲ یعنی ده سال قبل در سرآغاز مهاجرت ما باین سرزمین منتشر شد، پیش بینی روز هائی از این دست به وضوح شده است و ما پیشگفتار این شماره را به تجدید چاپ این سرمقاله اختصاص میدهیم.

«در حدود دو قرن پیش، بسیاری از ماجراجویان عصر و جویندگان طلا، ششلول بندان و هفت تیرکشان عازم آخرین نقطه غرب ینگگی دنیا شدند و نخستین سنگ های بنای شهری نوبنیاد را گذاردند که امروز بعد از دو یست سال بصورت غولی عظیم و شهری فاقد بسیاری از معیارهای سنتی شهرسازی ارو پائی با مساحت و جمعیتی در قسمت مرکزی به بزرگی لوگزامبورگ و در کل به میزان کشور بلژیک درآمد است.

طی چند سال اخیر بسیاری از افراد جامعه ما به اجبار و ناخواسته و از بد حادثه با کوله باری از فرهنگ غنی و سنتهای یهودی و میراب از آداب و سنن کهنسال پارسی و باعشری از اعشار حاصل دسترنج و تلاش یکصد نسل پدین شهر و دیار غریب پا نهاده اند و اکنون از خود میپرسند «ما به کجا آمده ایم؟»

به شهری که بنام «سرزمین فرشتگان» نامگذاری شده آمده ایم که نیم قرن پیش زرق و برق هالیوود آن چشم دنیا را خیره کرده بود ولی امروز هالیوود پیر و ژنده پوش با هرزگی و دریدگی هم جنس بازان و روسپیان حرفه ای و هنری که آلودگی سکس و حرص و آز سود جویان آنرا به ابتذال کشیده رونق خود را از دست داده است.

«سرزمین فرشتگان» لوس آنجلس شهری خالی از محبت و عواطف انسانی است که در آن آثار اصالت خانواده های قدیمی جای خود را به اختلاف طبقاتی بسیار عمیقی داده است. در فاصله بیست دقیقه ای از رولزرویس های متعدد بورلی هیلز، شرق لوس آنجلس از چهره های بیرحم و فقر کشنده محله های سیاه نشین و اسپانیولی زبان مالا مال است. مهاجران زیادی از کشورهای مختلف لاتین آمریکای جنوبی بدین شهر خلق الساعه هجوم آورده اند و در آینده ای که چندان دور نیست اکثریت عددی را بدست خواهند آورد و سرعت خود را برای آشوبهای خیابانی و قتل و غارت ثروتمندان آماده میکنند.

شهری که بنام «سرزمین فرشتگان» خوانده میشود اصولاً فاقد قلب است، نه تنها قلب بمعنی رأفت و مهربانی انسانی، بلکه قلب به مفهوم یک مرکز واقعی که همه چشمها به سوی آن خیره شده باشد در آن یافت نمیشود. شهری که در آن مفهوم انسانیت بکلی گم شده است. بیش از هر شهر دیگری مردم دیوانه و قسی القلب و جنایتکار حرفه ای که نسبت آنان بر نیویورک فزونی گرفته است در آن کمین کرده اند و بدنبال شکار میگردند. شهری که در آن زندگی مفهوم خود را از دست داده و بصورت یک تلاش بی انتها در راه زنده ماندن درآمد است.

بهمان صورتی که فضای لوس آنجلس را «اسماگ» تیره رنگ مرکب از دود و

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel.: (213) 655-7730
(213) 655-7731

سال دهم - شماره ۶۹

جون ۱۹۹۲ تیرماه ۱۳۷۱

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بررگدانت ارزشهای قوموی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

صبون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی نورالله خرازی

نینا استوار فرزانه طالعی

گیتی بروخیم سام کرمانیان

دکتر باروخ بروخیم دکتر فریدون نصرتی

ابراهیم و یکتوری

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

ژیل پرهامی - یافاساقیان

خبرنگار عکاس: منصور بور اتحاد

• نویسندگان و علاقه مندان که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد

است. بهای درج یک نوبت آگهی

نام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

۱/۱ صفحه ۱۵۰ دلار

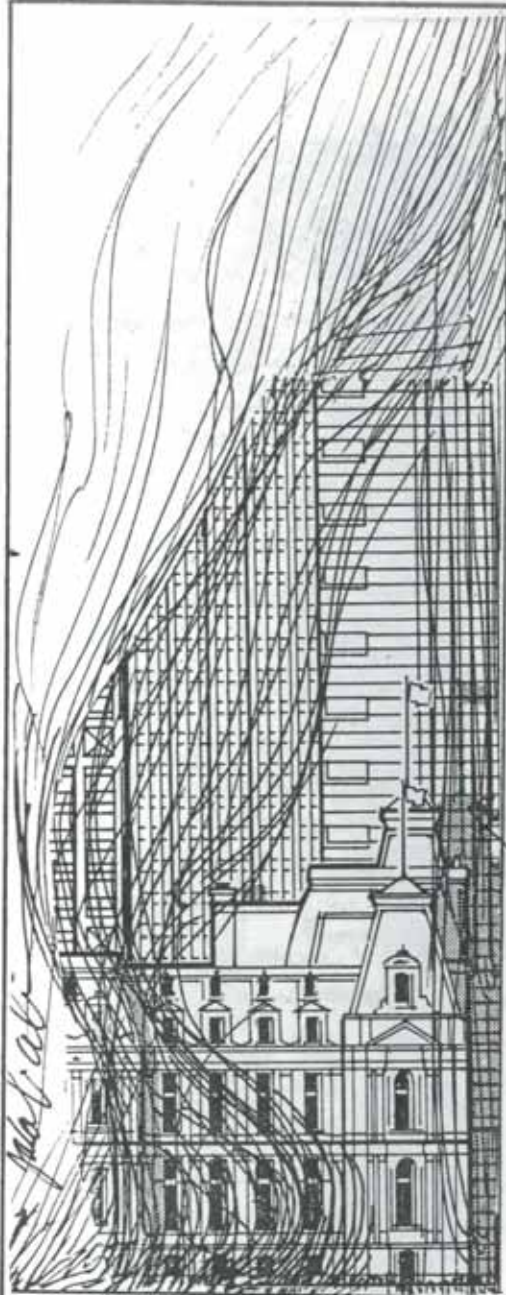
۱/۲ صفحه ۱۲۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

For information regarding
advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه

برسایز برینتینگ ۸۸۸۳ - ۸۵۸ (۳۱۰)



آلودگی و ابر و مه پوشانیده است، چهره شهروندان را هم غم بی هدفی و عوارض مهلک تنهائی و طلاق و ناسازگاری فرا گرفته است. تا آنجا که اخیراً تعداد طلاق بر تعداد ازدواج فزونی یافته است. همگان در لاک خود فرو رفته اند و مثل ماشین های بی اراده روزها بدنبال پول و کسب روزی میدوند و شبهای خود را در خستگی مفرط، تلاش بی پایان و بی هدف و به امید تجدید قوا و آمادگی برای فردا در سادیسم شهوت بی حد و مرز و بی مفهوم و بی معنی سپری میکنند.

بی بند و باری لوس آنجلس جوانان ما را در برزخ برخورد فرهنگ اصیل شرق و سرگشتگی جامعه غرب به وسوسه تردید و تزلزل دچار نموده است و این هشدار است به جامعه ره گم کرده ما که ناخود آگاه بدنبال حوادث به سرزمین ناشناخته ای قدم نهاده است و اگر به خود نیاید باید عواقب بسیار شومی را پذیرا باشد.

ما با فرهنگی اصیل که تار و پود آن با یک تمدن چند هزار ساله بافته شده است سنتهائی را پذیرفته ایم که غالباً در این دیار خریدار ندارد. فرهنگ ما بر پایه اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیر به خدای یکتا، همبستگی نزدیک خانواده ها و رعایت احترام بزرگتران، دلبستگی به سنتهای دیرینه در خانواده، بدرد یکدیگر رسیدن و غم دیگران، را خوردن، رعایت اصول انسانی و شرم و حیا و انصاف بنا شده است.

قسمت اعظم سنن و اصول این فرهنگ اصولاً با زندگی لوس آنجلس نامأنوس و ناآشناست. در سرزمینی که تقبل هزینه پدر و مادر و تأمین مخارج فرزند مشمول «مالیات» است، گویی قانون جنگل حکمفرماست که هر کس باید بفکر خویش باشد و غیر از خودش بهیچ چیز نیندیشد.

در ماوراء همه این نکات واقعیت دیگری نهفته است که اصولاً در این دیار «فرد» هر چند برجسته و شایسته باشد محلی از اعراب ندارد ولی یک انجمن و یک اجتماع چند نفر بدور هم برای ایجاد یک گروه میتواند پیش درآمد رفع مشکلات باشد.

جامعه ما که در مقابل اینهمه خطرات دانسته و ندانسته قرار گرفته است باید برای یکبار هم که شده این نکته را بخوبی درک کند که برای حفظ موجودیت خود و حفظ خانواده ها و سنت ها و آینده خود احتیاج به شکل دارد. آنهم نه تشکیلات کوچک و متفرق، بلکه همه باید در زیر چتر یک انجمن مرکزی مقتدر که نماینده همگان باشد و «صدای واحد» این جامعه پراکنده را منعکس نماید بگردد هم آیند. «



گروه هنری بنی بریت Hariborz Fred Matloob

UNIT OF B'NAI B'RITH

بنیاد فریبرز مطلوب

از کلیه همکیشان علاقمند به هنر تئاتر دعوت می کند تا باین گروه بپیوندند. آرمان ما نگهداشت و عرضه هنرهای نمایشی یهودیان ایرانی با تکیه بر سنت های ملی و مردمی ما است. از کلیه علاقمندان دعوت می شود با ما تماس بگیرند.

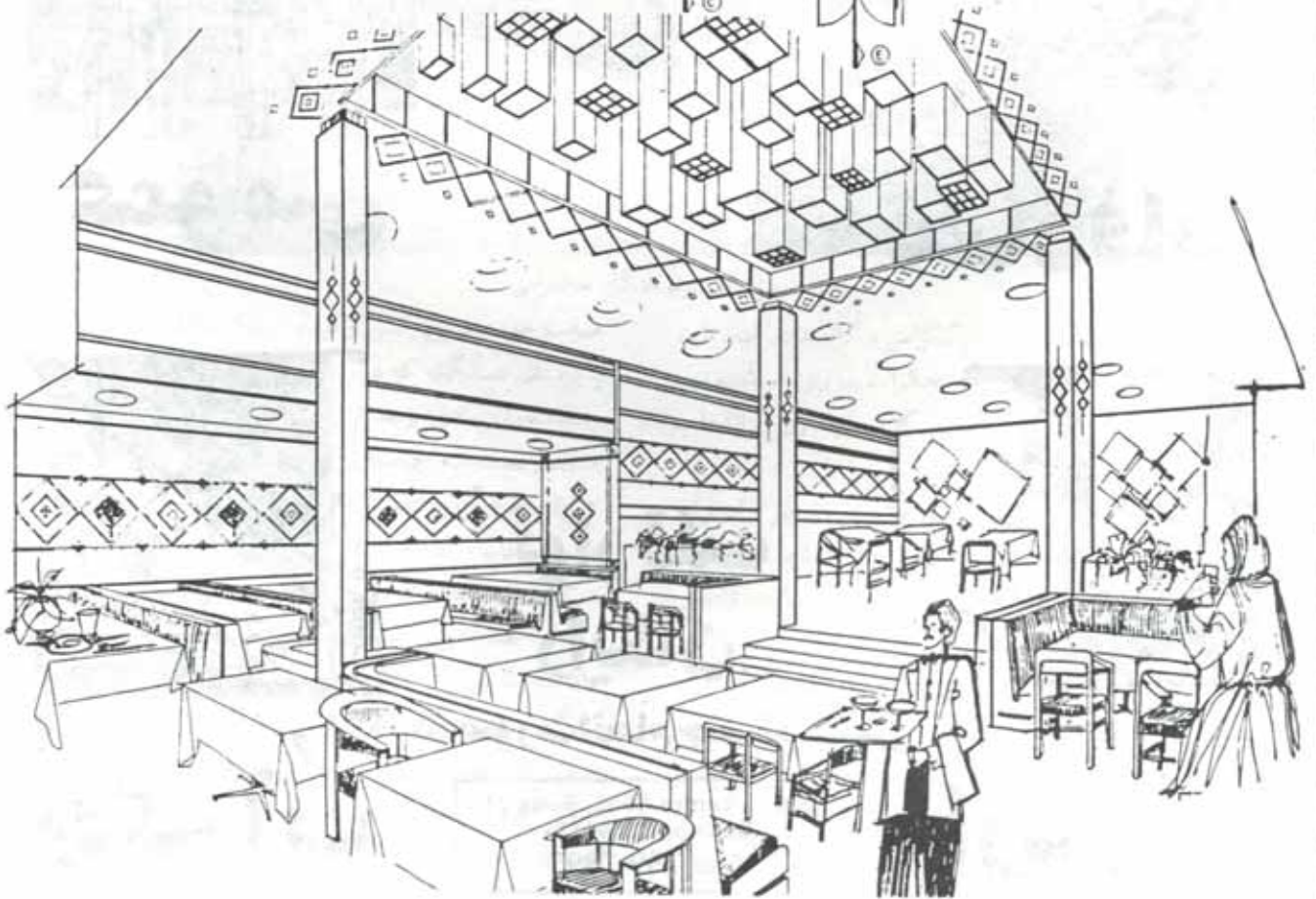
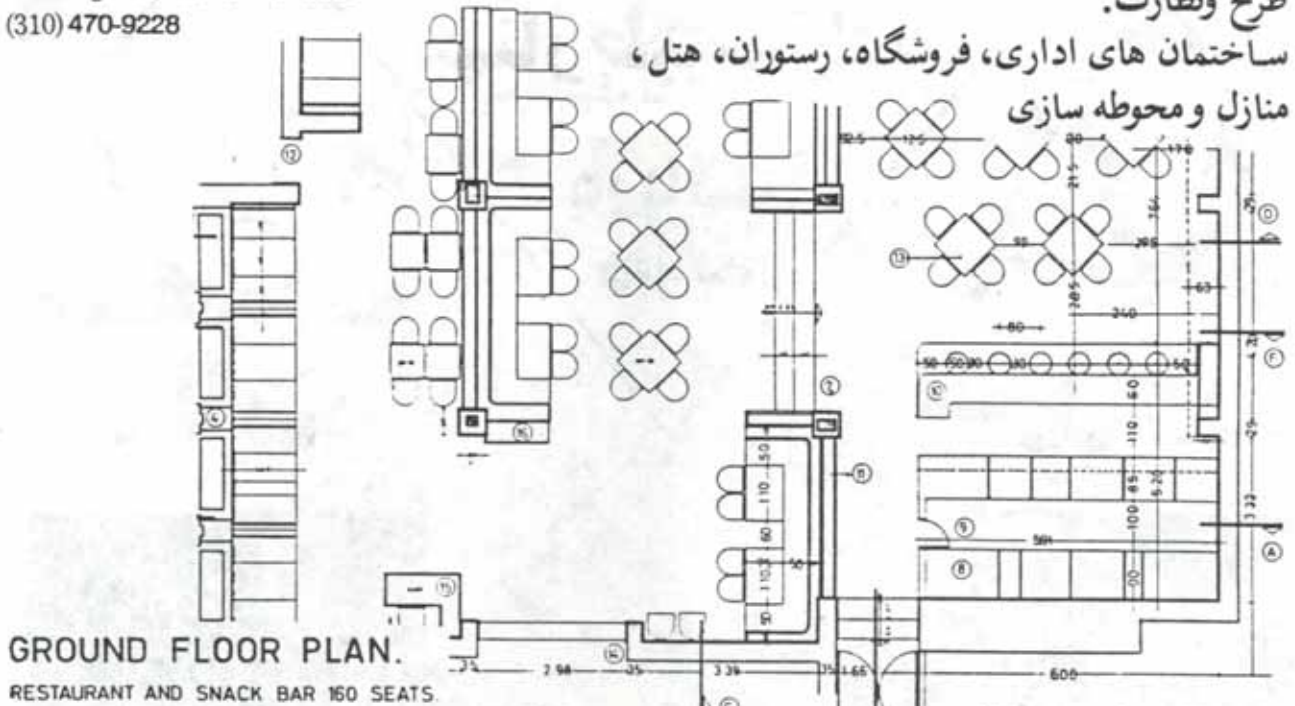
۰۷۸۷-۹۸۶ (۸۱۸)

J. A. JACOB ABIR, ASID
 ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
 10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
 Los Angeles, California 90024
 (310) 470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
 دانشگاه ملی

طرح و نظارت:

ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
 منازل و محوطه سازی



کارنامه سلامتی خود را سالانه

از دکتر

مهناز طبیب زاده

دریافت
دارید



کنترل وزن



زنان



تصادفات



عمومی



ازدواج

نوار قلب
رایگان

در صورت انجام چک آپ کامل



چک آپ

16661 Ventura Blvd., Suite 211
Encino, CA 91436
(818) 789-7893

بیل کلینتون

کاندیدای ریاست جمهوری امریکا از حزب
دمکرات

درمیان جامعه ایرانیان مقیم لوس آنجلس



بیل کلینتون هنگام سخنرانی

موقت خود بود این کشور و مردم امریکا بودند که آنرا با آغوش باز پذیرفتند. همانگونه که در گذشته در مورد بسیاری از مردمی که در جستجوی آزادی بودند این عمل را انجام داد- در قبال این اقدام سخاوتمندانه جامعه ما نیز بیکار ننشست و با ایجاد کار برای هزاران نفر دیگر با تاسیس مؤسسات فرهنگی و مذهبی و کمک به بیمارستانها، کتابخانه ها و مراکز پژوهشی علمی به کشوری که در آن رحل اقامت گزیده بود پامخ مثبت داد.

اما هنگامی ما می توانیم در این سرزمین تازه زندگی بهتری داشته باشیم که سایر مردمی که در این خطه زندگی میکنند نیز زندگی مرفهی داشته باشند و بهمین دلیل و با این اعتقاد که آقای بیل کلینتون میتواند در پیشبرد و ترقی ایران سهم موثری داشته باشد کمیته ایرانی برای انتخاب آقای بیل کلینتون تشکیل شده است. دکتر آقائی سپس از بیل کلینتون تقاضا نمود تا نقطه نظرهای خود را نسبت به مسائل سیاسی جهان و بویژه منطقه

آقای بیل کلینتون فرماندار آرکانزاس و کاندیدای انتخابات رئیس جمهوری امریکا از حزب دمکرات در روز دو شنبه اول ژوئن ۱۹۹۲ بنا بدعوت کمیته ایرانی که به طرفداری از انتخاب ایشان ترتیب داده شده بود حضور یافتند.

قبل از شروع جلسه که در آن در حدود ۴۰۰ نفر از ایرانیان مقیم لوس آنجلس شرکت داشتند آقای کلینتون با نمایندگان برخی از رسانه های گروهی ایرانی و همچنین نماینده رادیوی صدای امریکا به گفتگو نشستند و به سؤالات آنان پاسخ دادند. خلاصه متن این مصاحبه در همین شماره از نظر خوانندگان گرام میگردد.

در ابتدا آقای دکتر آقائی از طرف کمیته به نامبرده خوش آمد گفت و اعلام کرد که جامعه ما که بیش از ۲۵۰۰ سال در کشور ایران سکونت داشت بعلت انقلاب ایران مجبور به جلائی وطن گردید و در هنگامی که در جستجوی کشوری تازه برای اقامت



دکتر سلیمان آقائی حین خوشامد به بیل کلینتون

کشورهای منطقه خاورمیانه به صلحی عادلانه دست یابند و تاکید کرد که ایجاد روابط دوستانه امریکا با کشورهای منطقه موکول به رعایت مبنای حقوق بشر و اصول دموکراسی و خودداری این کشورها از گروههای تروریست میباشد. سخنان آقای کلینتون با کف زدن های ممتد شرکت کنندگان در جلسه رو برو شد و نامبرده سپس به سؤالات شرکت کنندگان پاسخ داد.

خاورمیانه بیان نماید.

آقای بیل کلینتون بیانات خود را با جمله فارسی «دوستان عزیز ایرانی» آغاز کرد و سپس به تشریح مواضع سیاسی و اجتماعی خود پرداخت و اعلام داشت که چنانچه به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شود، اساس سیاست خارجی خود را بر مبنای رعایت حقوق بشر قرار داده و کوشش خواهد کرد که



ایرانیان حاضر در جلسه به سخنان بیل کلینتون گوش میدهند

با آقای بیل کلینتون فرماندار آکانزاس

آقای بیل کلینتون فرماندار آکانزاس و کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا، پیش از شرکت در اجتماع ایرانیان طرفدار حزب دمکرات در مصاحبه ای با خبرنگاران ایرانی شرکت کردند و به پرسشهای آنان پاسخ دادند.

شرکت کنندگان در این مصاحبه عبارت بودند از آقای صیون ابراهیمی و سام کرمانیان از نشریه شوفار، آقای منوچهر امیدوار و خانم عاطفی از تلویزیون ایران و جهان و آقای قدس رضوی از صدای آمریکا.

سئوالات مطرح شده و پاسخ های آقای کلینتون ذیلاً از نظر خوانندگان عزیز میگذرد:

سؤال: با توجه به اینکه ایران از یک طرف مملکتی است که از لحاظ ژئوپولیتیکی حائز اهمیت زیادی میباشد و از سوی دیگر علی رغم اعلامیه های رسمی خود مبنی بر صلح طلبی کماکان سیاست اتمی خود را دنبال مینماید و ضمناً در پی دستیابی به موشکهای بُرد متوسط و بلند نیز هست شرایط شما برای برقراری روابط با دولت ایران چه خواهد بود؟

جواب: برای اولین بار پس از فروریزی کمونیسم در جهان و پایان دوران جنگ سرد آمریکا این امکان را دارد که با قدرت تمام سیاستهای صلح جو یانه خود را در تمام جهان بخصوص در منطقه حساس خاورمیانه دنبال کند اولین هدف ما جلوگیری از نفوذ سلاحهای اتمی خواهد بود و ما از ایران خواهیم خواست که از ادامه این سیاست خود اجتناب بورزد به علاوه ایران باید از همکاری و پشتیبانی خود از گروههای تروریستی دست بردارد و مسئله دیگری که خیلی برای ما حائز اهمیت است مسئله احترام به حقوق بشر میباشد.

سؤال: در حال حاضر صد ها هزار و شاید چند میلیون ایرانی آواره در آمریکا زندگی میکنند که برخی از آنان نیز تابعیت آمریکا را پذیرفته اند و به همین سبب هم از مسافرت به ایران و دسترسی به اموال خود محروم میباشند از طرف دیگر نیز صد ها هزار نفر دیگر نیز چه از اقلیتها و چه از گروههای دیگر در داخل ایران از بسیاری از آزادی های فردی محروم میباشند. آیا حقوق این افراد در مذاکرات شما برای برقراری رابطه با ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت؟

جواب: بله البته، همانطور که اشاره شد مسئله حقوق بشر از

آرمان های مهم سیاست خارجی ما نه تنها در قبال ایران بلکه در قبال سایر ممالک مثل چین و غیره خواهد بود. ما در مورد این مسئله که ایرانیان خارج از کشور به هر تابعیتی که درآمده باشند باید حقوق و مزایای قانونی خود را باز یابند و کلیه افراد مقیم آن مملکت باید در حد قانون از مزایای اولیه و آزادی های فردی هر شهروند برخوردار باشند تاکید مسلم خواهیم داشت.

سؤال: نظر شما در مورد تغییرات مثبتی که اخیراً در ایران بوقوع پیوسته از قبیل انتخابات مجلس و قدرت یابی گروههای معتدل تر چیست؟ از طرف دیگر در هفته های اخیر گزارشهایی مبنی بر اغتشاشات در بعضی از شهرها به دست ما میرسد که احتمالاً به توسط عمال افراطی ترتیب داده شده اند نظر شما در این موارد چیست؟

جواب: من اطلاع دقیقی از این اغتشاشات در دست ندارم و ترجیح میدهم در این موارد صحبت نکنم ولی به طور کلی همیشه پیشرفت گروههای معتدل را بهتر میدانم، اما برای اینکه ما بتوانیم با ایران روابط عادی سیاسی برقرار کنیم هنوز ایران باید راه درازی را پیماید، امیدوارم که گروههای افراطی که تمایل به اعمال خشونت آمیز چه در داخل ایران و چه در خارج از آن دارند کم کم از مواضع قدرت برکنار شوند.

سؤال: برای شوندگانی که در داخل ایران ممکن است به این مصاحبه شما گوش دهند چه پیامی دارید

جواب: مملکت آمریکا علاقه به برقراری صلح و روابط دوستانه با تمام مردم دنیا دارد، هم اکنون فرصت بسیار خوبی وجود دارد که ما برای همیشه خطر جنگ هسته ای را در جهان از میان ببریم، در جهت صلح در خاورمیانه قدم برداریم و منطقه را از این آتشفشان جنگجویانه و خشونت آمیز آزاد نماییم، من از تمام مردم ایران تقاضا میکنم که در جهت آزادی حقوق بشر و احترام به عقاید هم نوعان از هر کیش و آئین و طریقتی باشند اقدام نمایند.

سؤال: اگر ایران موفق شده باشد که تاکنون به اسلحه اتمی دست یافته باشد شما در قبال این مسئله چگونه رفتار خواهید کرد.

جواب: به عقیده من چنین صلاحیاتی باید فوراً نابود شوند و این بدون شک از اولین شرایط برقراری روابط و همکاری با ایران خواهد بود. ما هم اکنون در جهت دستیابی به قرارداد هائی هستیم که در آن کلیه ممالکی که دارای قدرت هسته ای هستند سهم خواهند بود و امیدواریم که بزودی بتوانیم از پخش این سلاح ها جلوگیری نماییم، ولی اگر ایران یا کشورهای دیگر به چنین سلاح هائی دست پیدا کنند تصور میکنم که آمریکا و سازمان ملل باید از کلیه امکانات خود برای خلع این گونه سلاح ها استفاده نمایند.



بیل کلینتون هنگام گفتگو با جناب حاجام پدیدیا شوقط و راب داوید شوقط

کنیم که صدام حسین دست به سلاحهای اتمی نیابد، متأسفانه چیزی که امروز روشن است آن است که دولت ما تا لحظات آخر قبل از جنگ کماکان به صدام حسین کمک میکرده و این مسئله ای است که دولت فعلی باید جوابگویش باشد، ولی به هر حال اکنون مهم ترین مسئله رعایت شرایط آتش بس و جلوگیری از دستیابی وی به اسلحه اتمی میباشد. این شخصی است که حتی برای زندگی اتباع خود هم احترامی قائل نیست چه رسد به انسانهای دیگر.

سؤال: ممکن است یک بار دیگر موضع خود را در قبال تقاضای اسرائیل در مورد ضمانت های وام ده میلیارد دلاری و شهر اورشلیم روشن نمائید.

جواب: من همواره طرفدار تضمین قرضه های تقاضا شده از طرف اسرائیل بوده ام، ما بیش از بیست سال است که در سیاست خود در مورد آزادی یهودیان شوروی پافشاری نموده ایم و اکنون وظیفه داریم که به اسکان آنان کمک نمائیم، در مورد اورشلیم من کاملاً معتقد هستم که اورشلیم پایتخت اسرائیل است و از این موضع دولت اسرائیل کاملاً دفاع میکنم، اما با توجه به اینکه اسرائیل و کشورهای همسایه اش هم اکنون سرگرم مذاکرات صلح میباشند و امریکا برای کمک به این مسئله لازم است شرط اعتدال را بجا آورد صلاح نمیدانم که در شرایط فعلی سفارت امریکا را به اورشلیم نقل مکان دهیم.

سؤال: ممکن است عقیده کلی خود را در مورد دولت

جمهوری اسلامی بفرمائید؟

جواب: همانطور که گفتیم من فکر میکنم ما باید پیشرفت به سمت اعتدال را در ایران ترغیب نمائیم، ما نه تنها با ایران بلکه با کلیه کشورهای جهان علاقه به برقراری روابط دوستانه و همکاری های سازنده داریم، ولی ما به یک سلسله اصول اخلاقی معتقد هستیم، ما از کلیه کشورهای دوست خود انتظار داریم که به حقوق بشر احترام بگذارند، ما طرفداری و همکاری با تروریسم را تحمل نمی کنیم و انتظار داریم حقوق ایرانیانی که در امریکا زندگی میکنند از طرف دولت ایران محترم شمرده شود. سؤال: اگر در شرایط امروز، شما رئیس جمهور امریکا بودید آیا با دولت کنونی ایران رابطه برقرار می کردید؟

جواب: خیر در این شرایط چنین کاری نمی کردیم، ولی با ترغیب عوامل میانه رو و معتدل و با تاکید اصولی که قبلاً ذکر شد اگر این مسائل به نحو احسن حل شوند آن موقع حاضر به برقراری روابط با ایران خواهیم بود.

سؤال: امروز گزارش شد که سی . آی . ای بودجه خود را برای برکناری صدام سه برابر نموده اگر شما رئیس جمهور بودید چگونه با صدام رفتار میکردید؟

جواب: اولاً باید مطمئن شویم که کلیه شرایط آتش بس که توسط سازمان ملل مقرر شده است به مورد اجرا گذارده خواهد شد، مهم تر از همه برای من مسئله آن است که اطمینان حاصل

ایران بعد از انتخابات جدید

انقلاب ایران خاتمه یافته است که خود نیز جوابی برای آن نداشتند.

روزنامه لوس آنجلس تایمز تأکید زیادی بر برنامه پنجساله دولت که آن را بجای برنامه عمرانی برنامه بازسازی نامیده اند داشت و اینکه بخاطر ۲۷ میلیارد دلار کسری آن آقای رفسنجانی تصمیم گرفته است درجه ای بروی غرب باز کند تا سیل سرمایه غرب بیهوا به ایران سرازیر شود و باین ترتیب با اجرای برنامه ۵ ساله به همه عقب ماندگیها و نابسامانیها خاتمه داده شود.

بنظر روزنامه لوس آنجلس تایمز ایران در دوران بازسازی، نمیخواهد نگرانی غرب را در باره خود تحریک کند و برعکس مایل است بتدریج میراث آیت الله خمینی را بکناری بگذارد تا این نگرانیها برطرف شود ولی دزدسرهانی مانند فتوای قتل سلمان رشدی همه وقت دولتمردان را بخود اختصاص داده است و آنها نمیدانند با اینگونه میراثهای امام چکار کنند.

اما این دلمشغولیهها و نگرانیهای رهبران سیاسی ایران برای پیدا کردن راه حلی که بتواند مسائلی مانند قتل سلمان رشدی را از میان بردارد مانع از آن نشده که روز بروز اوضاع اقتصادی به وخامت بیشتری بگراید و تورم و افزایش قیمت ها از حد توان مردم در گذرد و سختی های زندگی انقلاب را بخطر اندازد، انقلابی که از آغاز جنبه اقتصادی نداشت و برای بهبود وضع زندگی مستضعفان نبود بلکه تنها پیام آن برای بیرون راندن زورمندان و ستمکاران بوده است. اما اکنون نتیجه انقلاب غیر اقتصادی این شده است که فقرا فشار بیشتری احساس کنند و فشار زندگی اعتبار انقلاب را از میان آنها بردارد.

غیراقتصاد بودن انقلاب موجب آن شد که در این دوران با افزایش حیرت آور جمعیت یک نسل جوان بوجود آید که با

در ماههای آوریل و می ۱۹۹۲ که انتخابات مجلس شورای اسلامی ایران در جریان بود به دعوت دولت ایران مفسران و خبرنگاران تعداد زیادی از وسائل ارتباط جمعی جهان در تهران به سر میبردند و در میان آنها نمایندگان روزنامه های مهم و معروف امریکا مانند نیویورک تایمز، لوس آنجلس تایمز، وال استریت جورنال و غیره وجود داشتند.

این مفسران و خبرنگاران در بازگشت از ایران مقالات مفصلی را در روزنامه های خود منتشر ساختند که میتوان گفت صحیح ترین و بهترین تحلیلهائی بود که از اوضاع موجود ایران بدست داده اند.

خوانندگان محترم میدانند که نتیجه انتخابات ایران منجر به آن شد که تند روهای معروفی مانند آقایان محتشمی، خلخالی و بخصوص آقای کروبی که همراه با تند رویهای خود یک امپراطوری اقتصادی را بنام بنیاد شهید اداره میکرد از صحنه سیاسی ایران خارج شوند و جای آنها و گروه کثیر دیگری از نمایندگان تند رو که اشغال کنندگان سفارت امریکا در سال ۱۹۷۹ در میان آنها کم نبودند به افراد معتدل و مورد اعتماد آقای رفسنجانی داده شود. قبل از خاتمه انتخابات خبرنگاران امریکائی وضعی را که پیش آمد بخوبی درک کرده بودند و در مقالات خود شکست تند روها را در مرحله اول و دوم انتخابات پیش بینی می کردند. لیکن در میان این خبرنگاران برداشت های متفاوتی از اوضاع ایران وجود داشت. از جمله خانم رایت و آقای مرفی از روزنامه لوس آنجلس تایمز نتیجه بازدید خود را بصورت ژورنالیستیک ارائه دادند که ضمن آنکه محتوی اطلاعات و دیدگاههای مهمی بود بیشتر نگاهی به گذشته داشت تا آینده و تحلیلهای آنها همراه با سئوالاتی از این قبیل بود که آیا

و ناتوانیهای خود قرار دهند و اکنون روزگاری فرا رسیده است که ایران باید به همه درمانهایی که ممکن است برای رهایی خود از بن بست که با آن روبروست تن دردهد.

اما در حالیکه بنظر نویسندگان لوس آنجلس تایمز ایران باید خود را برای «شوک تریپی» و درمانهای سخت دیگر آماده کنند نویسندگان وال استریٹ جورنال مطلب دیگری دارند و آن ساختار تشکیلاتی انقلاب است که از آن غولهای اقتصادی بزرگی مانند بنیاد مستضعفان و سایر بنیاد های کوچک دیگر بوجود آمده که عملاً دولتی در داخل دولت هستند و بدون آنکه به برنامه های دولت اعتنائی داشته باشند براه خود میروند. در حالیکه دولت به عدم تمرکز و بازگرداندن وسائل تولید غصب شده به صاحبان آن پای می فشارد و خروج از بحران فعلی را مستلزم بوجود آمدن امنیت سرمایه گذاری و جلب سرمایه میداند غولهای اقتصادی حاضر نیستند کوچکترین قسمت از دارائی خود را که همان دارائیهای غصب شده مردم است از دست بدهند و عملاً با تجمع سرمایه در واحدهای غیر کارآء به دولت دهن کجی میکنند. این بنیاد ها به بازگشت سرمایه داران و متخصصان ایرانی که وزرای دولت روز و شب بدنمال بازگرداندن آنها هستند مخالفت می کنند و ضمناً برای حل مشکلات مردم نسخه ای تدارکند. از این جهت در تحلیلهای اخیر چنین بنظر میآید که دولت ناچار بزودی وارد مرحله خطرناکی از درافتادن با صاحبان قدرت در این بنیاد ها خواهد بود و نتیجه چنین درگیری ها جز ایجاد ناراحتی بیشتر از نظر اقتصادی و وخیم تر شدن اوضاع نخواهد بود. ولی آقای رفسنجانی راه دیگری ندارد. اگر او نتواند مراکز قدرت را از بین ببرد و تعادلی در وضع موجود بوجود آورد قدرت خود و مآلاً انقلاب را که به آن پایبند است بخطر خواهد انداخت و چنین بنظر میآید که او بیش از مخالفانش بخت پیروزی دارد.

محرومیت های زیادتری از نسل جوان پیش از انقلاب روبرو باشد، نسلی که همه چیز را میخواهد و چیزی در اختیار او نیست. در این سالها بیش از ۲۰ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شده ولی تولید هنوز به میزان قبل از انقلاب نیست و در نتیجه درآمد سرانه به ۵۰ درصد سالهای پیش از انقلاب کاهش یافته و از آنجا که انقلاب غیراقتصادی نتوانست عدالت اجتماعی را برقرار کند، طبقه جدیدی از ثروتمندان انقلابی بوجود آمد که همه چیز را بخود اختصاص دادند و در سایه ابهت نظام نفس همه را گرفتند.

حالا بعد از سیزده سال رهبران انقلاب در مواجه با مسائل موجود دچار تفرقه شده اند، عده ای از آنها همچنان میخواهند نظام را بر اساس سخت گیری و بنیاد گرایی اداره کنند و برای آنها مهم نیست که شرایط جدید زندگی مردم چیست، آنها میتوانند مردم را در هر آن سرکوب نمایند.

در قبال بنیاد گرایان، حاکمان پراگماتیست یا بهتر بگوئیم معتدل سررشته کارها را بدست دارند. اینها در گفتار مانند همکاران بنیاد گرای خود ادامه دهندگان خط امام هستند ولی در عمل چنانکه نویسندگان لوس آنجلس تایمز گفته اند از اصولی که امام برجای نهاد منحرف شده اند زیرا در حالیکه در آن دوران با امریکا در ستیز بودند امروز میل دارند به تفاهمات سرنوشت سازی با امریکا برسند. اینها ادعا میکنند که تند روها ادامه خط امام را بعنوان وسیله ای جهت عدم تحرک و پیشرفت بکار میگیرند.

رهبران معتدل یا واقع گرا در عمل وانمود می کنند اگر امام امروز زنده بود مسلماً اولویت های کشور را تغییر میداد و اما تند روان عقیده دارند نظرات امام دائمی و تغییر ناپذیر است و هرگونه ارتباط با غرب را اشتباه می دانند.

تحلیل نهائی نویسندگان لوس آنجلس تایمز اینست که رهبران ایران دیگر نمیتوانند جنگ عراق را بهانه ای برای شکست

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

9090 Burton Way
Beverly Hills, CA 90211

(310) 859-9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602

(818) 980-8881

تصمیم گیریهای سخت در اقتصاد ایران

معادل ۲۰ درصد است خواهد شد و هزینه زندگی را برای نیمی از مردم کشور که در حال حاضر در خط فقر زندگی می کنند و خیم تر خواهد کرد و صنایع را به بی نظمی در رقابتهای بین خود خواهد کشاند.

سال گذشته اقداماتی جهت یکسان کردن نرخ ارز بعمل آمد ولی با مخالفت تجار و مصرف کنندگان رو برو شد که گویا از طرف مخالفان حکومت دامن زده شده بود. لیکن در حال حاضر آقای رفسنجانی و مشاوران او می گویند که با انتخابات اخیر قدرت مخالفان بشدت کاهش یافته و اعلام کرده اند که برای اصلاح نرخ ارز پافشاری خواهند کرد.

آقایان عادل و نوربخش که هر دو از تحصیل کرده های آمریکا هستند میگویند که با برداشته شدن موانع مالی پس اندازه های موجود برای سرمایه گذاریهای بخش خصوصی و دولتی آزاد خواهد شد.

دولت بتازگی برنامه عمرانی ۵ ساله ای را شروع کرده که هزینه طرحهای زیربنائی آن به مبلغ ۲۵ میلیارد دلار باید از منابع داخلی و بین المللی تأمین شود.

دولت انتظار دارد که میلیارد ها دلار پولهای که در آغاز انقلاب ایران به خارج فرار کرد باریکتر به کشور بازگردانده شود. جدا از مسأله سرمایه گذاری، دولت بنحوشدیدی در پی دلجوئی از ایرانیان مقیم خارج از کشور و بخصوص افراد حرفه ای و تحصیل کرده است و از شرکتهای خارجی درخواست کرده تا به سرمایه گذاری در ایران اقدام کنند و حد اقل ۴۹ درصد سهام پروژه های مربوط را با حق انتقال منافع حاصل بدست آورند. لیکن وضع اعتبارات ارزی هنوز مشمول کنترلهای بسیار شدید است و مدیران مؤسسات خارجی، مشمول یک نرخ مالیات ۲۵ درصدی هستند و ملزم به رعایت مقررات کارگری شدیدی میباشند که طبق آن اخراج کارگران تقریباً غیرممکن است. علاوه بر این مدیران خارجی باید توجه داشته باشند که با کمبود و قطع برق بنحوبسیار شایعی رو برو خواهند بود و هم چنین وسائل حمل و نقل و بدست آوردن مسکن که بعد از جنگ ایران و عراق هیچ توجهی به آن نشده و نیز کمبود کاغذ و سایر مواد از جمله گرفتاریهای دیگر است.

بعد از یک دهه و نیم هرج و مرج و آشوبهای پایان ناپذیر و درگیریهای که کشور را از هرگونه توجه جهانیان بازداشت، اکنون انقلاب و شعارهای زندگی بهتر برای توده ها در گرو اجرای اصلاحات اقتصادی عمده ای است که مدتهاست به تعویق افتاده اند.

در آغاز حکومت اسلامی در سال ۱۹۷۹، ایران مدتها در گیر گروگان گیری و اشغال سفارت امریکا بود و پس از آن مدت هشت سال به جنگ با دشمن خود یعنی عراق مشغول شد.

در حالیکه اقتصاد ایران با پرداخت سوبسید هائی که سابقه طولانی داشت از نفس افتاده و غرق در کسر بودجه و تورم پولی است، اکنون کشور با دشواریهای نوع دیگری از گروگان گیری رو برو است که ناشی از پیچیدگی های ساختاری آن است.

بکار گرفتن رفرمهای اقتصاد آزاد برای از بین بردن تنگناهای فعلی تا هنگامیکه حکومت مذهبی استقلال فعالیت های تجاری را زیر پا میگذارد غیر عملی بنظر میرسد و تنها سیاستهایی که بتواند بازاریان تهران را در کسب و کار خود آزاد بگذارد میتواند بهبود وضع را در آینده میسر سازد. در اینصورت سایر کشورهای نفتی هم که بخش بازرگانی خود را زیر فشار قرار میدهند به تبع از ایران اقدام خواهند کرد.

در انتخابات پارلمانی ماه آوریل، میانه روها که در واقع موافقان پرزیدنت رفسنجانی هستند اکثریت قاطع را بدست آوردند و اکنون رئیس بانک مرکزی و وزیر اقتصاد و دارائی چشمان خود را بر آنها دوخته اند تا به حمایت رفرم های اقتصادی مورد توجه صندوق بین المللی پول برخیزند.

تکتوکراتهای ایران مشغول تهیه برنامه هائی هستند تا به موجب آن سوبسید قیمت مواد غذایی و سوخت برای نیازمندان کاهش یابد و قیمت واحد ارز جانشین سیستم سه نرخ فعلی بشود و صد ها کارخانه و مؤسسه تولیدی که در زمان آیت اله خمینی ملی شده بودند باریکتر خصوصی شوند.

با این اقدامات، آنها در نظر دارند که کسر بودجه را به ۱۲ درصد برسانند و رشد افزایش تولید داخلی را از نرخ ۵ درصد فعلی به سالانه ۱۰ درصد برسانند.

اما کاهش نرخ ریال موجب تشدید تورم فعلی که سالانه

بهرحال با استثنای صنایع نفت، در ایران صنایع زیادی وجود ندارد و با توجه باینکه کشاورزی نیز دچار همین محدودیت ها است تقریباً ۶۵ درصد مواد غذایی مورد نیاز باید از خارج وارد شود. علاوه بر این انقلابیون اسلامی که در همه جای دستگاه اداری ایران وجود دارند در مقابل اقدامات مربوط به احیای سرمایه داری کارشکنی میکنند و بخصوص به بورس سهام که خصوصی شدن صنایع را تسهیل میکند حساسیت بسیار نشان میدهند. آیت اله خمینی سابقاً خرید و فروش سهام را بعنوان «ابزار استثمار» شناخته بود و به همین جهت بورس اوراق بهادار از سال ۱۹۸۰ بکلی متلاشی شد و تنها دوسالی بیش نیست که بار دیگر احیاء شده است. در حال حاضر سهام ۱۲۵ شرکت در بورس تهران خرید و فروش میشود. در طول سال ۱۳۷۰ شمسی حجم خرید و فروش سهام به هفت برابر افزایش یافت.

دولت در نظر دارد سهام صدها شرکت دولتی را از طریق بورس اوراق بهادار به فروش برساند. و ایرانیان میتوانند ۳۴ درصد سهام این شرکتها را تصاحب کنند و ۲۰ درصد هم برای سرمایه گذاران خارجی قابل خرید است و بقیه به کارکنان همان صنایع و شرکتها اختصاص یافته است.

در همان حال که بیش از یکصد هزار نفر از سرمایه گذاران جدید به بورس اوراق بهادار تهران روانه شده بودند، شاگردان مدارس و کارگران نمایانتهایی علیه «شبهت پول» برقرار کردند و خواستار شدند تا مستضعفان که بنام آنها شاه از تخت بزیر آمد بیشتر مورد حمایت قرار گیرند.

تضاد بین هدفهای اجتماعی و بازرگانی از فاجعه اقتصادی موجود در منطقه خلیج فارس ناشی میشود. مداخلات سیاسی مانع از بوجود آمدن مؤسسات مختلف و ایجاد تعادل بین بخش خصوصی و دولتی و بهبود اوضاع در بلند مدت میشود.

ایران نیز باید مانند کویت و عربستان سعودی که بعد از جنگ خلیج فارس عمل کردند از فرصتی که پس از انتخابات اخیر بوجود آمده باید استفاده کند و سیاست هائی را که گرایش به سرمایه داری را تسهیل مینماید در پیش گیرد.

ایران، از لحاظ سیاسی، در سالهای گذشته یک نمونه برجسته بنیادگرایی اسلامی را بوجود آورد که در صادر کردن آن با شکست مواجه شد. اکنون میتواند با توأم کردن یک نظام پیشاهنگ سرمایه داری اسلامی، یعنی نظامی که میتواند مشوق رشد بورس اوراق بهادار و آزادیهای اقتصادی باشد، مدلی را بوجود آورد که ناظران خارجی بیشتری را بخود جلب کند و باین ترتیب است که میتواند دست آورد های داخلی خود را که روز بروز بیشتر در معرض خطر هستند نجات دهد.

شرکت پیسی کولا اعلام کرده است که منبع نوشابه خود را

در اسرائیل عرضه خواهد کرد. شرکت پیسی کولا در بازار اسرائیل با رقابت کوکاکولا مواجه خواهد شد که هم اکنون ۶۶ درصد از بازار دو بیست میلیون دلاری اسرائیل را که سالانه صرف نوشابه ها میشود در دست دارد.

اقدام شرکت پیسی کولا برای فروش محصول خود در اسرائیل نتیجه شکست تحریم اعراب علیه شرکتهاى خارجی است که با اسرائیل رابطه تجاری دارند. بسیاری از اسرائیلی ها و حتی یهودیان امریکا عقیده دارند که بی میلی سابق شرکت پیسی کولا ناشی از همین تحریم اعراب بوده، لیکن شرکت مزبور میگوید در گذشته بیشتر دلایل اقتصادی باعث عدم فروش نوشابه مزبور در اسرائیل می شد و این امر علت سیاسی نداشته است!

شرکت کفش ورزشی ال ای گیر به مناسبت تبعیت از تحریم اعراب علیه اسرائیل از طرف وزارت بازرگانی امریکا به پرداخت جریمه ای معادل ۴۰۴,۰۰۰ دلار محکوم شده است. وزارت بازرگانی میگوید یک وارد کننده کفش در کویت از شرکت ال ای گیر خواسته بود که در قبال دریافت یک سفارش نام سازندگان کفش های خود را افشاء کند. در عین حال وزارت بازرگانی امریکا عقیده دارد که هرگاه شرکت مزبور از افشای نام سازندگان برای خریدار کویتی خودداری میکرد از دریافت آن سفارش محروم می شد. علاوه بر این، شرکت کفش ال ای گیر متهم است که اطلاعات محرمانه معاملات خود را با اسرائیل به دیگران داده است.

ماه گذشته دولت هند یک ماهواره تحقیقاتی را با استفاده از تکنولوژی موجود در آن کشور به فضا پرتاب و در مدار خود قرار داد. این بزرگترین قدم در راه پیشرفت علوم فضائی هند است که تا امروز برداشته شده. مقامات فضائی هند گفته اند که این اقدام در جواب تحریم امریکا علیه صنایع فضائی هند نیست.

وزارت بهداشتی ژاپن اعلام کرد که مردمان این کشور بطول عمر بالائی دست یافته اند و در این میان زنان ژاپنی بیش از مردان عمر میکنند. سرشماری سال ۱۹۹۰ نشان داده که متوسط عمر مردان ژاپنی بحدود ۷۶ سال میرسد و زنان با متوسط عمر ۸۱ سال رکورد را شکسته اند که در هر دو مورد آرا تا ۱/۴ سال از عمر متوسط آمریکائیان بیشتر است. سخنگوی وزارت بهداشتی ژاپن گفت که افزایش طول عمر مردم این کشور در درجه اول مربوط به بهبود وضع بهداشت و درمان و در ثانی بواسطه رعایت رژیم های غذایی است.

دکتر ادریس نیا

بیمه‌سازان، نازانسر

465 N.Roxbury Dr., Suite 711
Beverly Hills, CA. 90210

بورلی هیلز (310) 273-5588
اورنج کانتی (714) 540-1122

Ardie Bath Collection

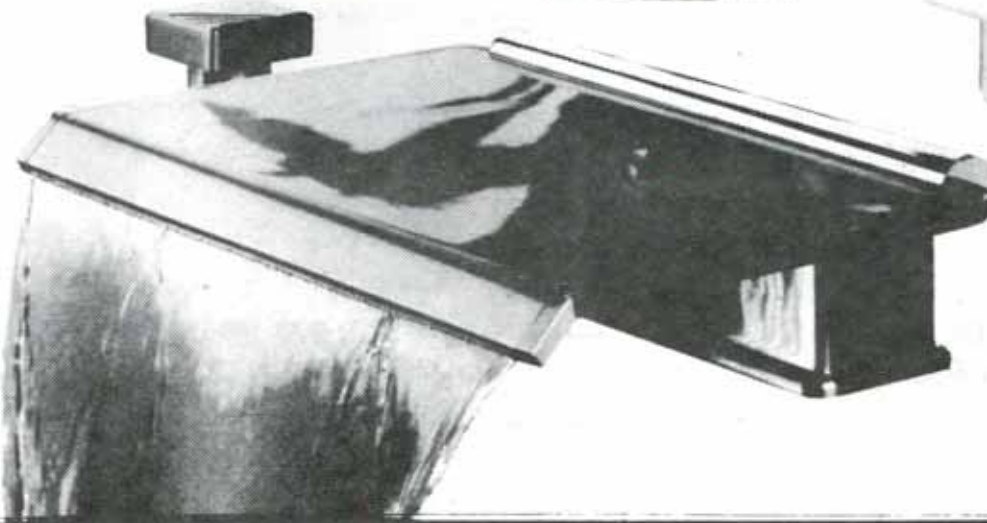


زیباترین
لوازم تزئینی:
حمام، آشپزخانه،
آینه، دستشوئی، شیرهای تزئینی،
وان، جاکوزی و قفل های زینتی
با
قیمت عمده فروشی



Ardie Bath Collection

(310) 659-8540
8665 WILSHIRE BLVD.



Law Offices of
STANLEY C. FRANKLIN
A Professional Law Corporation

استتلی فرانکلین

باسابقه‌ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایرانیان کالیفرنیا

بامکاری

پری فرانکلین



یک تلفن به دفتر ما کافیت

(818)

۲۴ ساعته

901-0344

وکیل متخصص در امور

تصادفات اتومبیل

بپرداخت کمترین حق الوکاله

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411

خدمات بیمه نهائی

تلفن ۲۱۳-۸۵۸-۵۸۰۰



**NAHAI
INSURANCE SERVICES**

433 N. Camden Drive, Suite 810

Beverly Hills, CA 90210

TEL: (310) 858-5800

FACSIMILE: (310) 273-5981

تقریری بر نوشته و گفته های

ضد یهودی سعیدی سیرجانی

که با من هر چه کرد

«گالت» واژه ای عبری است که به یهودیان در بدر در اکناف جهان پس از ویرانی معبد دوم در بیش از دو هزار و پانصد سال پیش اطلاق میشود و به مفهوم «زندگی کردن در آوارگی و بدور از سرزمین مقدس خود» بکار برده میشود.

یهودیان ایران، به شهادت تاریخ، در قیاس با دیگر یهودیان «گالتی» پراکنده در سرتاسر پهنه گیتی، بالنسبه در معرض کمترین میزان ظلم و تبعیض قرار گرفته اند. همانطور که بارها گفته ایم، مردم ما توسط کورش شاه از قید اسارت بابل رها شده و در ایران زمین پناه داده شده اند و باین اعتبار است که در کتب مقدسه ما، نام این پادشاه را ناجی بزرگ گذاشته اند. و باز بهمین دلیل هم هست که یهودیان به ایران آمده به آسانی ملیت کشور میزبان خود را پذیرفتند و ایرانی شدند و تا با امروز هم که برای ما آوارگی دومی پدید آمده، باز هم خود را ایرانی میدانیم.

عشق بی تردید یهودیان ایرانی به ایران زمین و سهم ارزنده آنان در نگهداشت و اعتلای فرهنگ و تمدن این سرزمین رافع واقعیت یک سلسله تعصبات ضد یهودی و عوارض آن که گهگاه متضمن آزار و ستم به یهودیان ایرانی از سوی دیگر هموطنانشان بوده، نیست. به سخنی ساده تر تعصب نسبت به این اقلیت همیشه بوده و آزار و ستم گهگاه.

بگذارید با ذکر مثالی موضوع را کمی روشنتر کنیم. دوست همکیشی تعریف میکرد «پدرم، که بازاری بود، در زمان کودکی من بیمار شد. همکاران او در بازار که همه مسلمان بودند پیغام دادند که برای عیادت او میآیند. پدر به مادرم گفت: برای پذیرائی تعدادی هندوانه و خربزه دست نخورده و بریده نشده در

چند سینی گذاشته جلوی میهمانان بگذار. چرا که اگر قاچ کنی بدلیل اینکه ممکن است تصور شود که با چاقوی ناپاک و نجس یک یهودی بریده شده، عیادت کنندگان از خوردن آن خودداری میکنند. عیادت کنندگان آمدند و پس از احوالپرسی و ابراز محبت صادقانه، پدر میوه ها را تعارف کرد و یکی از همکاران بازاری او با پاشنه کش فلزی که در جیب داشت (و صد البته آلوده به کفش و جوراب او بود) هندوانه ها و خربوزه ها را برید و به همه میهمانان تعارف کرد و همه خوردند و تشکر کردند و رفتند.»

اگر انسانها را از لحاظ برخوردشان با باورهای دیگران طبقه بندی کنیم، این طبقات عبارت خواهند بود از:

- ۱- **روشنفکر:** کسی که به هر انسانی حق میدهد به هر ایمانی که دارد پای بند باشد و به آزادی پرستش صادقانه مؤمن است.
- ۲- **روشنفکر متعصب:** کسی که داعیه روشنفکری دارد ولی از آلودگی های آموزشهای تعصب آلوده بدور نیست و در حقیقت در برزخ فکری است و اعتقاداتش در مورد پیروان دیگر ادیان و عقاید بین دو قطب منورالفکری و تعصب در نوسان است.
- ۳- **متعصب:** کسی که ایمان خود را بر حق میداند و دیگر باورها را مردود.

۴- **متعصب جاهل:** کسی که ایمان خود را بر حق میداند و دیگر باورها را نه فقط مردود می شمارد بلکه با این باورها و صاحبان آن در ستیز است.

۵- **جاهل مطلق:** کسی که انسان ستیز است و به هر بهانه ای (از جمله اینکه چرا تو پیرو باور من نیستی) با همه کس در می افتد.

گروه همکاران که در مثال بالا به عیادت پدر بیمار دوست من آمده بودند، در طبقه بندی بالا در گروه **متعصب** جا میگیرند که درست وسط این طبقه بندی است (و اکثریت مردم عوام ایران زمین را میتوان در این طبقه جا داد). همکارشان را بعنوان یک انسان، دوست دارند، اما ایمانش را خلاف میدانند، او را کافر اهل کتاب میدانند و اهل ذمه اش میخوانند.

یکی از دوستان جوان مسلمان من، پس از خواندن یکی از نوشته های نویسنده توانا آقای نورالله خرازی (که در آن از آزاری که به او و دیگر یهودیان کاشانی در محله شان رفته نوشته بود) در تعجب بودند که چطور چنین اتفاقاتی می افتاده و میگفتند که من از این بابت احساس شرم و ناراحتی وجدان میکنم که هموطن مرا، فقط به صرف آنکه به سوی قبله ای دیگر (که آنهم تصادفاً قبله اول مسلمانان جهان است) نماز میگذارد، مورد اهانت و آزار قرار میداده اند. این جوان نیکو سرشت یک روشنفکر واقعی بود چرا که بر این باور بود که طبقه بندی کردن انسانها بر اساس باورهای دینی شان، امری غیر منطقی، غیر عادلانه و مردود است، چرا که دین و ایمان امری مطلقاً

خصوصی و مربوط به هر فرد است و صاحب هر نوع ایمان مذهبی میتواند یا خوب باشد یا بد بی آنکه این امر ارتباطی به شیوه نیایش و پرستش او داشته باشد.

نام سعیدی سیرجانی بعنوان یک نویسنده اخیراً بر سر زبانها افتاده است. ایشان اخیراً برای دومین بار ظرف چند سال گذشته در لوس آنجلس آفتابی شدند و از هر میکروفون و دوربین و تریبون برای ابراز نظرات خود بهره بردند و در حالیکه اداهای روشنفکرانه و بگفته خودشان «مبارزه با رژیم آخوندی» را در میآوردند، همه ایرانیان امریکا نشین را زیر پرسش میبردند که «اینجا نشسته اید که چی؟ بیائید که ایران امروز بسیار برای مناسی است و آزادی هائی هم هست برای گفتار!»

آنچه محرز و مسلم بود، این بود که به ایشان از آنسوا اجازه گفتار داده شده بود تا بیاید و «مغزها» را جمع کند و برگرداند و گرنه آقای سیرجانی از جان خودش سیر نشده بود که بیاید و در مورد رژیم حاکم بر ایران باین شکل اُدرم اُدرم راه بیاندازد و برگردد ایران و دوباره بیاید! موضوع دیگری هم هست که در آن جای تردید نیست و آن زیرکی خاص ایشان است که زیر لجه مردمی کرمانی شان کاملاً محسوس است و رگه های «تفرقه بیاندازد و حکومت کن» در آن بسیار مشهود.

ایشان آمدند و داد سخن ها دادند و نه تنها رسانه های گروهی غرب نشین ما، بلکه سازمانها و اجتماعاتی که در بدر بدنبال سخنان برای گردهمائی های خود هستند، آقای سیرجانی را بردند و پای منبرش نشستند و به به و چه چه گفتند. جالب آنکه در مصاحبه های رادیویی، هر بار که این سوال از سوی شنوندگان از ایشان میشد که: «چگونه است که به شما اذن داده می شود تا باین راحتی بیائید و پشت سر رژیم حاکم بر ایران متلک بگوئید و برگردید و دوباره بیائید؟» ایشان با تردستی و بژده خود از سوال ظفره رفتند.

هنگام اقامت آقای سیرجانی، در لوس آنجلس، یکی از کلوبهای ایرانی این شهر، از ایشان دعوت به سخنرانی میکند و ایشان هم در این جمع مشتکی از همان خزعبلات را به خورد شنوندگان خود میدهند و سپس یکی از حاضران در مورد نوشته ای از ایشان مندرج در کتاب «وقایع اتفاقیه» سوال می کنند که عیناً در زیر نقل شده و جو یا می شوند که آیا جناب ایشان برآستی تا باین حد با پیروان حضرت موسی دشمنی دارند؟ نوشته از این قرار است:

شاید مطالعه اخبار مربوط به یهودیها در جریان حوادث این سی ساله احساسات بشردوستانه شما را دیگرگون کند که چرا این اقلیت سرگردان و دائماً در وحشت یک قران درآمد نامشروع را بر دو قران درآمد مشروع ترجیح میدهند و این چه حرص پولی است که بنی اسرائیل را به همدستی

دزدان می کشاند، و اغلب اموال دزدی از خانه های این عالیجنابان کشف می شود و حتی معبد و مسجد خود را نهانخانه اموال مسروقه میکنند، و از این بالا تر غالب مستانی که کارشان به شرارت می کشد و شرح آشفته کاربهایشان بسیاری از صفحات این مجموعه را سیاه کرده است، از محله محصور این بزرگواران بیرون می آیند و چرا با اطلاعی که از سخت گیری حکومت دارند، و نفرتی که نگاه مردم نثار رهگذارشان میکنند، و بیسی که از فتوای قتل و کشتار محافظان شریعت محمدی دارند، و تعهدی که به حاکم وقت مبنی بر خود داری از فروش عرق سپرده اند، باز دل از این منبع درآمد نمی گتند و زندگی را بر خود تباہ می سازند؟ این چه طبیعت قلب پسند و حرص سوداگرانه ایست که به جان اینان افتاده است؟ شاید با خواندن این گزارشها به مقایسه رفتار متفاوت مردم با اقلیت ارمنی و اقلیت یهودی پردازید، و به همان نتیجه البته نادرستی برسید که هیتر آتش آشیان رسید.

پیش از آنکه به پاسخ آقای سیرجانی پردازیم، نوشته بالا را با طبقه بندی که در مقدمه شد می سنجیم. آقای سیرجانی با تمام زرنگی شان در آغاز و انتهای این نوشته کوشیده اند خود را روشنفکر جا بزنند و بهمین دلیل هم در ابتدا از «احساسات بشردوستانه نسبت به یهودیان ایرانی» سخن گفته اند و در پایان هم به هیتر لقب «آتش آشیان» داده اند - یعنی قلم را برداشته اند و بخودشان گفته اند: «خوب! اول یک ژست روشنفکرانه بیائیم!» و آمده اند. ولی بناگاه، بدلیل ذات جاهلی که دارند - از سطح روشنفکر به جاهل مطلق سقوط کرده اند.

آقای سیرجانی اگر در این مملکت دنیا آمده بودند، بی برو برگرد عضو پرو و پا قرص کوکلاس کلان میشدند و هر که را که از نژاد پاک آریائی نبود لایق مرگ میدانستند و صد البته، در شلوغی های گروگان گیری اوائل انقلاب، با جمع دیگر یاران جاهل خود، همه ایرانیان را «بربر» میخواندند - چرا که انسان جاهل - آنهم جاهل مطلق - انسان ستیز است و از این بابت هم از هیچ کاری کوتاهی نمیکند - از جمله اینکه انسانها را بر اساس باورهای دینی یا ملیت آنها طبقه بندی میکند.

تا اینجای قضیه را داشته باشید تا برگردیم و به شکر فشانی آقای سیرجانی در پاسخ سوال کننده گوش کنیم.

ایشان، بدون هیچگونه شرم و محابائی رسماً ادعان میکنند که به نوشته ی مزبور اعتقاد دارند و همین - غافل از اینکه تعداد زیادی از شنوندگان ایشان یهودیان ایرانی هستند. حالا برگردیم سر بحث خودمان و به ناسزا نامه سعیدی سیرجانی پردازیم. به اعتبار نوشته بالا و گفته های آروز این آقای «یهودی ستیز» و یا بهتر است بگوئیم «انسان ستیز» ما یهودیان هیچ سهمی در

سازندگی ایران زمین نداشته ایم و همه هم و غم مان صرف مال اندوزی نامشروع شده. در حالت عادی و در مقام جوابگویی، انسان بلافاصله بیادبزرگ دانشمندان و هنرمندان یهودی ایرانی از قبیل روانشادان حثیم (نویسنده فرهنگ واژه های حثیم)، استاد نی داود (تنها تدوین کننده دستگاههای موسیقی ایرانی) و نویسنده توانای معاصر استاد مشفق همدانی و پرفسور لاله زاری رئیس دانشکده داروسازی دانشگاه تهران و هزاران هزار دانشمند یهودی ایرانی می افتد. اما اینکار جواب «های» را با «هوی» دادن است و در مقام ما نیست. نه، ما فریاد نمی زنیم که بیائید ببینید که چه دانشمندان بزرگی در جامعه یهودیان ایرانی است. چرا که اگر چنین کنیم (هرچند هم که حرفمان، حرف حساب باشد) خود را تا قهقرای سلک اندیشه و اعتقادات مردود آقای سیرجانی تنزل داده ایم.

ما میگوئیم حثیم و نی داود و مشفق و لاله زاری و امثال آنها همگی ایرانیانی هستند که دل درگرو فرهنگ و ادب و بهروری ایران دارند. حال اگر قبله نیایش آنان بیت المقدس است، این انتخاب فردی خود آنان بوده و تحت هیچ عنوان ارتباطی با یهودی بودنشان نداشته و ندارد.

تصورش را بکنید، کسی که خود را متورالفکر میخواند آنقدر در تعصب نه که در جهل مطلق باشد که برای یک قوم در بست و یک جا یک چک بکشد و همه را از دم مجمع جمیع معایب انسانی قلمداد کند.

اما نوشته شما، آقای سیرجانی، یک چیز کم داشت و آن بررسی نشانه های ظاهری یهودیان - از قبیل موهای مشکی گاه مجعد و بینی های قوزدار و پوست تیره رنگ است و این نتیجه گیری که: «خیر آقا، اینها اصلاً از نژاد پست سامی هستند.» خوب میگفتید اینرا هم! میگفتید و عقده دلتان را میرکاندید. و خوب که فکر کنیم، شاید دلیل شما برای اینکار این بوده که از لحاظ ظاهری شما هم شباهت هائی به یهودیان دارید و شاید می ترسیدید که این پرسش پیش آید که مبادا شما هم از تبار مائید - که در آنصورت ما باید به شما لقب «فرزند نامشروع خلق» خودمانرا میدادیم!

گفتم که در باشگاهی که این آقا سخنرانی داشته اند تعداد بسیار قابل توجهی از همکیشان یهودی ما حضور داشته اند و آقای سعیدی سیرجانی در حقیقت داشته برای کسانی سخنرانی میکردند که طبق نوشته و تائید شفاهی خودشان اولادان بنی اسرائیل بوده اند یهودیانی که به اعتبار ایشان شیفته درآمد نامشروع، مال دزدی بخور، تامین کننده عرق برای شریبران چاقوکش، منفور مردم، بی اعتنا به محافظان شریعت محمدی، منتقلب، حریص و سرگردانند. یهودیانی که ایشان پس از مقایسه آنها باارامنه، برایشان فتوای هیترلی صادر کرده اند.

آیا آقای سیرجانی براستی نمیدانسته که ممکن است در میان شنوندگانش دست کم چند یهودی باشد و اینکار ایشان باعث اعتراض شود؟ چرا! ایشان خیلی خوب میدانسته اند، چرا که یهودی ایرانی در ضوابطی که اکنون (و تا میزان زیادی هم در سال های پیش) بر ایران زمین حاکم بود - بخود این حق را نمیداد که در میان جمعی برخیزد و بدهان «یهودی ستیز روز روشنی» چون آقا و همپالکی هایش بگوید - چرا که در آن روزگار ما کوله بار «گالوت» را بدوش می کشیدیم. کوله بار معنایی که سنگین بود از بار همه تحقیرها و کوچک شمردنها و پشت مردم ما از این میراث گند آلوده خمیده است و اینکه چگونه هیچ یک از هم کیشان ما که در آن جمع حضور داشتند واکنشی از خود نشان نداده اند خود جای بحثی جداگانه دارد، که فرمود:

من از بیگانگان هرگز نالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

من بعنوان یکی از خوانندگان شوفار، این نامه را می نویسم تا شما، پیش از آنکه گوشه دیگری از اندیشه های نژاد پرستانه و تنفرآلود خود را قلمی کنید، دست کم بدانید که یهودیان ایرانی اکنون ارگانی دارند که صدای واحد مردم ماست. فدراسیون یهودیان ایرانی را عرض میکنم و این صدا نباید آرام بماند و من امیدوارم که شوفار با چاپ این نامه دست کم به امثال شما بفهماند که لقبی که محض پرده پوشی به هیتر داده اید برازنده خود شما هم هست.

شما، آقای سعیدی سیرجانی، یک چیز دیگر را هم متوجه نیستید و آن اینکه یهودیان ایرانی امریکا نشین، اکثریتشان دارند با چنگ و دندان بدنبال لقمه نانی میدوند و اینجا هم بقول شما در وحشت یک قران درآمد برای گذران زندگی خود هستند. شما پای صحبت یکی از این همکیشان ما بنشینید تا پاسخ شما را که: پرسیده اید: «نمی دانم علت این وحشت چیست؟» بدهند و بشما بگویند که اکثریت آنان همان اندوخته ایرا که با خون دل فراهم کرده بودند - فقط و فقط بخاطر یهودی بودن مجبور شدند بگذارند و دست خالی به اینسوی کره خاکی کوچ کنند - اما بدلیل اینکه زندگی کردن در اقلیت را بلد بودند، بهر صورت که میسر بود دو باره گلیم خود را از آب بیرون کشیدند! بنویسید و از ما بد بگوئید، اما بد نیست بدانید که ارگان سازمان یافته ای چون فدراسیون یهودیان ایرانی هم هست که مشت شما را باز کند و نشان دهد که شما و امثال شما فرزندان ناخلف میهن خوب ما ایران هستید.

شما و همپالکی هایتان که بر باور هیترل صخه میگذارید به همان سرنوشتی تعلق دارید که تاریخ برای هیترل نوشت: در خور لعنت تاریخ و نابودی در انزوا.

AMERICAN
EXPRESS

American Express Bank International

امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد و چهل
میلیارد دلار با شبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان
و سابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات
بانکی

- ★ پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با
تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- ★ تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۱

American Express Bank Int'l.
600 Wilshire Boulevard, Suite 350
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1
Beverly Hills, CA 90210

(310) 858-2924

صفحه‌ای از کتاب غزل غزلها



هروقت بوزی....

در تمام طول زمستان من چشم براه تعطیلات عید پسخ بودم- چرا که خیالم از مدرسه راحت میشد و میتوانستم با بوزی بازی کنم و آزادانه با او در آنسوی درهای بسته بدویم. آنوقت با هم از سرازیری تپه به ساحل رودخانه میدویدیم و من باو نشان میدادم که چگونه بچه مرغابی‌ها شنا می‌آموزند. و او به کوشش من برای توضیح دادن این مسئله می‌خندید. بوزی هیچ یک از چیزهایی که من باو می‌گویم را باور ندارد. قبول نمی‌کند که من میتوانم تا سر بلندترین درختها خودم را بالا بکشم- بشرطی چنین تصمیم بگیرم. باور نمی‌کند که من تیراندازی هم بلدم- فقط اگر تفنگی داشتم تا با آن تیراندازی کنم. هرگز نمی‌گوید که حرف مرا باور ندارد- فقط بمن می‌خندد. و من از هیچ چیز بیشتر از اینکه یکی بمن بخندد بدم نمی‌آید. ولی وقتی عید پسخ می‌آید، روزهای زیبا و بی دغدغه پسخ، روزهاییکه ما میتوانیم بدور از چشمان پدر و مادرم به بیرون خانه برویم، آنوقت چنان چیزهای جالبی را با او درمیان خواهیم گذاشت که نفسش در سینه حبس شود.

بهترین ولدت بخش ترین زمان سال فرا رسیده است.

من و بوزی لباسهای عیدمان را به تن کرده ایم. هرچه به تن داریم برق میزند و تازه و تمیز است. به بوزی نگاه میکنم و «غزل غزلها» را که پیش از پسخ نزد راوم آموخته ام بیاد می‌آورم. مصرع از پی مصرع بخاطرم می‌آید:

«واکنون بنگر این عزیز من، توزبائی: چشمانت بمانند کبوتران و گیسوانت چون گلّه گوسفندان که از کوه گبلعاد به پائین می‌آیند.»

بوزی یک نام است- مشتق از استر- لیه. اول استر- لیه بود، بعد شد لیبوزی و بالاخره بوزی. یکسال از من بزرگتر است و در مجموع سن ما دو نفر به بیست سال هم نمیرسد. و مسئله ایکه من از شما جوابش را میخواهم اینستکه تعیین کنید سن مرا و سن بوزی را. ولی این مسئله چندان مهم نیست. در عوض بگذارید طرح کوتاهی از زندگی او را برایتان ترسیم کنم.

برادر بزرگ من، بنی، در دهکده ای زندگی میکرد و آسیابی را صاحب بود. در سوارکاری، تیراندازی و شنا استاد بود و در یک روز تابستانی هنگام آب تنی در رودخانه، غرق شد. در اثر این اتفاق بود که ضرب المثل «همیشه قابل ترین شناگران غرق میشوند» تولد یافت. از او یک آسیاب، دو اسب، بوه ای جوان و دختر بچه ای بجا ماند. آسیاب متروکه شد، اسبها بفروش رفتند، بوه دو باره ازدواج کرد و از ناحیه خود دور شد و دختر بچه را نزد ما آوردند.

دختر بچه بوزی بود.

اینکه پدر من می‌بایست بوزی را مثل فرزند خود دوست داشته باشد کاملاً امری قابل قبول بود و نیز طبیعی بود که مادرم باید مثل دختر خودش از او نگهداری میکرد. آرامشی که این دختر بچه با آنها میداد تا حدود زیادی تسلی دهنده غم بیحدشان بود. این امر هیچ ارتباطی بمن نداشت- اما از چه رو وقتی من از مدرسه بخانه می‌آیم و بوزی خانه نیست، غذایم بی طعم و مزه است؟ و از چه جهت وقتی بوزی پیدایش میشود، تاریکترین گوشه ها روشن میشود و چرا وقتی بوزی با من حرف میزند، سرم را بزییر میاندازم؟ و وقتی بوزی بمن میخندد، من می‌گیرم؟ و

«دندانهایت چون گلهٔ بره های سفید که از سوی رودخانه میآیند، همانند هم، چنانکه گویی همه را یک مادر زائیده.»
«لبانت چون رسمانی سرخ و کلامت سرشار از شیرینی است»

چرا وقتی به بوزی نگاه میکنی «غزل غزلها» بیادت میآید و چرا وقتی «غزل غزلها» را میخوانی، بوزی به افکارت راه میآید؟ آماده رفتنیم. روی پایم بند نیستم. جیب هایم پر از گردو است. مادرم گذاشت هرچه میخواهیم برداریم. مادرم جیب هایمان را پر کرد و گفت میتوانیم هرچه دلمان بخواهد بازی کنیم. اما قول گرفت که قبل از حلول عید پسخ آنها را نکشیم. بوزی میگوید: «حاضری؟»

من بسوی در میروم. میرویم. بر خورد پوست گردو ها در جیب هایمان هنگام دویدن صدائی شبیه دهل میدهد. اول از درخشندگی بیرون کمی منگ میشویم. آفتاب برخاسته و به سوی دیگر شهرک ما می تابد. هوا سبک و مطبوع است، تمیز و پاک. اینجا و آنجا، روی تپه پشت کنیسا، اولین سبزه های بهاری از زمین روئیده- لطیف، لرزان و سبز... و صدای بال چلچله ها که در یک خط صاف بالای سر ما در پروازند و باز من بیاد میآورم «غزل غزلها» را: «سبزه ها بر زمین میرویند؛ زمان چهچهٔ پرندگان است و صدای لاک پشت در سرزمین ما بگوش میرسد»

خود را سبک احساس میکنم. گویی بال درآورده ام. تا چند لحظه دیگر بلند شده و پرواز خواهم کرد.

از شهرک ما صداهای عجیب و غریب میآید- فریاد ها، جوشیدن ها و غغله ها. روز قبل از پسخ است- روزی نادر و بی همتا. در یک لحظه همه دنیا دگرگون میشود. حیاط خانه ما چون کاخ شاهی است و خانه ما چون قصر. من شاهزاده پسر و بوزی شاهزاده خانم. توده های چوبی که دور خانه ما انباشته شده، چوبهای سروی است که در «غزل غزلها» آمده. گریه ای که در آفتاب نشسته و خود را گرم میکند گوزن یا آهو بچه ای است که در «غزل غزلها» آمده است. زنان و دخترانی که بیرون از خانه هایشان کار میکنند، میشوند و تمیزی کنند و مشغول آماده شدن برای عید پسخ هستند، دختران اورشلیم هستند که در «غزل غزلها» به آنان اشاره شده. همه چیز، همه چیز از «غزل غزلها» نشأت میگیرد.

دستها در جیب راه میروم و گردو ها بهم میخورد و صدا میدهد. بوزی قدم به قدم دنبال من میآید. آهسته نمیتوانم راه بروم، روی هوا قدم میزنم. میخواهم پرواز کنم، بالا بروم، اوج بگیرم، چون عقاب. میدوم و بوزی بدنالم میدود.

از روی تودهٔ کنده ها میپریم- از توده ای به تودهٔ دیگر. بوزی هم مثل من میپرد. بالا میپریم، بالا می پرد. پائین میپریم، پائین

میپرد. از خود میپرسم: کی اول خسته می شود؟

«تا- کی- میخواهی- به راه رفتن- ادامه- بدهی؟» این را بوزی یک نفس میپرسد. و من با گفته های «غزل غزلها» جوابش را میدهم:

«تا نسیم صبحگاهی بوزد و سایه ها بگریزد. آنگاه، تو خسته ای و من نیستم!» از اینکه بوزی نمیتواند پایای من دوام بیاورد احساس غرور میکنم. با وفخر میفروشم ولی همزمان هم دلم برایش میسوزد چون حس میکنم که خوشحال نیست. بوزی چنین است. لحظه ای سرشار از شادی است و لحظه بعد در گوشه ای پنهان میشود و آرام می گیرد. در چنین لحظه هائی، هیچ چیز کارگشا نیست. هر قدر هم که مادرم سعی کند او را آرام کند، هر قدر پدرم او را نوازش کند، او به گریه خود ادامه میدهد. برای که می گیری؟ برای پدرش که هنگامی که او کودکی بیش نبود مُرد؟ برای مادرش که ازدواج کرد و رفت و حتی از او خداحافظی هم نکرد؟ چه مادری! هر بار نام مادرش بزبان میآید، چهره اش از خشم سرخ میشود، گویی او را مایهٔ خجالت میدانند. هرگز هیچ حرفی علیه مادرش نمی زند، ولی خوشحال بنظر نمی آید. من تحمل دیدن بوزی را در این وضع ندارم. روی توده های چوب می نشینم و میکوشم افکارش را از این مسائل بدور نگهدارم.

چند گردو را در دستم می چرخانم و میگویم:

«حدس بزن اگر دلم میخواست، چکار میتوانستم بکنم؟»

«چکار؟»

«اگر دلم میخواست، همهٔ گردوهایت را از تو میگرفتم.»

«یعنی بازی میکردیم و تو آنها را می بردی؟»

«نه، اصلاً بازی هم نمیکردیم»

«پس چه، آنها را بزور از من میگرفتی؟»

«نه، گردو ها خودشان پیش من میآمدند.»

نگاهش را بمن میدوزد، با چشمان آبی اش، چشمانی درست از متن «غزل غزلها». من میگویم: «فکر میکنی شوخی میکنم؟ من یک زبانی بلدم. کلماتی جادویی میدانم...»

چشمهایش را باز تر میکند و من با احساس آدم های بزرگتر و مهم و با افاده و غرور میگویم: «ما پسر ها خیلی چیز ها میدانیم.

پسری در مدرسهٔ ماست بنام شیکی که یک چشمش کور است. قبالا را هم میدانند. تو میدانی قبالا چیست؟» «نه! چطور ممکن است قبالا بدانم؟»

من بناگاه به آسمان هفتم صعود میکنم چرا که میتوانم باو درس قبالا بدهم: «قبالا، بچه جان، چیز بدرد بخوری است. با قبالا من میتوانم خودم را غیب کنم. با قبالا من میتوانم از سنگ شراب بگیرم و از دیوار طلا. با کمک قبالا، من و تو، همینطور که اینجا نشسته ایم، میتوانیم تا ابرها و بالای ابرها صعود کنیم...»



طلای مذاب میکند. رنگ طلا در چشمان بوزی انعکاس یافته و گوئی دیدگانش در آن شناور است.
 من خیلی مشتاق آنم که بوزی را با توانائی های شیکی و کارهای خارق العاده ای که با دانش قبلا میتوانم انجام دهم، تحت تأثیر قرار دهم. ولی بوزی تأثیر پذیر نیست. برعکس، بر من می خندد. با دهان نیمه باز بمن نگاه می کند، دندانهای چون مرواریدش هویدا می شود و می خندد.
 با دلخوری میپرسم: «باور نمیکنی؟»
 بوزی، باز می خندد.

«فکر میکنی من لاف میزنم و دروغ می باقم؟»
 بوزی بیشتر می خندد. باید تلافی کنم و میدانم چطور.
 مسئله تو اینست که نمیدانی قبلا چیست. اگر میدانستی، نمی خندیدی. با دانستن قبلا، اگر بخواهی، من میتوانم مادرت را به اینجا بیاورم. بله، من میتوانم. و اگر خیلی زیاد التماس کنی، همین امشب میتوانم حاضرش کنم.»
 بناگاه خنده اش قطع میشود. ابری بر چهره درخشانش سایه می افکند و بنظرم میرسد که خورشید بناگاه ناپدید شده و روز به آخر رسیده. زیاده روی کرده ام. لطیف ترین احساساتش را جریحه دار کرده ام. از اینکه این گفتگو را آغاز کردم سخت پشیمانم. چگونه جبران کنم؟ نزدیکتر باو می نشینم. از من رو بر

پرواز با بوزی به ابرها و بالای ابرها و به بالای اقیانوسها یکی از عزیزترین روپاهای من بوده است. در آنسوی اقیانوس سرزمین کوتوله هاست که از اعقاب مردمان همزمان با «داود شاه» هستند. این کوتوله ها انسانهای کوچک و مهربانی هستند که غذایشان شیرینی است و شیره بادام. تمام روز قفلوت های کوچکشان را می نوازند و در دایره ای ایستاده می رقصند. از هیچ کس نمی ترسند و با افراد غریبه مهربانند. هر وقت کسی از دنیای ما نزد آنان میرود، باو غذا و آشامیدنی میدهند و لباسهای فاخر باو می پوشانند و زرو سیم باو میدهند و پیش از آنکه آنانرا ترک کند، جیب هایش را پر از الماس و جواهرات میکنند چرا که در خیابانهای سرزمین آنها این ثروت مثل زباله هائی که در سرزمین ماست، فراوان است. بوزی می پرسد:

- «جدی؟ مثل زباله در خیابانها؟»
- «باور نمی کنی؟»
- «تو خودت باور میکنی؟»
- «چرا نه؟»
- «از کجا این موضوع را شنیدی؟»
- «البته در مدرسه.»
- «آهان! مدرسه.»

آفتاب پائین تر و پائین تر میرود و آسمان را چون مجمری از

میگرداند. میخواهم دستش را بگیرم و با او یا واژه‌ها «غزل غزلیها» سخن بگویم: «باز گرد، ای شولاهیت نزد من باز گرد، ای بوزی...»

بناگاه صدائی بلند میشود: «شیمخ، شیمخ!»

شیمخ نام من است. مادرم صدایم میزند تا همراه با پدرم به کنیسا بروم. با پدر، شب موعده پسخ به کنیسا رفتن یکی از لذتهای بزرگ زندگی است. لباسهای کاملاً نوپوشیدن، از سر تا پا و بدوستان خودنمایی کردن، و نیایش‌ها- نیایش اولی و براخای اول برای این روزهای مقدس. چه لذتهائی خداوند برای فرزندان یهودی خود فراهم آورده است.

«شیمخ، شیمخ!»

مادرم عجله دارد. «دارم میآیم، آمدم. یک چیزی به بوزی بگویم- یک چیز کوچک!»

و تنها یک چیز به بوزی میگویم: که آنچه گفتم راست نبود. که با قبلا نمیتوان کسی را به پرواز آورد. ولی من خودم میتوانم پرواز کنم و پس از موعده پسخ باو نشان خواهم داد که چطور اینکار را میکنم. اولین پرواز خود را انجام خواهم داد. از روی همین کنده هائی که نشسته ایم، به پرواز درخواهم آمد و در کمتر از یک لحظه در بالای ابرها خواهم بود. از آنجا بسمت راست خواهم پیچید- بآن طرف، نگاه کن آنجائی که همه چیز تمام میشود و دریای یخ زده آغاز می شود...

بوزی گوش میدهد، محو در داستان من. خورشید که در حال فرونشستن است، آخرین پرتو خود را بزمین میفرستد تا بر آن بوسه زند.

بوزی میپرسد: «منظورت از دریای یخ زده چیست؟»
«نمیدانی دریای یخ زده چیست؟ در دور دست های شمال است. آب از غلیظی مثل ژله است و از شوری مثل کاسه نمک. کشتی ها به آنجا نمیروند و آدم هائی که در آن گرفتار آیند هرگز برنمیگردند.»

بوزی با چشمان از حیرت باز بمن نگاه میکند: «پس برای چه به آنجا میروی؟»

«به دریا که نزدیک نمیشوم. روی آن پرواز میکنم، مثل یک عقاب، و چند دقیقه بعد، روی زمین خشک فرود میآیم. آنجا که از دهانه هفت کوه بلند دود و آتش بیرون میآید. برقله دوازدهمین کوه می ایستم و از آنجا هفت فرسنگ جلو میروم تا به جنگلی انبوه میرسم. از چند جنگل انبوه می گذرم تا به دریاچه ای کوچک میرسم. از اینسویه آنسوی دریاچه شنا میکنم و هفت بار عدد هفت را می شمارم تا از وسط دریاچه کوتوله ای با ریش سفید بلند بیرون میآید و بمن میگوید: «آرزویت چیست؟» و من باو میگویم: «مرا نزد دختر ملکه ببر!»

بوزی حیرت زده می پرسد: «کدام دختر ملکه؟»

من پاسخ میدهم، «دختر ملکه شاهزاده خانم زیبایی است که هنگام عقد او را جادوگری حيله گرر بوده و به دور دستهای دور برده و در کاخی بلورین بمدت هفت سال زندانی کرده است...»

«این شاهزاده با توجه ارتباطی دارد؟»

«یعنی چه که با من چه ارتباطی دارد؟ خوب باید آزادش کنم، مگر نه؟»

«تو باید آزادش کنی؟»

«پس کی؟»

بوزی میگوید: «باورکن، احتیاجی به پرواز کردن به دور دست نداری، باور کن» دست مرا میگیرد. دست کوچک سفیدش سرد است. به چشمانش نگاه میکنم و آخرین انعکاس نور پلانی آسمان را که دارد فروکش میکند می بینم.

روز آرام میگردد. اولین روز زیبای بهار به آرامی میگردد. خورشید چون شمعی خاموش می شود. صداهائی را هم که در طول روز شنیده بودیم به آرامی فروکش می کند. هیچکس در کوچه ها نیست. از پنجره خانه ها شعله شمع های روشن شده برای پسخ می رقصند. حال و هوائی غریب اما روحانی ما را احاطه میکند و بوزی و من خود را غرق شده در سکوت می یابیم.

«شیمخ، شیمخ!»

این سومین باری است که مادرم صدایم کرده است. انگار خودم نمیدانم که باید به کنیسا بروم. یک دقیقه دیگر هم میمانم، فقط یک دقیقه. اما بوزی هم که صدای مادرم را شنیده، دستش را از دستم بیرون می کشد، از جا می پرد و مرا تکان میدهد. «شیمخ، مادرت صدایت میکند. بهتر است برویم. دارد دیر میشود. برویم!»

آماده رفتن میشوم. روزه به آخر رسیده. خورشید به چاه افتاده. تمام انوار پلانی به سرخی گرانیده. نسیمی خنک می وزد. بوزی مرا بسمت خانه هل می دهد. من آخرین نگاه را باو می اندازم. چهره اش تغییر کرده و زیبایی متفاوتی- زیبایی معنوی خاصی در غروب آفتاب بر آن مستولی شده. فکر شاهزاده خانم جادو شده از ذهنم میگردد. اما بوزی راه را بر این فکرمی بندد و مرتب مرا به جلو هل میدهد. من به آرامی به جلو میروم. به پشت سرم نگاه میکنم- بنظرم میآید شاهزاده جادو شده که اکنون کاملاً با شب پسخ درآمیخته و درجا خشکم میزند. ولی او دستهایش را به سوی من تکان می دهد بشکلی که انگار میگوید: برو، تند تر برو و گوئی اوست که از کلام «غزل غزلیها» میگوید:

«بشتاب، عزیز من و چونان غزال یا آهو بچه ای باش بر

کوه های دور دست.»

دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

(310) 855-7071

تلفن: ۷۰۷۱ - ۸۵۵ (۳۱۰)

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981



BANK HAPOALIM

**BANK HAPOALIM B.M.
PRIVATE BANKING**

بانک هپوعلیم

NO. 1 IN ISRAEL

بزرگترین بانک اسرائیل

TOP 100 WORLDWIDE

جزویکصد بانک بزرگ دنیا

We Welcome You to our **PRIVATE BANKING SERVICE** and invite You to come and talk to us regarding your banking needs.

مقدم شما را به بخش خدمات بانکی اختصاصی گرامی داشته از شما دعوت می کنیم
در مورد نیازهای بانکی خود با ما تماس بگیرید

- *CD'S IN U.S. DOLLARS AND OTHER CURRENCIES حسابهای سپرده ، دولاری و سایر ارزها
- *LINES OF CREDIT اعطای اعتبار
- *INTERNATIONAL TRADE معاملات بین المللی
- *SAVINGS AND INVESTMENTS PLANS طرح های پس انداز و سرمایه گذاری

PERSONAL*PROFESSIONAL*CONFIDENTIAL*STABLE

شخصی

حرفه ای

محرمانه

ثابت

MEMBER FDIC

**Call: Mr. David Zukerman 6222 Wilshire Blvd.
Los Angeles, Ca. 90048**

Tel: (213) 937-2322

Fax: (213) 964-7765

«... شاید تنها خوراکی که بتوان با آن عزرائیل را رشوه داد و سبیل او را موقتاً چرب کرد این ماده لذیذ و شیرین و پُرجربی است! بستنی درهای بسته را میگشاید و حتی تبعیض و سرشکستگی و نوهین هم طعم بهشتی این ماده آسمانی را در دهان آدمی گس نمیکند و دردناکی و خفت نجس بودن را هم تا حدی قابل تحمل میسازد...»

بستنی کاغذی



روابط حسنه دارد! و چه چلوکباب باشد چه خورشت بادمجان وقتی بستنی راتنگ آن بز نیم مرگ ندارد و هیچ دسیری پای آن نمیسرسد و وقتی قاشقی از آن را در دهان گذاشتند زبان دست به دعا میگشاید و حس شامه برقص درمی آید و حتی پای انسان هم در این لذت خودش را شریک میداند!

شاید تنها خوراکی که بتوان با آن عزرائیل را رشوه داد و سبیل او را موقتاً چرب کرد این ماده شیرین و پُرجربی است. بستنی درهای بسته را میگشاید و حتی تبعیض و سرشکستگی و نوهین گالوت هم طعم بهشتی آنرا در دهان آدمی گس نمیکند و دردناکی نجس بودن را هم تا حدی قابل تحمل میسازد. شاید این جمله آخری (رابطه بستنی و نجس بودن) قدری شما

آیا این بستنی، این ماده بهشتی، یخ بسته و منجمد چه عنصری در خود دارد که اینطور قرح و شادی و نشاط می آورد؟ این ماده آسمانی در عین حال که حس ذائقه و شامه ما را قلیقلک میدهد و در دهان آب میشود همه درد ها و غم ها و پرو بلم های حقیقی و خیالی را هم موقتاً آب میکند.

روحش شاد باد آنکسی که بستنی را ابداع کرد. عمل آورد. او مسلماً اهل بهشت است چون هم کودکان را بوجد می آورد و هم بزرگسالان را قرح میدهد و مسلماً از قطب شمال گرفته تا صحرای گسبی و کویر لوت جنبیده ای نیست که در را بروی بستنی ببندد و از آن بدش بیاید. این بستنی غم را از دل می زداید دلهره را تقلیل میدهد و دهان تلخ گوشت تلخان را شیرین میکند و با همه غذاها، شام و ناهار چه نان و پنیر باشد چه مرغ مُستما

را متحیر کرده و از خواندن آن چیزی دستگیرتان نشده باشد. پس بگذارید من قدری آنرا حلاجی کنم و ماجرای «کودک یهودی بستنی خور» را بعرضتان برسانم.

شاید خیلی از هموطنان یهودی ما از ۶۰ - ۵۰ سال بیلا (بخصوص در شهرستان ها) ماجرای «بستنی کاغذی» را بیاد داشته باشند و این نوشته خاطرات تلخ و شیرینی را برایشان بیدار کند.

شاید اولین باری که من در بازار کاشان به یک چرخ بستنی براق و رنگ و روغن زده برخوردارم و طعم بستنی «تغلب» دار و گلاب زده را با طعم نجس بودن یکجا چشیدم هفت سال بیشتر نداشتم. مشد صادق بستنی فروش پشت چرخ بستنی تازه رنگ شده خودش (که سه طرف آن با جملاتی نظیر «بهاو» و «برچشم بد لعنت» تزئین شده بود) دستها را به کمر زده با فخر و سر بلندی بستنی لذیذ خودش را میفروخت و خیلی خواهان داشت.

او مرد بدی نبود و ته ریش مشکی و ابروهائی بهم پیوسته داشت و بیشتر مشتری های خودش را با اسم می شناخت و خوش آمد میگفت. اغلب یک مشت بچه قد و نیم قد دور او را گرفته و با ذوق و شادی فریاد میزدند «مشد صادق یکشاهی بستنی... مشد صادق حالا نوبت منه... من از عباس زود تر اینجا بودم... یالله!»

مشد صادق هم لیوان های کوتاه پایه دار و صورتی رنگ خودش را که شبیه قند دان بود با سلیقه مخصوصی جلو چرخ بستنی خودش قطار کرده بود پُر میکرد و بدست آنها میداد و پول ها را توی «دخل» میریخت و کیف میکرد. جای پول او یک یخدان سفالی بود و وقتی سکه ها را توی آن می انداخت صدای مخصوصی میداد.

جالب این بود که هر وقت من و رفیقم هارون را از دور میدید انگار صهیونیست نامرئی و وصله یهودی بودن را روی سینه مان میخواند و خودش را آماده میکرد و وقتی ما یکشاهی را که در کف دستمان عرق کرده بود توی یخدان او می انداختیم دست میکرد و یکی از گوشه های چرخ خودش دو تا تکه کاغذ روزنامه کهنه یا کاغذ کاهی مُچاله شده بقدر یک کف دست بیرون می آورد (چون او بهیچوجه نمیخواست ظرف های بستنی او نجس شود بعلاوه حوضی و جانی هم برای آب کشیدن آنها نداشت). بعد باندازه چند مثقال بستنی را روی آنها می ریخت و میداد دست ما و ما هم این توهین و خفت او را زیر سبیلی در میکردیم و با حرص و ولعی بچگانه آنرا می بلعیدیم و حتی کاغذ آنرا هم می لیسیدیم ولی چون بستنی او اغلب نیمچه منجمد و گاه حتی آبکی بود نصف آن میریخت روی پیراهن و شلوارمان و ما هم با حسرت به بچه های دیگر که اعیانی! و با قاشق بستنی خودشان

را توی لیوان های پایه دار میخوردند نگاه میکردیم و درست نمی فهمیدیم چرا ما باید روی کاغذ کثیف و روغنی بستنی بخوریم. مگر پول ما سکه نداشت؟ مگر ما آدم نبودیم...؟ ولی کسی نبود از ما دفاع کند (یا اقلأً با قدری توضیح و توجیه دل ما را ساکت کند) و ما هم بتدریج از روی لاعلاجی «بستنی کاغذی» و نیم بند را قبول کردیم چون لذت بستنی تا حدی تلخی تبعیض و توهین را تقلیل میداد ولی دل کوچک و تازه کارمان خون بود و با وجود سن کم میدانستیم ظلم شده است و ما هم حق داریم بستنی را در لیوان و با قاشق بخوریم و نه روی یک تکه کاغذ لگه دار و مجهول الهویه.

بامزه اینجا بود که بچه های «لیوانی» تا ما را از دور میدیدند فوراً به مشد صادق هشدار میدادند که «هارون کاغذی» یا رفیقش دارن میان... و او هم دست و پای خودش را جمع میکرد و کاغذ کذائی را آماده مینمود.

ما دلمان در حسرت بستنی توی قند دان (لیوان) خوردن آب شده بود ولی میدانستیم مشد صادق زیر بار نخواهد رفت و این آرزو بدلمان خواهد ماند. یکی دو بار هم که یک استکان و قاشق از منزل آوردیم که بستنی را توی آن بریزد و ما هم «آدم وار» آنرا بخوریم زیر بار نرفت و بستنی خودش را باز مثل همیشه روی کاغذ ریخت. ما بعد ها فهمیدیم علت امتناع او این بوده است که میترسیده قاشق بستنی کیشی او به لیوان ما بخورد و نجس شده همه چیز را ملوث کند!

• • •

جانم برایتان بگوید، این بود تا یک تابستان دوتا از پسرعموهای هفت هشت ساله ما برای یک هفته از تهران آمدند که باهم برویم فین و قمصر. آنها بی آنکه متوجه باشند انتقام ما «کاغذی» ها را از مشد صادق و مشتری های «لیوانی» او گرفتند و دلمان خنک شد!

آندو با سر و وضع شسته و زُفته و شلوار کوتاه و لهجه تهرانی خودشان بکلی مشد صادق را گمراه کردند و او با همه زیرکی خودش در تشخیص بین مشتری کاغذی و لیوانی کور خواند و کلاه سرش رفت و باصطلاح قافیه را باخت.

من و رفیقم هارون هم که میدانستیم چاله چه آبی دارد و روزگار مشد صادق دارد سیاه میشود، کنار ایستادیم و دلمان غنج زد ولی جیک نزدیم!

بر و بچه های «لیوانی» که سر و وضع پسرعموهای ما را دیدند ماست ها را کیسه کرده برایشان راه باز کردند و مشد صادق مادرمرده هم آنان را خوش آمد گفت و بی آنکه سوء ظنی برد دو لیوان را پُر از بستنی کرد و قاشق هم بدستشان داد و نوش جان گفت. او دو بار دیگر هم لیوان آنها را پُر کرد و یکی دو بار هم آنها قاشقی را که در دهان خودشان کرده بودند توی سطل بزرگ

بستنی زدند و مشد صادق هم حرفی نزد و بعد لیوان و قاشق دو پسرعموی ما را در ظرف آب بغل دستش شست و از بستنی پُسر کرده به سایرین داد.

جالب این بود که وقتی یکی از پسرعموها باو گفت این بستنی خیلی شیرین نیست، مشد صادق با لبخند و خضوع و خشوع گفت «آقا جان با شیرینی خودتان بخورید.»

من و هارون قند توی دلمان آب شد و هارون که منتظر چنین جریانی بود جلو آمد و یکشاهی خودش را توی یخدان (جای پول) انداخت و مشد صادق هم دستش رفت زیر دستگاه که کاغذ کذاشی را برای من و او بیرون بکشد ولی هارون با تبسمی شیطنت آمیز قیافه ای حق به جانب گفت: «مشد صادق... از اون بستنی که باین دوتا پسر عموهای ما دادی بما هم توی لیوان بده!»

بستنی فروش بدبخت مثل اینکه طاق هوار روی مغزش فرود آمده باشد با رنگی پریده و صدائی لرزان گفت:

- اینا... این شلوار کوتاه ها پسرعموهاتون هستن؟
- آره... باباشون ملای تهرونه... یک هفته اومدن کاشون بریم فین... یالله زود باش!

مشد صادق نزدیک بود سگته کند محکم زد توی سر خودش و فریاد زد:

- خاک بر سرم... خاک عالم بر سرم... بی انصاف ها چرا بمن

نگفتین؟ بی مروت ها چرا شما ها که میدونستین حرفی نزدین؟ بعد برگشت و با لحنی التماس آمیز به بچه های لیوانی که دور چرخ او را گرفته بودند گفت:

- بچه ها بستنی ها را تُف کنید... زود... زود تُف کنید برین سر جوب آب خوب دهانتونا گُردین... یالله... یالله... خاک بر سر من که کور خوندم... خاک بر سر خر من...

بعد نگاهی غم انگیز و «وداع کننده» به بُشکه نیمه تمام بستنی انداخت و آنرا از لای یخ های توی چرخ بیرون آورد و رفت کنار کوچه خالی کرد و بُرد سر جوی آب آنطرف کوچه حسابی شُست و همه لیوان ها و قاشق ها را هم گُرداد و هی زد توی سر خودش و نفرین کرد و طلب مغفرت نمود و مثل اینکه یکی دو بار هم بغض گلویش را گرفت.

من و هارون هم که از ذوق گلویمان گرفته بود خودمان را آن راه نگذاشتیم و دیدیم بدون بستنی کاغذی خریدن هم دهانمان شیرین شده است.

بعد با دوتا پسرعموهای تهرانی خودمان که هنوز هم حسابی از این ماجرای خنده آور و درعین حال غم انگیز سر در نیاورده بودند سلانه سلانه بطرف منزل راه افتادیم و برای اولین بار بجای اینکه خودمان را جزء بستنی خورهای «کاغذی» بینداریم و احساس حقارت و سرشکستگی کنیم خود را جزء بستنی خورهای «لیوانی» شمردیم و گوشت روی گوشتمان آمد!



دکتر حئیم وایزمن

از مشاهیر یهود که بدانان بسیاری نازیم گاه جز نامی و نشانی چیزی نشنیده ایم و حال آنکه درباره زندگی آنها و خدمات آنان به عالم بشریت کتابهای متعدد بزبانهای مختلف نوشته اند. برآنیم که در شوقار از این نامداران در هر شماره، هر چند کوتاه سخن گوئیم و اینکار را بمناسبت جشن استقلال اسرائیل در این ایام، با یاد آوری از دانشمند و سیاستمدار نامی حئیم وایزمن آغاز می کنیم که در راه این استقلال فراوان کوشید.

شموئل نیکخو

پیروی کرد. دو سال بعد برای اخذ دکترای خود عازم سویس شد و سپس در دانشگاه منچستر انگلستان، در مقام استاد بیوشیمی مشغول بکار گردید.

در حالیکه هر تصل با سلطان عثمانی از یکطرف و با مسئولین کشورهای اروپائی از طرف دیگر ملاقات میکرد و جلب موافقت آنها را برای ایجاد یک کشور یهودی می گرفت، وایزمن و گروه او در راه بسط و توسعه فرهنگ عبری می کوشیدند و نشریاتی برای ایجاد یک دانشگاه عبری منتشر می نمودند.

در نتیجه فعالیت های شبانه روزی هر تصل و پشتیبانی یهودیان جهان در ۱۹۰۳ وزیر امور خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که برای ایجاد مکانی برای یهودیان محلی باندازه ۵۰۰۰ میل مربع در شرق آفریقا بآنها داده شود و چون در آنموقع یهودیان روسیه تحت فشار بودند هر تصل میخواست بطور موقت قبول کند ولی وایزمن بهمراه یهودیان روسیه قبول نکرد و گفت که صیونیست بدون صیون نمیشود. او عمیقاً به خصوصیات یهودیان اروپای شرقی واقف بود و از فکر آنها پشتیبانی می کرد.

پس از مرگ هر تصل در سال ۱۹۰۴، دکتر وایزمن سخنگوی صیونیستهای جهان گردید و در ۱۹۰۶ با «وراچاتمن» یک دوشیزه دانشجوی پزشکی ازدواج کرد و مجدداً کار خود را در دانشگاه منچستر در انگلستان ادامه داد.

در همین سال فرصت پیدا کرد که با آرتور جیمز (بالفور) ملاقات کند و توضیح دهد که چرا یهودیان پیشنهاد محلی در شرق آفریقا (اوگاندا) را قبول نکردند.

در ۱۹۱۴ با همکاری دوستان خود ایجاد دانشگاه تخیون را پایه گذاری کرد که بزبان عبری و در بالاترین سطح موجود اداره میشد و در همین موقع بود که از طریق سردبیر منچستر گاردین با مسئولین دولت وقت آشنائی و دوستی برقرار نمود و پیشنهاد ایجاد

دانشمندان بزرگ یهودی در خلاقیت علم جدید بیوشیمی سهم عمده ای داشته اند دکتر حئیم وایزمن یکی از این دانشمندان است که در عین حال سیاست مدار بزرگی هم بوده است و بی مناسبت نیست که در آستانه استقلال اسرائیل از این راد مرد بزرگ یادى شود.

در جنگ جهانی اول تولید آستن برای تهیه مواد منفجره در انگلستان اهمیت حیاتی پیدا کرد. در سال ۱۹۱۵ دکتر وایزمن با کتری های مختلفی پیدا کرد که برای تخمیر و تبدیل قند و ازت به آستن و بوتانول مورد توجه قرار گرفت. کشف دکتر وایزمن این عمل را سریعتر انجام میداد و تولید دو محصول آستن و بوتانول (نرمال موتیل الکل) به مقیاس تجارتي و با قیمت ارزان میسر گردید. این کشف در انگلستان کمبود مواد منفجره را تأمین کرد و نخست وزیر وقت لوئید جرج بعداً اظهار نمود که انگلستان مدیون کشف وایزمن است. لوئید جرج در باره وایزمن گفته است:

«من در زندگی تعداد زیادی از مردم را ملاقات کرده ام اما کسی را نمیشناسم که بیش از دکتر وایزمن برای من قابل احترام باشد. او بزرگترین مرد یهودی است که در ۱۰۰۰ سال اخیر یهودیان بخود دیده اند. او در حال حاضر یکی از چهره های مشهور دنیاست و هزار سال پس از این اسمش زنده خواهد ماند»

دکتر وایزمن سومین فرزند خانواده ۱۵ نفری عزرا وایزمن بود و در سال ۱۸۷۴ در «کی یف» متولد شد. در دوران تحصیل نشان داد که دارای استعداد خارق العاده ایست. پس از اتمام دوران متوسطه بععلت اشکالات زیاد ورود یهودیان به دانشگاه های روسیه، در هجده سالگی برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در برلین در رشته شیمی فارغ التحصیل گردید. وی در سال ۱۸۹۶ با تئودور هر تصل آشنا شد و در مورد ایجاد یک کشور یهودی از او



وایزمن و انشتین در فاصله دو جنگ جهانی



وایزمن در آزمایشگاه معروف «رخووت»

یک دولت یهودی را پس از شکست دولت عثمانی ارائه داد. کشف او در شیمی و خدمات او به دولت انگلستان باعث شد که دوستان زیادی در انگلستان پیدا کند. شخصیت و نفوذ او و همکاری رهبران یهودی انگلستان عواملی بودند که بوسیله آنها قرارداد بالفور مبنی بر ایجاد یک کشور یهودی در ۱۹۱۷ کتبا به وسیله مقامات انگلیسی تأیید گردید.

وایزمن و همکار او «فرنباخ» کشف تازه خود را در اینموقع (۱۹۱۷) به ثبت رسانیدند و هردو در یک کارخانه صنعتی در انگلستان مشغول کار شدند. دکتر وایزمن کلیه منافع کشف خود را در راه توسعه صیونسم بکار برد.

او در سال ۱۹۱۸ با کمک سرمایه داران بزرگ انگلیسی ایجاد یک مؤسسه تحقیقاتی در سرزمین اجدادی خود را پی ریزی کرد. محل انتخابی (رخووت) بود که ۵ مایل از خرابه های «بونه» که توسط رومیها در ۷۰ سال قبل از میلاد مسیح خراب شده بود دورتر بود. در این محل نه آب بود و نه درخت. در حالیکه مؤسسات تحقیقاتی اروپا دارای چمن های سبز و باغ بودند این مؤسسه بعداً در سال ۱۹۳۴ افتتاح شد و نام آن «مؤسسه تحقیقاتی وایزمن» تعیین گردید. این مؤسسه تحقیقاتی روز بروز گسترش یافت و دکتر وایزمن در بیشتر موارد با پیای دانشمندان دیگر در سخت ترین شرایط در تحقیقات کشاورزی اسرائیل فعالیت داشت بطوریکه آن محل لم یزرع تبدیل به باغ سبزی گردید. در همین سال بود که وایزمن بعنوان رهبر صیونیستها بوسیله جرج پنجم پذیرفته شد و ملک فیصل وجود صیونیستها را در فلسطین کتبا قبول کرد.

در ۱۹۲۰ دکتر وایزمن اظهار نمود که جلب مهاجرین، ایجاد کیبوتص ها و موشاوها پایه محکمی برای دولت آینده خواهد بود. ولی انگلیسیها تعهد خود را انجام ندادند و مهاجرت محدود شد با اینهمه از ۱۹۱۸ ایجاد یک دولت یهودی عبری از فعالیتهای شناخته شده بین المللی گردید.

در سال ۱۹۳۰ انگلستان فشار خود را زیاد تر کرد و این موقعی بود که هیتلر بقدرت رسیده بود و سایه تاریکی آینده یهودیان را تهدید می کرد. وایزمن شروع بجمع آوری اعانه نمود و برای نجات کسانی که از مهلکه جان بدر بردند فعالیت زیادی نمود.

در سال ۱۹۳۹ یهودیان در فلسطین دارای اقتصاد شکوفا و تکنولوژی بالا تری از کشورهای اطراف بودند که باعث غرور یهودیان بود.

در اوایل جنگ جهانی دوم، وایزمن، این مرد خستگی ناپذیر که با پیای کوششهای سیاسی اش در راه ایجاد کشور مستقل یهودیان، در میدان علم نیز سخت کوشا بود به موفقیت های تازه علمی دیگری دست یافت. نتایج کار دکتر وایزمن و همکاران او



سوگند وفاداری بعنوان نخستین رئیس جمهور اسرائیل

در این هنگام باندازه ای حائز اهمیت بود که به جرأت میتوان گفت بار دیگر حکومت انگلستان مدیون خدمات وی گردید. در زمان جنگ دکتر وایزمن و گروه او در زیر بمباران ها و شرایط سخت؛ تحقیقات خود را در دو رشته حیاتی برای انگلستان انجام داده و نتایج درخشانی بدست آوردند. یکی تهیه کائوچوی مصنوعی (ایزو پرن) و دیگر سوخت هواپیما های جدید بود. لازم بتذکر است که روش تولید این سوخت قبلاً در مرکز تحقیقات «رخووت» ابداع شده بود.

در ۱۹۳۷ نتایج درخشانی از زحمات دکتر وایزمن بدست آمد و آن موافقت «لردپیل» با ایجاد یک دولت یهودی در قسمتی از فلسطین بود که سرحدات آن ۲۵۰۰ میل مربع باشد- در این مرحله ایجاد یک دولت یهودی بطور جدی و عملی از نظر بین المللی قابل قبول گردید. این دست آورد درخشان مدیون زحمات وایزمن بود و نطق دو ساعته او در حضور شاه انگلیس باعث شد که اکثریت پارلمان انگلیس با این امر موافقت کردند ولی حکومت وقت بعلت مقاومت اعراب کوتاه آمد.

وایزمن و بن گوریون از محدودیت ها آگاه بودند ولی علاوه بر آن جنگ داخلی اسپانیا- ایتالیا، و وضع آلمان افق بین المللی را تاریکتر میکرد و اینها همه بر روی تصمیم انگلیس بی اثر نبود بطوریکه خرید زمین ها توسط یهودیان در فلسطین ممنوع شد.

با آغاز جنگ بین الملل دوم وایزمن قول همکاری کامل به انگلیس داد ولی دولت انگلیس ایجاد یک واحد نظامی یهودی را به تاخیر می انداخت. در سال ۱۹۴۲ پسر وایزمن - میکائیل در نیروی هوایی انگلیس بر روی کانال مانس کشته شد.



اهداء «تورا» به پرزیدنت ترومن در ۲۵ مه ۱۹۴۸

وایزمن با وجود کوشش شبانه روزی نتوانست از واقعه ناگوار غرق کشتی «استروما» که سرنشینان یهودی داشت، در دریای سیاه جلوگیری کند مقامات انگلیسی به مسافران این کشتی اجازه ورود به فلسطین را ندادند. با این همه جمعیت یهودیان فلسطین رشد کرد و بتدریج نظم بیشتری گرفت.

دکتر وایزمن در اواخر جنگ با چرچیل مسئله ایجاد دولت یهود را در میان گذاشت. باو اطمینان داده شد که یهودیان محروم نخواهند شد. ولی عملاً نتیجه ای بدست نیامد. او فعالیت خود را بیشتر کرد و در مقالات متعددی تقسیم فلسطین را منعکس نمود. کشتار دسته جمعی یهودیان که در ابعاد وسیع و ترسناکی اتفاق افتاده بود فعالیت سیاسی وایزمن را دامن میزد. کشته شدن یک مقام عالی رتبه انگلیس در قاهره بوسیله گروه زیرزمینی یهودیان عملی بود که نرزش بعضی از مقامات حکومت انگلستان را در ایجاد یک کشور یهودی از میان برد- بعد از جنگ در ۱۹۴۵ سلامتی دکتر وایزمن باشکال رو برو شد و به کوری موقت دچار گردید و نامه ای از چرچیل دریافت نمود که سخت نگرانش کرد و آن بتعویق انداختن مسئله بود: با متحدین باید پشت میز صلح می نشستند و در اینمورد تصمیم می گرفتند. وایزمن با دست خالی در مقابل یهودیان قرار گرفت. بعد از رفتن چرچیل، وایزمن باید از نو شروع میکرد خصوصاً اینکه دولت اتلی و وزیر خارجه «بوین» به قولهای قبلی پشت کردند. در سال ۱۹۴۷ آینده فلسطین بدست سازمان ملل سپرده شد. دو سال بعد با استقلال اسرائیل دکتر وایزمن اولین رئیس جمهور اسرائیل گردید.

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضوانجمن حسابداران خبره امریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant
12100 Wilshire Blvd., Suite 635
Los Angeles, CA 90025
(310) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای و اخذ وام

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607



کیت‌رینگ کاشر بهادر

«اعتبار کیت‌رینگ های لوس آنجلس»

محفل های گرم و خاطره انگیز خود را با غذاهای خوشمزه و انتخابی کیت‌رینگ بهادر تزئین و تکمیل فرمائید.

بهادر پرسابقه ترین کیت‌رینگ کالیفرنیا با کادر ورزیده و مدیریت صحیح ارائه دهنده سرویس برتر و کیفیت بهتر به شما و مهمانان عزیز میباشد.

از مشاوره آزادانه با مدیریت بهادر کیت‌رینگ بهره مند شوید.

(818) 222-6067

۷۱۳۵-۶۰۹ (۸۱۸)

آدرس: 6027 1/4 Reseda Blvd., Tarzana, CA 91356

انتخابات پارلمانی در اسرائیل

بطوریکه خوانندگان ارجمند آگاهی دارند انتخابات کنست اسرائیل در ماه جون برگزار خواهد شد.

طبق اطلاع واصله در بین کاندیداهای انتخاباتی احزاب لیکود و کارگر جمعاً ۲۸ کاندیدا از یهودیان صفارادی وجود دارد که ۱۵ نفر از حزب لیکود و ۱۳ نفر از حزب کارگر میباشند. در انتخابات گذشته حزب لیکود ۱۲ کاندیدا و حزب کارگر ۱۴ کاندیدای از یهودیان صفارادی تبار داشته اند. از بین ۲۸ نفر کاندیدای صفارادی فقط سه نفر از آنها از یهودیان ایرانی تبار میباشند.

برمیتصوا و بت میتصوا

شروین ارشد نیا	ساسان پاسارگاد
دیورا چادرچی	ماریا یونسی
مایکل ذکائی	گولان ساسون
رادنی عمرانی	آرش ناسی
گادی ارزانی پور	روبرت صفارادی
نهاد بروخیم	بهنام شهرام زاد
حامی ربانی	نهاد کاهن آسا
میریام کهن صدق	آرش شموتیل
مونا میکائیل	سحر بیتا

پرسش‌های نه‌گانه درباره یهودیت

«راهنمای دین یهود برای روشنفکران اهل شک»

هرمن ووک

اثر: دنیس پرگر
و جوزف تلوشکین

ترجمه: کیت بروریم (سیالطوب)

از انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی

بزودی منتشر میشود

«مارانوها یا یهودیان در خفا»

جادهء دشوار و طولانی بازگشت



* تراژدی غم انگیز «مارانوهائی» که بدون اطلاع از اصلیت یهودی خود به حفظ سنتهای یهودی مشغول اند.

کاتولیک شوند. یهودی در این عصر سیاه سه نوع سرنوشت می توانست داشته باشد: با پرداخت رشوه و بطور مخفیانه ترک وطن کرده در نقاط دیگر جهان به زندگی یهودی ادامه دهد، اگر چنین توانائی نداشته باشد در اسپانیا بماند و ترک دین کند و یا اینکه از ترک دین سر باز زند و در نتیجه به آتش کشیده شود و جان خود را

در شماره گذشته نشریه شوفار مقاله ای از نظرتان گذشت تحت عنوان «مارانوها یا یهودیان در خفا»، در این مقاله از دوران «انکیزیسیون» در اسپانیا و سرگذشت یهودیان اسپانیا در پنج قرن پیش سخن گفتیم. بطوریکه شرح داده شد در این دوره از تاریخ اسپانیا، یهودیان را تحت فشار قرار می دادند تا ترک دین کرده و

از دست بدهد.

بسیاری از یهودیانیکه ترک دین کرده در اسپانیا و بعد ها در پرتغال باقی ماندند بخوبی از اصلیت یهودی خود آگاهند و با وجود اینکه از ترس جان هیچ کتاب مذهبی حفظ نکرده اند آگاهانه بسیاری از رسوم مذهبی خود را در خفا اجرا می کنند و در طی دهه های اخیر که به وجود یهودیان دیگر نقاط عالم پی برده اند و دیگر جان خود را در خطر نمی بینند گروه گروه بسوی یهودیت باز می گردند و بطور کلی به حفظ و اجرای قوانین مسیحیت پشت پا می زنند. این افراد را «مارانو» می نامند و رد پای آنها در بسیاری نقاط عالم دیده شده. همین یکی دو سال پیش تعداد ۱۱۸ نفر از مارانوهای که ساکن پرو هستند از یک ربّای سرشناس اسرائیلی خواهش کردند به پرو بروند تا طی مراسمی شاهد بازگشت دوباره آنها بسوی یهودیت باشد تا بتوانند آشکارا و نه در خفا به زندگی یهودی خود ادامه دهند.

ولی همانطور که در شماره گذشته شرح دادم عده ای از این یهودیان اسپانیایی الاصل کمترین اطلاعی از اصلیت یهودی خود ندارند و خود را کاتولیکهای متعصب و با ایمانی می دانند. با این وجود اکثر سنتهای یهودی را در خفا اجرا میکنند بدون اینکه از ریشه آن با خبر باشند. مقاله این شماره را به این گروه یعنی «مسیحیان جدید» اختصاص داده ام.

در دوران انکیزیسیون ۱۵۰ هزار یهودی با مشقات فراوان اسپانیا و پرتغال را ترک کرده بعنوان یهودیان سفارادی در اقصی نقاط جهان پراکنده شده و به زندگی یهودی خود ادامه دادند. ۱۵۰ هزار یهودی مجبور به اقامت در این دو مملکت شده و بناچار به مذهب مسیح گرویدند. ۳۴ هزار یهودی را بخاطر اینکه پی برده بودند که در خفا به حفظ یهودیت می پردازند به آتش کشیدند. مأموران انکیزیسیون تا اواسط قرن نوزدهم پیوسته این مسیحیان جدید را تحت کنترل داشتند که مبادا در خفا به حفظ یهودیت پردازند. بهمین جهت عده ای از این افراد در دورافتاده ترین سرزمینهای اسپانیای جدید که نیومکزیکو، آریزونا و تکزاس امروز باشد سکنی گزیدند و در طی این جابجائیها فراموش کردند که اصلیت یهودی دارند گرچه بطور ناآگاه اکثر رسوم آنها بجا آورده اند. جالب اینکه اخیراً بعضی جوانان این گروه در محیط دانشگاه از طریق آشنائی با دانشجویان یهودی و یا از طریق مطالعه کتبی در باره یهودیت به شباهت بیش از حد رسوم مخفی خود با سنتهای یهودی پی برده به پیگیری این موضوع پرداخته و اصلیت یهودی خود را کشف کرده اند، در نتیجه بعضی از آنها رسماً تغییر دین داده و یهودی شده اند. شرح احوال چند تن از این مسیحیان جدید از نظر آنان میگردد.

«ماریا سانشز» متولد و ساکن آلبو کرکی از شهرهای نیومکزیکو است. او کاتولیک با ایمانی است که از کودکی

گذشته از حفظ سنتهای مسیحی مجبور به اجرای مراسم مرموزی هم بوده است، مراسمی که به او تکلیف شده در خفا و کاملاً محرمانه انجام دهد و ریشه اش بر او نامعلوم بوده. مراسمی از این قبیل: مخفیانه شمع روشن کردن در جمعه عصرها، نخوردن گوشت خوک، نخوردن غذاهای گوشتی همراه با لبنیات، اینکه بعد از هر جشن ازدواجی که در کلیسا برگزار میشود مراسمی خصوصی نیز در خانه اجرا شود و عروس و داماد تعهدات خود را زیر سایبانی (خوپا) مجدداً تکرار کنند. هر ساله بمناسبت جمع کردن خرمن پائیزی، در فضائی سر باز بیرون از خانه از بهم پیوستن چندین ستون چوبی به یکدیگر بنائی بوجود آورند بعد سقف آنها با شاخه های پر برگ درخت پوشانند (سوکا) و زیر آن مراسم جمع کردن خرمن را جشن بگیرند. در مراسم تشییع جنازه مشتکی خاک درون تابوت بریزند و بگویند «ارتص ایسرائل» و بعد برای عزاداری هفت روز روی زمین بنشینند. این قوم روز استر (پوریم) را تا همین اواخر جشن می گرفتند تا اینکه اسقف اعظم نیومکزیکو در سال ۱۹۶۰ اجرای این رسم را ممنوع کرد.

«استان هوردس» تاریخ دان اهل نیومکزیکو چنین توضیح می دهد: «این قوم که عده ای آنها را «کریتوجوز» CRYPTO JEWS می نامند نسل اندر نسل آنچه را که میتوانستند بخاطر بیاورند بطور شفاهی به فرزندان خود آموختند، بسیاری از این افراد هرگز دسترسی به کتب مذهبی، تورا و غیره نداشتند چون در صورتیکه توسط مأموران انکیزیسیون کشف میشد موجبات مرگشان فراهم می گشت. با گذشت هر نسلی خاطره هایی که این قوم از قوانین یهودی، تعطیلات مذهبی و بقیه مراسم داشتند ضعیف تر شد. گذشت زمان باعث شد بسیاری از «کریتوجوز» ها اصلیت یهودی خود را از یاد بردند و خود را کاتولیک و گاهاً پروتستان های متدینی دانستند. عده ای به رعایت سنتها ادامه دادند بدون اطلاع از علت و ریشه آن».

«روت فلورس رید» یکی از اساتید دانشگاه آریزونا کودکیش را چنین بخاطر می آورد: «زمانیکه دختر خردسالی بودم در مکزیکو زندگی می کردیم. کاملاً بخاطر دارم که هرگز گوشت خوک نمی خوردیم. خانواده ام فقط عهد عتیق را مطالعه می کردند و بما همیشه آموخته بودند که فقط به یک خدا ایمان داشته باشیم، خدای اسرائیل». «روت» زمانی به اصلیت یهودی خود پی می برد که آگاه میشود پسرعموی پدر پدر بزرگش، مردی بنام «روئیز دو آپوداکو» که آخرین فرمانفرمای مکزیکو بوده یکی از «یهودیان در خفا» محسوب می شده. ضمناً یکی از همکاران یهودیش او را آگاه می کند که طلسمی که بر گردن دارد و نسل اندر نسل بین زنهای خانواده ارث می رسیده طلسم خوشبختی نیست بلکه ده فرمان به زبان عبری است.

«رامون سالاس» مهندس کامپیوتر اهل «آبوکرکی» توسط یکی از بستگان دورش بنام «ماریا سانتر» از اصلیت یهودی خود آگاه می شود. «ماریا» سالها با کنجکاوی فراوان به تحقیق در باره رسوم مذهبی سرتی خانواده اش مشغول بوده، می گوید: «می خواستم بدانم که چرا غذای گوشتی و لبنیات را نباید با هم خورد، چرا از خوردن گوشت خوک منع شده ایم، چرا در روزهای بخصوصی از سال باید زیر سایبانی پوشیده از برگها بنشینیم، چرا بعد از عقد کردن عروس و داماد در کلیسا، باید طی مراسم خصوصی محرمانه ای آنها را زیر یک سایبان مجدداً عقد کنیم؟» تعقیق و تحقیق در باره این چراها اصلیت یهودی ماریا را بر او مکشوف میسازد و او هم رامون را از این واقعیت آگاه می کند. رامون در این باره میگوید: «وقتی این واقعیت بر من روشن شد از فرط هیجان مست و گیج شده بودم. بعد ها با پیگیری فراوان ریشه های خانوادگیم را تا ۱۷ نسل قبل دنبال کردم اما باز نتوانستم آن نسل بخصوصی را که تغییر مذهب داده بود کشف کنم». در عوض رامون موفق شد رسوم مذهبی را کشف کند که آمیزشی از سنتهای مذهبی یهودی و مسیحی است. در این باره می گوید: «زنهای مسن خانواده ما هشت شب بعد از کریسمس شروع به روشن کردن شمع میکنند و سپس هرشب یک شمع اضافی روشن می کنند تا ۹ شمع روشن شود. اکنون پی برده ام که این رسم ربطی به کریسمس ندارد و برای بزرگداشت جشن حنوکا است.»

«رامون سالاس» و بقیه «کریپتوجو» ها گرچه کمترین آگاهی از اصلیت یهودی خود نداشتند ولی می دانستند که با بقیه کاتولیک ها تفاوت هائی دارند. از طفولیت به این افراد دعائی بخصوص بعنوان دعای محافظت تعلیم داده میشد اما این دعا در اصل یک پیام سری بین مردم این قوم بود تا بتوانند یکدیگر را شناسائی کنند. دعای مزبور این چنین است:

نجات دهنده مقدس این جهان

من، رامون، در این روز مقدس بتو متوسل میشوم.

چشم دارند، امیدوارم مرا نبینند

دست دارند، امیدوارم دستهایشان را علیه من بکار نگیرند

پا دارند، امیدوارم هرگز بمن نرسند،

با مدد فرشته های شماره ۴۳.

مهمترین خط این شعر خط آخر است که به فرشته های شماره ۴۳ اشاره ای می کند که در حقیقت اشاره ایست به کتاب اشعیا باب ۴۳ که طی آن خداوند وعده می دهد که قوم خود را نجات داده و به سرزمین موعود می آورد و به قوم بنی اسرائیل اخطار میکند که بت پرستی نکنند و به آنها چنین اطمینان می دهد: «فقط من خدا هستم، تنها عامل نجات دهنده شما».

این قبیل سرنگاهداری ها تنها راز بقاء این قوم بوده است.

«بنجامین لورآنو» طبیبی که با تحصیل و مطالعات زیاد در باره دین یهود خود را یک ربای نیز معرفی میکند در این باره میگوید: «ما میبایست اسرار خود را کاملاً حفظ می کردیم گرچه این خفا کاری ها باعث شده بود اصلیت یهودی خود را از یاد ببریم. مأموران انکیزیسیون در مکزیکوسیتی هم مستقر بودند و وحشت از آنها باعث شد قوم ما خاطره دین اصلی خود را عمداً بدست فراموشی بسپارد. ولی ما در اعماق قلبهایمان می دانستیم که سر بزرگی ما را از دیگر مسیحیان جدا میسازد. بهمین جهت فقط با یکدیگر حشر و نشر و ازدواج می کردیم. حدود سالهای ۱۹۳۰ بود که ما با یهودیان دیگری که در مکزیک مستقر شده بودند ارتباط برقرار کردیم. این ارتباط دو نکته را بر برخی از ما روشن کرد، یکی اینکه مراسم سرتی ما ریشه در سنتهای یهودی دارد و اینکه دیگر نباید در وحشت و ترس بسر ببریم.»

البته همه «کریپتوجو» ها وحشت موروثی خود را بدست فراموشی نسپرده اند. سال قبل وقتی که «دانیل یوکوم» اصلیت یهودی خود را کشف کرد، و از سنتهای سرتی خود در برابر دیگران پرده برداشت، سالخوردگان خانواده با خشم چنین گفتند: «شعورت نمی رسد که همه ما را مثل بره به طرف آتش می برند و به آتش می کشند؟»

البته زمانه در حال تغییر است. در برابر هر فردی که از برملاء کردن اصلیت خود ابا و یا وحشت دارد، یک نفر برای پرده برداری از راز خود پیش قدم میشود. «استان هوردس» تاریخ دانی که در حال حاضر در دانشگاه نیومکزیکو به تحقیق در باره پروژه یهودیان در خفا مشغول است می گوید: «بخاطر تبلیغاتی که اخیراً در باره مارانوها یا یهودیان در خفا شده است، حد اقل هفته ای یکبار بمن تلفتی زده میشود که ابتداء سکوت سنگینی است و بعد صدای طرف بگوش میرسد و من بلافاصله متوجه میشوم که این تلفن باید از جانب آمریکائی اسپانیائی الاصلی AMERICAN HISPANIC باشد که به ریشه یهودی خود پی برده است و هر بار داستانی است تکراری ولی بسا محتوا و فرمی کاملاً نو و شنیدنی.»

«مایکل آکونا» اهل پوئبلوی کولورادو سال قبل از طریق مقالاتی که در باره «یهودیان درخفا» نوشته شده پی میبرد که یهودی الاصل است، بخاطر می آورد که مادر بزرگش همیشه جمعه شبها شمع روشن می کرده و به او تذکر می داده که هنگام دعا کردن هرگز مسیح را مورد خطاب قرار ندهد. «آکونا» با «هوردس» تماس گرفته و پس از تحقیقاتی برایش روشن می شود که اجدادش جزو اولین گروههایی بوده اند که در نیومکزیکو که در آن زمان مستعمره اسپانیا بوده سکونت گزیده اند و حتی بعضی از افراد قامیل «آکونا» جزو کسانی بوده اند که به آتش کشیده شده اند. «آکونا» که یازده سال پیش بخاطر ازدواج یا یک زن



مذهبی ما صورت گرفته است بیش از تغییراتی است که در ۵۰۰ سال قبل بطور کل شاهد بوده ایم.»

از ساکنین کوههای بولیوی گرفته تا مردم صحرای «توسان»، و ساکنین جزیره «مایورکا»، یهودیان در خفا به اصلیت یهودی خود و اینکه از کجا آمده و اجدادشان چه سختی‌هایی متحمل شده اند پی می‌برند. گروهی به مذهب آباء و اجدادی خود باز می‌گردند ولی اکثریت مسیحی باقی میمانند و سنتهای یهودی را طبق عادت و بعنوان سنتهایی که باعث خوش یمنی میشوند رعایت میکنند.

در ابتدای مقاله از خانمی بنام «ماریا گارسیا» نام بردیم. به دیوار خانه پدری ماریا کلیدی آویزان است که از بیست نسل پیش از پدر به پسر ارث رسیده است. این کلید در حقیقت کلید کنیسنائی در اسپانیا است که چون شیئی مقدس و قیمتی توسط افراد خانواده ماریا محافظت میشود. چنین داستانهای تکان دهنده و در عین حال غم انگیزی بیشمار است.

رتبای «آیزک سلینک» رتبی کنسرواتو اهل آلبوکرکی، علت از خفا بیرون آمدن این مارانوها را این چنین بیان میکند: «دلیل اول اینست که اقلیتها در چند ساله اخیر اشتیاق فراوانی پیدا کرده اند تا به ریشه های خود پی برده و بسوی آن باز گردند. دلیل دوم اینست که تغییرات عمیقی در کلیسای

یهودی امریکائی رسماً یهودی شده است می گوید: «خانواده ما همیشه بطور ناخودآگاه به یهودیان علاقمند بودند. ولی زمانیکه من اصلیت یهودی خود را کشف کردم مادر و برادرم نیز به یهودیت گرویدند. کیپور سال قبل مادرم از مرض سرطان درگذشت ولی آخرین آرزویش برآورده شد و آن اینکه یهودی شود تا بتواند سنتهای مورد علاقه سری را که نسل به نسل به ارث برده بود بدون پرده پوشی و وحشت اجراء کند.»

این آگاهی «آکونا» را برآن داشت تا در باره تاریخ یهودیان در خفا بیشتر تحقیق کرده، رد پای آنها را در نواحی جنوب غربی پیگیری کند. او متوجه شد که در قبرستان کاتولیکهای اسپانیائی الاصل نقش ستاره داود و گلهای لیلی شش پر روی سنگ قبرها زیاد حک شده. همچنین متوجه شد که روی شیشه کاری پنجره های کلیسای ۱۷۰ ساله ترینیداد کولواردو، نقش ستاره داود که در مرکز آن «ادونای» نوشته شده و نیز یک منورا و ده فرمان به زبان عبری نقش شده.

یکی از مهیج ترین ماجراهای مربوط به مارانوها سال قبل در «بلمونت» اتفاق افتاد. رتبی «یوسف ساباگ» که یک رتبی سفارادی است به این منطقه سفر کرد تا ۶۰ نفر از ۱۲۵ نفر مارانوهای یکی از شهرها را رسماً به دین یهود درآورد. یکی از مارانوها می گوید تغییراتی که در این چند ساله در سرنوشت

کاتولیک ایجاد شده و کاتولیکها با راحتی بیشتری میتوانند سران مذهبیهی خود را مورد مواخذه قرار دهند. دلیل سوم اینکه تبلیغات در باره پانصدمین سالگرد بیرون راندن یهودیان از اسپانیا باعث شده عده ای از مارانوها علاقمند شوند که در طی این سال یعنی سال ۱۹۹۲ بازگشت خود را بسوی یهودیت جشن بگیرند. مارانوهای بسیاری را می شناسم که قصد دارند امسال بر میتصوا یا بت میتصوای خود را جشن بگیرند و یا حتی ختنه شوند. و بالاخره اینکه حضور جامعه یهودی و آزادی آنها در رعایت سنتهای مذهبیشان باعث شده که مارانوها با آرامش و راحتی خیال بیشتری به ریشه های یهودی خود باز گردند.»

جالب اینکه رعایت سنتهای یهودی در خانواده های مختلف مارانو متفاوت بوده است. به عنوان مثال در «دانیل یوکوم» دانشجویی که بعد از مطالعه مقاله ای در باره «یهودیان در خفا» به ریشه یهودی خود پی برده در این باره می گوید: «ما کاتولیک بودیم ولی فقط شنبه ها به کلیسا می رفتیم. مادرم ما را از دعا کردن به مقدسین دین مسیح باز می داشت. شبهای شنبه شمع روشن می کردیم و فقط اجازه داشتیم در باره عهد عتیق (تورا) با یکدیگر صحبت کنیم نه عهد جدید. البته که گوشت خوک نمی خوردیم و صد البته که تمام مردان خانواده می بایست ختنه شوند.»

خانم دیگری از اهالی نیومکزیکو بنام «آنا رائل دیلی» که اخیراً به اصلیت یهودی خود پی برده می گوید: «بخاطر دارم که پدر بزرگم هنگام ذبح حیوانات گلوی آنها را می برید و می گذاشت تا تمام خون از بدنشان خارج شود. بعد عصب سیاتیک آنها را بیرون میکشید و در حین انجام این کارها جملاتی شبیه دعا زیر لب زمزمه می کرد. مادر بزرگم نزدیک عید پاک تمام خانه و قفسه های آشپزخانه و ظروف را به دقت می شست و تمیز می کرد. ضمناً نانی که بدون خمیر مایه تهیه میشد می پخت و می خوردیم. جالب اینکه پیوسته یکایک ما را از اینکه در باره این رسوم مرموز با دیگران صحبت کنیم بر حذر می داشت.» آنا بعد از مطالعات فراوان در حال تغییر دین و بازگشت بسوی یهودیت است.

«رامون سالاس» مهندس کامپیوتری که یهودی شده است میگوید: «بمحض اینکه به ریشه یهودی خود پی بردم کشش غریبی نسبت به یهودیت احساس کردم. بعد از مطالعات کافی یهودی شدم. دعائی نوشتم و در اطاقم آویزان کردم، دعائی به این صورت: (خداوند و قوانین حضرت موسی محافظ ما باشد.) ضمناً یک ستاره داود هم به دیوار اطاقم آویزان کردم و از آن لحظه ببعد برای ابد با ریشه های یهودی خود ارتباط برقرار ساختم.» و «آنا رائل دیلی» میگوید: «اکثر سالهای عمرم احساس می کردم به هیچ قوم و مذهبی تعلق ندارم. اما از وقتی که

اخذ تصمیم کرده و یهودی شدم جستجویم پایان یافته و احساس می کنم به سرمنزول مقصود رسیده و احساس تعلق می کنم.» عجیب اینکه هنوز بسیاری از این یهودیان در خفا با راز داری فراوان اصلیت یهودی خود را مخفی کرده، حاضر نیستند با هیچکس در این باره صحبت کنند. ولی «رامون سالاس» که اخیراً یهودی شده میگوید:

«از اینکه این حلقه زنجیر گمشده را یافته ام و از طریق آن خود را با یهودیان دیگر متصل ساخته ام احساس غرور می کنم. ما یهودیان پراکنده هستیم. از اینکه در پنج قرن قبل به مذهب پدران من تجاوز شده است احساس خشم می کنم و خوشحالم از اینکه این بخش غم انگیز از تاریخ یهود را با بازگشتن صحیح و لازم تصحیح می کنم.»

ماجرای غم انگیز یهودیان درخفا را با داستانی که خود آنها تعریف می کنند به پایان می بریم: «کشیشی در باغ بهشت با یک «یهودی درخفا» گفتگو می کرد. یهودی می گفت: عجب باغ زیبایی دارید. و کشیش چنین جواب می داد: بله این باغ ایمان های مختلف است. این گل سرخ های زیبا معرف کاتولیکها است. این گلهای قشنگ لیلی معرف پروتستان ها است. زنبق ها بودائی ها را مشخص می کند...» کشیش یکایک گلها و مذاهب و ایمان هائی را که مشخص می کردند نام برد. وقتی سخنش پایان رسید یهودی درخفا سؤال کرد که: «پدر، فراموش کردید بگوئید که کاکتوس معرف ایمان چه کسانی است؟». کشیش جواب داد: «پسرم امیدوار بودم متوجه آن نشوی. ما معتقدیم که کاکتوس معرف و سمبول یهودیان است.» یهودی درخفا پس از لحظه ای تأمل جواب داد: «بله پدر، علتش واضح است. مردم میتوانند تمام گلهای باغ را لگد مال کرده و از میان ببرند ولی کاکتوس را نه میتوان لگد مال کرد و نه میتوان از میان برد.»

ماریا سانشز بعد از تعریف این داستان میگوید: «رئای ها، روشنفکران، و رهبران ما سوختن در آتش را استقبال کردند تا ایمان ما حیات جاودان یابد. مأموران انگیزیسون اجسام یهودیان را به آتش کشیدند ولی جوهر و روح یهودیت را نتوانستند در آتش بسوزانند. قوم ما پانصد سال در خفا به پاسداری جوهر یهودیت پرداخت و امروز با بازگشت ما بسوی یهودیت مسلم میشود که ایمان یهودی نامیرا و جاودان است.»

«رامون سالاس» از کشف ریشه های یهودی خود غرق هیجان و شعف شد.

خانم «روت ریدر» و طلسم خوشبختی که اخیراً پی برده که ده فرمان به زبان عبری است. دانیل یوکوم هرگز گوشت خوک نخورده و فقط شنبه ها به کلیسا رفته است.



یهودی امریکائی رسماً یهودی شده است می گوید: «خانواده ما همیشه بطور ناخودآگاه به یهودیان علاقمند بودند. ولی زمانیکه من اصلیت یهودی خود را کشف کردم مادر و برادرم نیز به یهودیت گرویدند. کیپور سال قبل مادرم از مرض سرطان درگذشت ولی آخرین آرزویش برآورده شد و آن اینکه یهودی شود تا بتواند سنتهای مورد علاقه سری را که نسل به نسل به ارث برده بود بدون پرده پوشی و وحشت اجراء کند.»

این آگاهی «آکونا» را برآن داشت تا در باره تاریخ یهودیان در خفا بیشتر تحقیق کرده، رد پای آنها را در نواحی جنوب غربی پیگیری کند. اومتوجه شد که در قبرستان کاتولیکهای اسپانیایی الاصل نقش ستاره داود و گلهای لیلی شش پر روی سنگ قبرها زیاد حک شده. همچنین متوجه شد که روی شیشه کاری پنجره های کلیسای ۱۷۰ ساله ترینیداد کولواردو، نقش ستاره داود که در مرکز آن «ادونای» نوشته شده و نیز یک منورا و ده فرمان به زبان عبری نقش شده.

یکی از مهیج ترین ماجراهای مربوط به مارانوها سال قبل در «پلمونته» اتفاق افتاد. ربای «یوسف ساباگ» که یک ربای سفارادی است به این منطقه سفر کرد تا ۶۰ نفر از ۱۲۵ نفر مارانوهای یکی از شهرها را رسماً به دین یهود درآورد. یکی از مارانوها می گوید تغییراتی که در این چند ساله در سرنوشت

مذهبی ما صورت گرفته است بیش از تغییراتی است که در ۵۰۰ سال قبل بطور کل شاهد بوده ایم.»

از ساکنین کوههای بولیوی گرفته تا مردم صحرای «توسان»، و ساکنین جزیره «مایورکا»، یهودیان در خفا به اصلیت یهودی خود و اینکه از کجا آمده و اجدادشان چه سختیهای متحمل شده اند پی میبرند. گروهی به مذهب آباء و اجدادی خود باز می گردند ولی اکثریت مسیحی باقی میمانند و سنتهای یهودی را طبق عادت و بعنوان سنتهایی که باعث خوش یمنی میشوند رعایت میکنند.

در ابتدای مقاله از خانمی بنام «ماریا گارسیا» نام بردیم. به دیوار خانه پدری ماریا کلیدی آویزان است که از بیست نسل پیش از پدر به پسر ارث رسیده است. این کلید در حقیقت کلید کنیسانی در اسپانیا است که چون شیشی مقدس و قیمتی توسط افراد خانواده ماریا محافظت میشود. چنین داستانهای تکان دهنده و در عین حال غم انگیزی بشمار است.

ربای «آیزک سلینک» ربای کنسرواتو اهل آلبوکرکی، علت از خفا بیرون آمدن این مارانوها را این چنین بیان میکند: «دلیل اول اینست که اقلیتها در چند ساله اخیر اشتیاق فراوانی پیدا کرده اند تا به ریشه های خود پی برده و بسوی آن باز گردند. دلیل دوم اینست که تغییرات عمیقی در کلیسای

کاتولیک ایجاد شده و کاتولیکها با راحتی بیشتری میتوانند سران مذهبیهی خود را مورد مواخذه قرار دهند. دلیل سوم اینکه تبلیغات در باره پانصدمین سالگرد بیرون راندن یهودیان از اسپانیا باعث شده عده ای از مارانوها علاقمند شوند که در طی این سال یعنی سال ۱۹۹۲ بازگشت خود را بسوی یهودیت جشن بگیرند. مارانوهای بسیاری را می شناسم که قصد دارند امسال بر میتصوا یا بت میتصوای خود را جشن بگیرند و یا حتی ختنه شوند. و بالاخره اینکه حضور جامعه یهودی و آزادی آنها در رعایت سنتهای مذهبیشان باعث شده که مارانوها با آرامش و راحتی خیال بیشتری به ریشه های یهودی خود باز گردند.»

جالب اینکه رعایت سنتهای یهودی در خانواده های مختلف مارانو متفاوت بوده است. به عنوان مثال در «دانیل یوکوم» دانشجویی که بعد از مطالعه مقاله ای در باره «یهودیان در خفا» به ریشه یهودی خود پی برده در این باره می گوید: «ما کاتولیک بودیم ولی فقط شنبه ها به کلیسا می رفتیم. مادرم ما را از دعا کردن به مقدسین دین مسیح باز می داشت. شبهای شنبه شمع روشن می کردیم و فقط اجازه داشتیم در باره عهد عتیق (تورا) با یکدیگر صحبت کنیم نه عهد جدید. البته که گوشت خوک نمی خوردیم و صد البته که تمام مردان خانواده می بایست ختنه شوند.»

خانم دیگری از اهالی نیومکزیکو بنام «آنا رائل دیلی» که اخیراً به اصلیت یهودی خود پی برده می گوید: «بخاطر دارم که پدر بزرگم هنگام ذبح حیوانات گلوی آنها را می برید و می گذاشت تا تمام خون از بدنشان خارج شود. بعد عصب سیاتیک آنها را بیرون میکشید و در حین انجام این کارها جملاتی شبیه دعا زیر لب زمزمه می کرد. مادر بزرگم نزدیک عید پاک تمام خانه و قفسه های آشپزخانه و ظروف را به دقت می شست و تمیز می کرد. ضمناً نانی که بدون خمیر مایه تهیه میشد می پخت و می خوردیم. جالب اینکه پوسته یکایک ما را از اینکه در باره این رسوم مرموز با دیگران صحبت کنیم برحذر می داشت.» آنا بعد از مطالعات فراوان در حال تغییر دین و بازگشت بسوی یهودیت است.

«رامون سالاس» مهندس کامپیوتری که یهودی شده است میگوید: «بمحض اینکه به ریشه یهودی خود پی بردم کشش غریبی نسبت به یهودیت احساس کردم. بعد از مطالعات کافی یهودی شدم. دعائی نوشتم و در اطاقم آو یزان کردم، دعائی به این صورت: (خدایم و قوانین حضرت موسی محافظ ما باشد.) ضمناً یک ستاره داود هم به دیوار اطاقم آو یزان کردم و از آن لحظه ببعد برای اید با ریشه های یهودی خود ارتباط برقرار ساختم.» و «آنا رائل دیلی» میگوید: «اکثر سالهای عمرم احساس می کردم به هیچ قوم و مذهبی تعلق ندارم. اما از وقتی که

اخذ تصمیم کرده و یهودی شدم جستجویم پایان یافته و احساس می کنم به سرمنزل مقصود رسیده و احساس تعلق می کنم.» عجیب اینکه هنوز بسیاری از این یهودیان در خفا با راز داری فراوان اصلیت یهودی خود را مخفی کرده، حاضر نیستند با هیچکس در این باره صحبت کنند. ولی «رامون سالاس» که اخیراً یهودی شده میگوید:

«از اینکه این حلقه زنجیر گمشده را یافته ام و از طریق آن خود را با یهودیان دیگر متصل ساخته ام احساس غرور می کنم. ما یهودیان پراکنده هستیم. از اینکه در پنج قرن قبل به مذهب پدران من تجاوز شده است احساس خشم می کنم و خوشحالم از اینکه این بخش غم انگیز از تاریخ یهود را با بازگشتن صحیح و لازم تصحیح می کنم.»

ماجرای غم انگیز یهودیان درخفا را با داستانی که خود آنها تعریف می کنند به پایان می بریم: «کشیشی در باغ بهشت با یک «یهودی درخفا» گفتگو می کرد. یهودی می گفت: عجب باغ زیبایی دارید. و کشیش چنین جواب می داد: بله این باغ ایمان های مختلف است. این گل سرخ های زیبا معرف کاتولیکها است. این گلهای قشنگ لیلی معرف پروتستان ها است. زنبق ها بودائی ها را مشخص می کند...» کشیش یکایک گلها و مذاهب و ایمان هائی را که مشخص می کردند نام برد. وقتی سخنش پایان رسید یهودی درخفا سؤال کرد که: «پدر، فراموش کردید بگوئید که کاکتوس معرف ایمان چه کسانی است؟». کشیش جواب داد: «پسرم امیدوار بودم متوجه آن نشوی. ما معتقدیم که کاکتوس معرف و سمبول یهودیان است.» یهودی درخفا پس از لحظه ای تأمل جواب داد: «بله پدر، علتش واضح است. مردم میتوانند تمام گلهای باغ را لگد مال کرده و از میان ببرند ولی کاکتوس را نه میتوان لگد مال کرد و نه میتوان از میان برد.»

ماریا سانشز بعد از تعریف این داستان میگوید: «رَبای ها، روشنفکران، و رهبران ما سوختن در آتش را استقبال کردند تا ایمان ما حیات جاودان یابد. مأموران انگیز بسیون اجسام یهودیان را به آتش کشیدند ولی جوهر و روح یهودیت را نتوانستند در آتش بسوزانند. قوم ما پانصد سال درخفا به پاسداری جوهر یهودیت پرداخت و امروز با بازگشت ما بسوی یهودیت مسلم میشود که ایمان یهودی نامیرا و جاودان است.»

«رامون سالاس» از کشف ریشه های یهودی خود غرق هیجان و شعف شد.

خانم «روت ریدر» و طلسم خوشبختی که اخیراً پی برده که ده فرمان به زبان عبری است. دانیل یوکوم هرگز گوشت خوک نخورده و فقط شنبه ها به کلیسا رفته است.



نصرت مختار زاده (آیزک)

مشاور مورد اعتماد شما در امور املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، پورلی هیلز و حومه پورلی هیلز

The Prudential
California Realty



(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

All Pro-Video Photo



با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
- تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
- تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

آلبرت طیبیان

تعداد قابل توجهی از ایرانیان از نقاط مختلف به اورنج کانتی تغییر محل میدهند چون بر اساس آمار در این منطقه هم کار و کسب بهتر است و هم محیط زیست سالمتر است.

برای انجام معاملات ملکی در این منطقه با

SOLOMAN SHOMER

با چهارده سال سابقه کار در اورنج کانتی تماس بگیرید.



Bus. # (714) 559-8451
FAX # (714) 559-1841
Res. # (714) 857-0472
4000 Barranca Parkway, Ste. 160
Irvine, California 92714

دکتر لیدیا حکیمزاده

دندانپزشک

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه‌های دندانپزشکی

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

(310) 247-1010

9033 Wilshire Blvd., Suite 403
Beverly Hills, CA 90211

جراحی با لیزر

کنتاکت لنز

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتو آسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333

افتتاح مطب جدید در منطقه انسینو

15720 Ventura Blvd., Suite 606
Encino, CA 91436

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲ - ۲۸۰ (۳۱۰)

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

دربورلی هیلز

دکتر آشر اسحق اف

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

دکتر پرویز پیرنظر

از امریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 806
Los Angeles, CA 90024

(310) 824-0049

بدرانی بانعیس وقت فلی

۱۰۹۲۱ و بلشر بلوار - نیس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۸۰۶

(۳۱۰) ۸۲۴ - ۰۰۴۹

پنج دقه با دکتر نجات الاخان

هوشنگ ابرامی

سفر کوتاه «راندت ریپ» از دم در خانه اش تا صندوق پست و از صندوق پست تا دم در خانه اش. با او هیچ حرفی نخواهیم زد. زیرا که میدانیم حرفهای همدیگر را نمیشنویم. او فقط حرفهای خودش را تکرار می کند و ما هم احیاناً حرفهای خودمان را.

دکتر نجات الله دم در خانه اش ایستاده است. از یکساعت پیش از پنجره اطاقش کشیک پستی را می کشیده و هی بساعت نگاه میکرده و همینکه ماشین پستی را آنور خیابان دیده در را باز کرده و چشم به صندوق پست دوخته. در واقع انتظار او خیلی بیشتر از یکساعت و دو ساعت است. تقریباً دو هفته ای میشود که منتظر است فتوکپی مقاله های مجلات پزشکی فرانسه از میشیگان بدستش برسد. او دارد درباره «اثرات استرس بر کلسترول خون» مطالعه می کند و قصد دارد نتیجه تحقیقاتش را در یک کتاب کوچک با قلمی قابل فهم برای همگان در اختیار عموم بگذارد. او اطمینان دارد که کتاب او دنیا را تکان خواهد داد. به همه زبانهای زنده دنیا ترجمه خواهد شد و گذشته از حق التالیف هنگفتی که از سراسر دنیا بسوی او سرازیر خواهد گردید چند جایزه بزرگ پزشکی را هم خواهد ربود. پولدارش خواهد کرد و به مجید نشان خواهد داد که به کمکهای دولتی احتیاج ندارد. مستانه خواهد خندید و به او خواهد گفت: «دیدید مجید! دیدید پسر! دیدید گفتم که بتو ثابت خواهم کرد که من، از کارافتاده و محتاج نیستم، من گدا و بی بضاعت نیستم که بخوام با پول دولت زندگی کنم؟»

هشت ماه تمام است که حرفهای مجید در گوش او طنین انداز است. آنها را نمیتواند هضم کند. مثل یک عقده سفت و سخت و سنگین گوشه دلش مانده: «پدرجان! شما چرا؟ شما که تحصیل کرده اید چرا این حرف را میزنید. مگر من گدا هستم یعنی چه؟ اینجا سیستم زندگی اجتماعی فرق دارد. اینجا مالیات است که اجتماع به این عظمت را به پیش می برد. اینجا آب رنگی می خری باید مالیات بدهی، هر سال برای ماشین قراضه ات یا آپارتمان کهنه خرابت که روی هوا بند است باید مالیات بدهی. حقوق می گیری باید ده جور مالیات بدهی. بیزنس باز کنی باید صد جور مالیات بدهی. به دولت مالیات میدی، به ایالت مالیات میدی، به کانتی مالیات میدی، به شهر مالیات میدی. من، مرده، عروس شما، داماد شما و صد ها هزار ایرانی

این آقای دکتر نجات اله خان- بقول شاعران و نویسندگان سانتی مانتالیست- از آن آدمهایی است که تنهای تنهاست. اما نه در دنیای شعر و قصه، بلکه در عالم واقعیت، خودش است و خودش. در سن شصت و هفت سالگی تنهای تنها زندگی می کند. فقط چهارشنبه به چهارشنبه یک زن اسپانیش می آید دو سه ساعتی، آپارتمان کوچک و محقرش را ضبط و ربط می کند و میرود. در این دو سه ساعت هم هیچگونه مکالمه ای بین آندورد و بدل نمیشود.

مرده، دختر بزرگ آقای دکتر با شوهر و بچه هایش در میشیگان است و مجید پسر او که تا چند ماه پیش نزدیکی های او زندگی میکرد در اورنج کانتی. آپارتمان اجاره ای خود دکتر در «دستو» است. او از مسافره های قدیمی این دیار نیست. تا سه سال و چند ماه پیش با زنش محبوبه در ایران بود. اما به اصرار بچه ها دار و ندارش را جمع و جور کرد و به مشتی دلار بدل و راهی لس آنجلس شد. محبوبه که سابقه بیماری سختی داشت در اثریش ناراحتی اش شدت گرفت و نجات الله بیشتر آنچه را که اندوخته یک عمرش بود شتابزده برای سلامتی او خرج کرد اما فایده ای نبخشید. محبوبه از دست رفت و خودش تنها پای بر خاک امریکا گذاشت. در فرودگاه مرده و مجید او را بغل زدند و با سوز و درد گریستند و دکتر حس کرد که تنها نخواهد ماند. اما خیلی زود تنها شد. خیلی تنها، زندگی پدر پیری همسر زندگی پر دردیست. مادر اگر تنها باشد بچه ها بالاخره هرجور شده هوای او را خواهند داشت. اما پدر را بیشتر بحال خودش رها می کنند و شاید بهمین خاطر است که دست طبیعت پدران پیر را زودتر از مادران پیر می برد.

بیانید چند دقیقه ای هم شده با دکتر نجات الله خان باشیم و هم صحبت او. شاید از تنهایی درآید. اما نه. مگر میشود او را از تنهایی درآورد. او که حرفهای ما را نمی شنود. مگر حرفهای پسرش مجید را شنید؟ مگر بین ما، بین همه ماها، حتی بین زن و شوهرها، حتی بین پدر مادرها و فرزندانشان یک دیوار قطور شیشه ای ضد صدا برنگ هوا نیست؟ همان دیوار بین ما و دکتر هم هست. همه ماها همدیگر را می بینیم اما حرفهای همدیگر را نمیشنویم. فقط حرفهای خودمان را می تکرار می کنیم. باشد. لااقل بگذارید او را تماشايش کنیم. فقط برای پنج دقیقه؛ در یک



بکند. به او چه مربوط است. او که اهل این حرفها و این کارها نیست. این مجید بود که مجبورش کرد تا با او برود و فرم پر شده را امضاء کند و گرنه پایش هم می شکست اینکار را نمیکرد. هفت ماه پیش بود که شرکتی که مجید در آن کار میکرد ورشکست شد و او از پدر خواش کرد بیشتر از این یکدندگی نکند و او که ناظر اضطراب و نگرانی مجید بود تسلیم شد و از سه ماه پیش، اول هرماه چک دولتی به خانه دکتر پست میشد. ولی حالا که مجید در اورنج کانتی کار پیدا کرده بود و دلنگرانی او از بیکاری از میان رفته بود دلیلی نداشت که بخاطر پسر فداکاری کند. باید به این خفت پایان میداد.

و این کتاب آقای دکتر بود که می توانست حلال همه مشکلات او باشد. شبها و روزها درباره آن فکر می کرد و در دنیای خوب و خوش خودش غرق بود. از سه هفته پیش که به مژده تلفن زد و مشخصات مقاله ها را به او داد تا از کتابخانه دانشگاه فتوکپی آنها را برایش بفرستد هر روز انتظار آنها را می کشید. پریشب که باز تلفن کرد مژده گفت آنها را پنج روز پیش پست کرده و با حساسی که دکتر رسید قرار بود دیروز فتوکپی ها برسد اما نرسیده بود و امروز دیگر شکی برای او نمانده بود که پاکت بزرگ مژده صد در صد در صندوق پست خواهد بود.

پستی هنوز به در خانه نیامده است اما نجات الله خان از دم در خانه بسوی «میل باکس» قدم برمیدارد. آرام و سبک و راحت پیش میرود. انگار روی حریر، روی اطلس، روی مخمل، روی قالی ابریشمین دارد گام برمیدارد. از سنگینی همه غمها تهی است. خیر برتری است دستخوش نسیم ملایم بهاری. پرنده کوچک سبک بالی است روی چمن های نرم و سبز زنده. جوجه اردکی است به روی آب موج دار آرام. در برداشتن قدمهایش هیچ انرژی مصرف نمی کند. میداند که با رسیدن مقاله ها نخستین قدم را بسوی پیروزی بزرگ بر خواهد داشت و خیلی زود رؤ یاهاش به عالم واقعیت خواهد پیوست.

به نزدیک صندوق پست که میرسد پستی را می بیند که با بسته های دستش دارد به خانه رو بروئی میرود. نوبت او نزدیک است. مرد باغبان در باغچه جلو ساختمان چندک زده دارد با گل و گیاهها ورمیرود و جوانک دیگری با جاروی بادکش چین وچینش که چیزی شبیه خرطوم فیل است با حرکت زیگ زاگ دارد پیاده رو را تمیز می کند. آقای دکتر خیلی سرحال و بشاش به او میگوید: «آمیگو! کوموستا؟» و پیش خودش احساس غرور می کند که زبان اسپانیائی را هم میتواند تکلم کند. و جوانک سر برمی گرداند و میگوید: «گود!»

دکتر نجات الله خان به یاد خانه پدری می افتد؛ باغی بزرگ. باغ حکیم العلما در تمام شهر مشهور بود. کی بود که

دیگر مقیم این سرزمین که از دلمان خون می چکد و خنده واقعی بر لب هامان خشکیده است در پرداخت این مالیاتها سهمی داریم و در باز پرداخت ها آنها هم همینطور. قسمت کوچکی از این مالیاتهای هنگفت صرف نگهداری افراد مسن میشود. اصلاً اینجا به کسی نمیگویند زن مسن یا مرد مسن. میگویند «سینیورسی تزن» یعنی شهروند ارشد. یعنی عضو والامقام جامعه. یعنی کسیکه عمری زحمت کشیده و حالا باید در رفاه و آسایش باشد. این نظام اجتماعی را شما اگر خوب می شناختید و سازمان مالیاتی اش را با وزارت دارائی و آدمهای رشوه بگیرش عوضی نمی گرفتید هیچوقت این فرمایشات را نمی کردید. تازه آدمهایی هستند که اموالشان را به اسم این و آن می کنند تا از این امتیازهای مالی دولتی بهره ببرند و شما که صنار سه شاهی تان را خرج مادر کردید احساس ناراحتی می کنید از اینکه چک ماهانه دولتی بگیرید؟»

اما آن دیوار قطور شیشه ای ضد صدای همزنگ هوا که بین مجید و پدر بود مانع از آن میشد که دکتر حرفهای پسر را گوش کند. او فقط حرفهای خودش را تکرار می کرد. وانگهی، عزت نفس او، بزرگ منشی او، سخاوت و بلند طبعی و دید وسیع او اجازه نمیداد که اینها را بپذیرد. به او چه که فلانی با همه مال و منال خودش را به نداری زده و چک «سوشیل ول فیر» یا کوپن غذای مجانی می گیرد. هرکس هرکاری دلش می خواهد برود

خانواده آنها را نشناسد. پدر پزشک معروف شهر بود. تجار معروف، مردان مُعمم، امرای ارتش و جاهلهای شناخته شده همه در این نکته همداستان بودند که دست پدر او معجزه میکرد و راستی هم همینطور بود. تنها خدا میداند که سالی چند نفر را که از دهات اطراف می آمدند از مرگ حتمی میرهانید.

آنروز را چقدر روشن و زنده جلو چشمش میدید. همه چیز یادش بود، پدر در حیاط باغ ایستاده بود. انگشتهایش در جیب جلیقه اش بود و زنجیر ساعت روی سینه اش آویزان. «مش رجب» باغبان داشت گلهای سرخ شاداب و زیبا را آب میداد. آب در جوی کوچک گلین روان بود و بوی گلهای یاس آدم را مست میکرد. نجات الله روی یک صندلی نشسته بود و داشت درس می خواند. پدر دستش را روی شانه او گذاشت و گفت: «نجات! تو باید کار پدر را دنبال کنی» و از همان وقت بود که سرنوشت تحصیلی و شغلی او رقم زده شد. و در تهران، توی مطبخ عکس بزرگ پدر را با همان ساعت توی جیب جلیقه و دو انگشت بیرون از جیب، کنار تصدیق دکترایش نصب کرده بود. مطبخ توی خیابان کاخ بود و این اواخر که اوضاع بهتر شده بود بی آنکه خودش را آلوده کند و مثل بعضی از همقطارانش به خرید و فروش مستغلات پردازد صاحب باغی هم در نیاوران شده بود و تابستانها خانواده را به آنجا می برد. گاهی دوستان سر بر سر



میگذاشتند که آقای دکتر هم تابستان و هم زمستان همسایه شاه است و احوال «همسایه» را از او می پرسیدند و نجات الله خان با تواضع و خنده ای محبوبانه میگفت: «ما کجا و این حرفها؟»

هنوز پستی از دم در خانه دور نشده آقای دکتر صندوق را باز می کند و پست روز را در چنگ می گیرد. یک مرتبه مثل پچه مدرسه ای که پای میز ممتحن ایستاده دستپاچه میشود. چشمش دنبال پاکت مژده است. باید پاکت بزرگ زرد رنگی باشد. مژده گفته بود که فتوکپی ها را در یک «مانیلا ان ولوپ» گذاشته. یکی یکی ورقها و پاکتها را بدقت می بیند. پنج شش تا بیشتر نیست. چهارتاش اسم او را ندارد و خطاب به «ساکن» نشانی اوست که قاعدتاً جزء آشغالهاست و یک پاکت معمولی است و پاکت دیگری که باید صورتحساب آب و برق باشد. دوباره سر صبری و با دقت بیشتری یکی یکی آنها را می بیند. با انگشتانش لمس می کند. در برابر هر کدام لحظه ای تأمل می کند. ذهن او تماماً فقط دنبال پاکت مژده است. چشمهای او چیز دیگری نمی بیند. اما از فتوکپی مقاله ها خبری نیست. مایوس و ناامید و دل سرد و دلزده راه بازگشت را پیش می گیرد. اما قدم اول را برنداشته باز مکث می کند و دوباره پست را یک بیک از دیده میگذرانند. پاکت پنجره دار، پاکت لعنتی است. چک دولتی است. قلبش فرو میریزد و آه از نهادش بر می آید.

دیگر قدرت حرکت ندارد، بزور خودش را بسوی خانه اش می کشاند. حالت تهوع دارد. عرق سردی روی پیشانی اش نشسته. زانوهایش میلرزند. بدن نحیف او روی پاهایش سنگینی می کند. مثل اینکه دارد یک خروار بار را حمل می کند. انگار به پاهایش گویهای بزرگ سنگی بسته اند. قدمهای سنگین است. با شکنجه راه میرود. با درد قدم بر میدارد. مثل اینکه روی قیر مذاب تازه سرد شده پیش میرود. قدمها از زمین کنده نمیشوند، حس میکند که پاهایش از سرب است. مشتش را گره کرده و وجودش دارد میسوزد.

با صدای بلند صدایش کنیم: آهای آقای دکتر نجات الله خان! کمک می خواهید؟

باز یادمان رفت که یک دیوار قطور شیشه ای ضد صدا بزرگ هوا بین ما هست و دکتر صدای ما را نمیشنود. و خداراشکر که نشنید. جداً هیچ کار خدایی حکمت نیست. اگر در این حال و وضع کلمه «کمک» را هم بشنود دیگر او و پلاست. جابجا سنکوپ می کند. بگذاریم بحال خودش. کم کم دارد بدر خانه اش میرسد. چقدر سرد و خاموش و گرفته است. با دندانهای کلید شده در درونش دارد فریاد می کشد: ولم کنید! من مال اینجا نیستم!

دکتر نجات الله خان در را بروی خودش می بندد. ما دیگر نه او را می بینیم و نه صدای گریه خشک و آرامش را می شنویم.

چگونگی تاسیس هنرستان‌های ارت در ایران

نوشته: مهندس جهانگیر بنایان
موسس هنرستانهای ارت در ایران



واگذار کردم.

هنرستانهایی که روزهای اول تاسیس شد برای پسرها، هنرستان برق و الکتریک، فلزکاری و ماشین سازی مکانیک کشاورزی، نجاری، ریخته گری و برای اولین و آخرین مرتبه در ایران هنرستان بنائی را هم من اضافه کردم چون تعداد زیادی از اشخاص که برای اسم نویسی در هنرستانها مراجعه میکردند سواد فارسی نداشتند و برای ورود به هنرستانهای نامبرده بالا حد اقل، کلاس ششم ابتدائی لازم بود و ناچار بودیم ضمن سواد آموزی حرفه بنائی را هم تعلیم دهیم. نکته قابل ذکر اینکه تمام ساختمانهای اولیه این هنرستانها در زمین جنب کمپ مهاجرین که شش هزار متر مربع و کاملاً مناسب ایجاد این هنرستانها بود توسط همین شاگردان بنائی ساخته شد بدون اینکه دیناری پول بابت مزد بنائی بدهیم.

برای دخترها هنرستان های خیاطی، گلدوزی، منشی گری و ماشین تحریر و آرایشگری ایجاد شد. بعد از یکسال که از تاسیس هنرستانها گذشت و همه آنها در مسیر درست قرار گرفت نامه ای به ارت مرکزی نوشتم باین مضمون که کار من تمام شده و هنرستانها ایجاد شده اند و اجازه خواستم که به کار خودم باز گردم، موافقت نکردند و استدلال کردند که باید شخص دیگری واجد شرایط پیدا شود که بتواند این هنرستانها را اداره کند. پس از جستجوی زیاد مرحوم مهندس الی را که فارغ التحصیل هنرستان صنعتی آلمان و مرد فوق العاده شایسته ای بود دعوت به همکاری نمودم و فرار شد مدتی با او کار کنم تا کاملاً بتواند

سالهای اول استقلال اسرائیل بود. شبی توسط شخصی بنام ابراهام مشیر بلاس نماینده تشکیلات بین المللی ارت برای تاسیس هنرستانهای ارت در ایران دعوت به همکاری شدم. با اینکه در آن زمان کارهای ساختمانی زیادی در دست اجرا داشتم با پافشاری انجمن کلیمیان و بخصوص مرحوم ابراهام موره این مسئولیت را قبول کردم. (در آن زمان من خود عضو انجمن کلیمیان بودم) دلائلی که در آن زمان وجود داشت اهم آنها این بود که در سالهای اول استقلال اسرائیل آنچه از یهودیان ایران به اسرائیل مهاجرت کرده بودند اکثراً اشخاص بیکاره و فاقد همه گونه حرفه های سازندگی بودند و این بی تخصصی مشکلاتی برای دولت نوپای اسرائیل بوجود آورده بود.

یک ماه بیشتر طول نکشید که اولین هنرستان در چادر و در همان کمپی که برای استقرار یهودیهای فراری از عراق بر پا شده بود تاسیس گردید. این کمپ در باغچه و قبرستان قدیم یهودیها در اول جاده مازندران جنب میدان فوزیه ایجاد شد. پیدا کردن استادان حرفه ای مختلف و شناساندن موسسه ارت به یهودیان ایرانی و فراهم آوردن تعداد کافی هنرجو برای این هنرستانها و تهیه لوازم و اسباب کار و ماشین آلات مربوط به هر کدام از این هنرستانها کار مشکل و توان فرسائی بود و اغتشاشات مملکت ناشی از اختلاف مرحوم مصدق با شاه و مسئله توده ایها یعنی عوامل روس به این مشکلات اضافه شده بود. ولی خوشبختانه استقبال مردم اجازه نمیداد که به مشکلات فکر کنم. در همین یکماه ناچاراً کارهای دفتری و ساختمانی خود را به دیگران

هنرستانها را اداره کند.

در همین زمان تشکیلات مرکزی ارت تصمیم گرفت که در اصفهان و شیراز نیز این هنرستانها تاسیس شود علت هم آن بود که تعداد زیادی هنرجو از این دو شهر وارد هنرستانهای ارت در تهران میشدند و زندگی نامناسبی در تهران داشتند. این مسئولیت را نیز قبول کردم و روانه اصفهان شدم. در اصفهان مشکل اساسی مخالفت دو سه نفر از سران یهودی های اصفهان بود که آنهم بنظر میرسید که تصور میکردند که ایجاد این هنرستانها باعث شود که شاگردان مدرسه آلیانس باین هنرستانها جلب شوند و آلیانس تعطیل شود. البته در اصفهان هم مثل تهران مشکل توده ای ها را داشتیم و علت مخالفت آنها این بود که فکر میکردند بوجه تاسیس این هنرستانها را ثروت مندان امریکا میپردازند و مرتب چه در تهران و چه در اصفهان مقالات مفصلی در روزنامه های توده ای بر علیه من و این هنرستانها منتشر میکردند حتی گاهی کار به تهدید به قتل هم میرسید. با تمام مشکلات هنرستانهای ارت در اصفهان هم تاسیس شد و مسئولیت آن به آقای مهندس مفوض کار سپرده شد.

برای تاسیس هنرستانهای ارت در شیراز مشکل زیادی نداشتیم. مردم مهمان دوست شیراز کلاً از ایجاد این هنرستانها استقبال فراوان کردند. محل بسیار مناسبی که متعلق به یکی از ثروت مندان شیراز بنام ملا آقا جان بود را با اجاره مختصری در اختیار ما گذاشتند و در مدت کمی هنرستانهای دخترانه و پسرانه شیراز هم تاسیس شد و آقای منوچهر امیدوار هم به سرپرستی این هنرستانها منصوب و مشغول کار شدند و با کمال علاقه این هنرستانها را در شیراز اداره میکردند. این نکته قابل ذکر است که در آن زمان آقای امیدوار در استخدام وزارت فرهنگ و شاغل پست مهمی بودند با وجود این با حفظ سمت در وزارت فرهنگ سرپرستی هنرستانها را در شیراز هم قبول کردند. لازم به یاد آوری است که اکثر استادان فن از تهران به اصفهان و شیراز استخدام و به این شهرها فرستاده میشدند.

اهمیت شهرت و تخصص فارغ التحصیلان این هنرستانها تا بداندجا رسید که از طرف وزارت فرهنگ وقت مرتب تقاضا داشتند که سمینارهایی برای استادان هنرستانهای دولتی در شهرستانها در هنرستان ارت تهران تشکیل بدهیم که استادان آنها طرزتعلیم در این هنرستانها را یاد بگیرند و در هنرستانهای شهرستانها بکار ببرند. متأسفانه به علتی که ذیلاً شرح میدهم مجبور به استعفا از ارت شدم.

یک روز زمستان که در دفتر خود در میدان فوزیه مشغول کار بودم خانم ملکومیان سکرتر آقای بلاس طبق روال هر ماهه به دفتر من آمد و اجازه خواست به کلاسها و آتلیه ها رفته و آمار ماهیانه را تهیه کند [چون همه ماه موظف بودیم تعداد هنرجویان خود را به ژنو

یعنی دفتر مرکزی در سوئیس گزارش کنیم]. وقتی او را نگاه کردم دیدم برخلاف همه ماهه که با یک لباس فوق العاده ساده مراجعه و اینکار را انجام میداد این بار با یک پالتو پوست فوق العاده گرانبه قیمت آمده و اجازه میخواهد که به کلاسها و آتلیه ها برود. وقتی به سر تا پای او نگاه کردم باو گفتم اجازه نمیدهم. او اعتراض کرد که به چه دلیل؟ باو گفتم دلیل آنرا لازم نیست تو بدانی. او اجازه خواست که با آقای بلاس جریان را تلفنی گزارش کند، گفتم مانعی ندارد. وقتی آقای بلاس دلیل ممانعت من را سؤال کرد باو گفتم عصر به دفتر مرکزی خواهم آمد و دلیل آنرا خواهم گفتم.

عصر آنروز پس از تعطیل هنرستانها به دفتر خیابان صباح رفتم و به آقای بلاس گفتم که من نمیتوانم این خانم را با این پالتو پوست گران قیمت به کلاس و آتلیه هائی که در حدود سیصد نفر از دختران یهودی در آنند بفرستم در حالیکه میدانم اکثر آنها فقیرند و تنها لباس آنها این رو پوش متحدالشکلی است از محل بوجه ارت بآنها داده شده و در شرایطی که در این سرمای زمستان مثل بید سر کلاس میله زنند، با دیدن این خانم با این وضعیت آنها تحقیر میشوند و فکر میکنند که ما آنقدر بوجه داریم که میتوانیم چنین سکرتری داشته باشیم و این کار درست نیست. آقای بلاس پس از لحظه ای تأمل سرش را بلند کرد و گفت آخر او تابحال خانم ملکومیان بود، ولی از این به بعد خانم بلاس است! با شنیدن این سخن تنها کاری که توانستم بکنم این بود که کلید دفتر را روی میز او گذاشتم و مستقیماً به دفتر کار خودم واقع در خیابان لاله زار رفتم.

انعکاس این کار در بین هنرجویان تهران و اصفهان و شیراز فوق العاده شدید بود از فردای آنروز که کم کم هنرجویان خبر استعفای مرا شنیدند بکلی کلاسها و آتلیه ها تعطیل شد و آنچه انجمن کلیمیان و کمیته ارت خواستند میانجیگری کنند ثمربخش واقع نشد و نتوانستم خودم را راضی کنم که بکار خودم ادامه بدهم. استدلال من این بود که من هفته ای یک روز بعد از ظهر جمعه تمام شاگردان را در سالن جمع میکنم و از چگونگی اسیمیلاسیون و آنچه لازمه تعلیم فرهنگ یهودی است و در حد اطلاعات خودم برای آنها صحبت میکنم، حالا چطور میتوانستم قبول کنم که آقای بلاس که نماینده یک سازمان یهودی است و وظیفه تعلیم و تربیت جوانان یهودی را بعهده دارد چنین کاری انجام دهد. من دیگر به ارت باز نمیگردم ولی آقای بلاس نیز باید هرچه زودتر ایران را ترک کند و طی نامه ای به ارت مرکزی علت استعفای خود را شرح دادم و توضیح دادم که معنی این استعفا این نیست که آقای بلاس میتواند بعد از این در ایران بکار خود ادامه دهد بلکه باید او را بردارند و شخص صالح دیگری را که واجد شرایط برای تعلیم و تربیت جوانان یهودی در ایران باشد

بفرستند. خوشبختانه آنها هم اهمیت مطلب را فهمیدند و او را عوض کردند و هنرمستان همانطور که انتظار میرفت به سرپرستی مرحوم مهندس الی که کاملاً برای اینکار آماده شده بود با کمال جدیت به کار خود ادامه داد.

بلاس سردی قوی، پرکار، قدرت مند بود و به هفت هشت زبان از جمله زبان فارسی تکلم میکرد. تنها اشتباه او این بود که بدون توجه به فرهنگ یهودی ایرانی آن اشتباه بزرگ را مرتکب شد و با کسی پیوند زناشویی بست که شاید در فرهنگ یهودی ارو پائی آنها (نه در سمت مهم تعلیم و تربیت) اشکالی نداشته باشد.

در خاتمه از تمام خوانندگان این مقاله خواهش دارم چنانچه اطلاعاتی از سرنوشت زمینی که با زحمات زیاد در اصفهان برای ساختمان و تأسیس و توسعه هنرستانهای ارت در آن شهر

خریداری شد، دارند به مجله شوفار اطلاع دهند. این زمین شش هزارمترمربع بود و از یکی از خوانین خیر اصفهان به قیمت ارزان خریداری شده بود تنها بشرطی که برای مرکز تعلیم و تربیت و فرهنگ یهودی به مصرف برسد و پول خرید آنها با زحمات زیاد از مردم اصفهان و تهران جمع آوری شده بود و با بودجه ارت دیوارکشی شد و سند آن بنام هیئت امنای ارت اصفهان صادر شده بود تا آنجا که بیاد دارم این اشخاص بودند: مرحومان حاج اسحق ساسون، یونا و نجات الله سعدیا، آقای سلوکی و سه چهار نفر دیگر که فعلاً اسامی آنها را به خاطر نمی آورم ولی میدانم که در موقع فروش آن چندین برابر ترقی کرده بوده ولی نمیدانم که پول حاصله از فروش آن به چه مصرف رسیده است بهمین دلیل و برای آنکه بتوان به اشخاصی که در این راه کمک کرده اند جوابی قانع کننده داده شود، این سؤال مطرح شد.

پرسایز پرینتینگ



PRECISE PRINTING

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکوبلوارد

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۳۱۰) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۳۱۰)

«به مناسبت روز مادر»

همسفر همیشه بیدار



گشایمان باشد. تا او با دستهای مهربان و ظریف زنانه خود با چیره دستی به سراغ نخهای درهم فرو رفته سرنوشتمان برود و از آن کلاف سردرگم، دستمال گلدوزی شده رنگینی پر از نقش و نگارهای زیبا و واقعی بدستمان بدهد.

زمانی که فضائی سنگین و فشرده، سخت بر سینه مان سنگینی میکند و بدنبال کسی هستیم تا به کمکمان بشتابد، او با لبخندی بمانند پرتو درخشان شمعی در تاریکی نور امید و آرامش بر ما میتابد و سنگینی را از قفسه سینه مان بیرون میکشد. از ستم و بار زندگی بسان ابرهای خروشان و عاصی در خود فرو می‌رود، بخود می‌پیچد و میفشارد و آنگاه که گره از معما میگشاید، مانند باران محبت بیدریغ بر روی نیک و بد یکسان میبارد.

برای حفظ فرزندان خود سختی‌ها را به جان می‌خورد. نگران هر قدم خوب و بد و مضطرب دشواریهای زندگی آنان، پای بردل و بر آرزوهایش میگذارد تا آنان مانند درختان بهشتی رشد کنند و قد بکشند.

همه کارهای سنگین و طاقت فرسا را سبک میکند. روی زمین و روی هوا، روی تاقچه و زیرقالی پر است از تدبیرهای زنانه او و هیچکس حتی خبردار نمیشود که حفره های تنگدستی و نگرانی را چه کسی پُرمیکند زیرا هیچگاه غوغای غریب وجودش را به گوش کسی نمی‌رساند تا آنان را آزرده خاطر نسازد.

شانه های خسته و پرکارش نردبانی است که همه کس می‌تواند از آن بالا رود و ستاره های خودش را در آسمان آرزوها پیدا کند.

در صحنه زندگی یک روز فرزند زیر پاست، یک روز سنگ نیم من و روز دیگر سنگ زیرین آسیا، روزی بار گرانی بر شکم دارد و ماده شیرده اما در انتها ستونهای محکم و ضخیم جامعه و پایه های یک بنای عظیم و با شکوه است.

صبوری و مقاومت بیش از اندازه و بی حساب در متن آشفته زندگی کمرش را خم کرده، اما او خستگی و کوفتگی را بهانه برای شانه خالی کردن و رهائی از مسئولیت‌ها نمیداند و همچنان پای بند به اصول خانواده همپای مردش کار میکند و عرق میریزد. این همسفر همیشه بیدار با گشاده روئی هر راه طولانی را کوتاه میکند و مانند کوهنوردی میریزد از کوه معضلات به تنهایی بالا میکشد و قمقمه بردوش آب خنک را میان خانواده تقسیم میکند تا تشنگی شان رفع شود.

هر صبح هنگام به موقع از خواب برمی‌خیزد و ساعت شماطه دار زندگی شوهر و فرزندان خود را کوک میکند تا عقربه های سرنوشت آنان در تمام لحظات به درستی و بدقت بچرخند. با بیدار شدن او کوئی خانه از خواب شبانه اش بلند می‌شود. چشم

به نرمی نسیم دشتیهای پنهان و با روح زنانه خود محبت را میان خانه تقسیم میکند تا همه با عشق و دوستی بیایند و با فراغ بروند و آب از آب تکان نخورد.

حضور پنهان او در خانه جریان دارد و بمانند درخت تنومندی است که هرکس در سایه اش پناه می‌جوید. چشم و چراغ خانه است و امیدوارکننده دل‌های خسته و از پای مانده.

فصل های جوانی را به حسرت گذرانده. عمری را پشت سر گذاشته، در کوره سختی‌ها گداخته شده و صیقل یافته و تنها شعله های خروشان زندگی‌اش زاد و ولد کردن بوده است و نگهداری از خانه و اهل خانه.

در سخت ترین لحظه های عمر، کلاف سردرگم و بهم پیچیده شده دشواریها را به دستش میدهم تا مشکل گشا و راه

مالان و گیج از کم خوابی شب گذشته، اول بار به سراغ کتری و قوری رفته و آب چای را جوش میآورد. به هر اطاقی سرکشی کرده و اهل خانه را تک تک بیدار میکند. میز صبحانه را آماده کرده و ضمن شنیدن قیل و قال و غرلند های بچه ها، باید توشه ای برای نهارشان تهیه ببیند و بدستشان بدهد. بعد از براه انداختن آنان تازه نوبت اوست تا نان و پنیری بخورد و دوباره بکار مشغول شود.

پشت فرمان ماشین می نشیند و بر سر کار میرود. تلفن بدست جواب این و آن را میدهد. هزارگونه حرفهای مربوط و نامربوط از پائین دست و بالا دست می شنود. یک لحظه آرامش و فرصت خاراندن ندارد و برای لقمه نانی از جان و روح خود مایه میگذارد. بچه ها را باید بعد از نهار از مدرسه به خانه بیاورد. به درس و مشق و تکالیف شبانه آنان که خود کار بزرگی است رسیدگی کند. ایراد هایشان را برطرف کند. جنگها و بد خلقی ها و دستوراتشان را بگوش جان بخرد و تحمل کند تا مادر خوب و خوشدلی باشد. تا چشم برمیگرداند بچه ها بر روی یکدیگر افتاده و بر سر

چیزی و مطلبی نزاعی بی امان دارند. سر و صدای کرکننده تلویزیون، دیگ زودپز، زنگ تلفن، افکار مشغول، حالا تازه وقت آن رسیده که به پرورش فکری بدنی فرزندان خود برسد. دوباره پشت فرمان ماشین، اینبار در نقش شوfer خصوصی بی جیره موجب آنان را به کلاسهای مختلف هنری و پرورشی میبرد و خود ساعتها سرگردان در انتظار میماند تا کارشان تمام شود. شتابان و بی محابا مانند اسبان چهارنعل تازیانه بر خود میکوبد و میآزد تا فرزندان از معیارها و اشل های این جامعه مصرفی عقب نمانند و خدای ناکرده از بچه های همسن و سالشان کم و کسری نداشته باشند.

بعد از این دوره هنر پروری، خسته و بی رمق به خانه بر میگردد و به توصیه دست اندرکاران حالا وقت گذراندن «زمان مثبت» با بچه هاست. در عین حال شام هم باید تهیه ببیند که تازه صدای باز شدن در میآید و پدر خانواده از راه میرسد...

در پایان روز دیگر توانی ندارد. مانند تکه گوشتی بی حرکت روی مبل می افتد و چشمها خیره به صفحه تلویزیون. اما هنوز کارش بپایان نرسیده، تازه آنموقع شب است که گذشته از دل های جانبی مادر بودن، کارمند و شوfer خصوصی و معلم و آشپز و پرستار بودن، لبخند بر لب و شادمان باید دل جادویی سوفیالورن عشوه گر و بریزیت باردوی دلبر و لوند را هم برای شوهرش بازی کند. چشمی برهم میزند پاسی از نیمه شب گذشته چند ساعتی استراحت و چند باری از خواب پریدن و سر زدن به بچه ها و پوشاندن بالا پوش آنان با طلوع آفتاب دوباره روز دیگری را بهمان منوال آغاز میکند.

o o o o o

می دانیم زن در اکثر مواقع در قالب مادر است. اهمیت آن در جامعه و خانواده هم آشکار است. اما چه کسی به راستی توانسته است در ترسیم شخصیت مادر آنچنان که در خور او باشد به توفیق دست بیابد. مادر در چشم فرزندان و یا همسر خود یا وظیفه اخلاقی و انسانی دارد و یا چاره دیگری جز این ندارد. به حکم آنکه مادر است تمام بارها باید برگردد او باشد. گذشت کردن و کوتاه آمدن و سنگ نیم من بودن همیشه از جانب او باید باشد. و بطور غریزی و آباجدادی هم باید صورتی بی سر و صدا و فراموشکار و بخشنده باشد و در کل خودپرستی و خودخواهی برایش امری ممنوع بشمار برود.

بر عهده اوست که خاشاک را ببرد، پلیدیها را بشوید، رخت های چرک و کثیف هرروزه را پاک کند. خامیها را بپزد. ظرفهای مانده را بشوید. درزهای شکافته شده را برهم بدوزد. بر عهده اوست که گل و گیاه را آب بدهد. سطل های زباله را خالی کند. غبار و دود را امروز و هرروزه برای همیشه ببرد و جارو کند. غبار را بزداید و باز دوباره فردا روز پاک کند و بشوید و بربود و بپزد و این مسیر خسته کننده در عین حال بکنواخت و بی مقدار که تمامی هم ندارد را طی کند.

براستی چه کسی میتواند بازیگوشیها، بیماریها و گریه زاریها، ستیزها و قهر و آشتی های بچه ها را تحمل کند. چه کسی میتواند در آن واحد مادریک نوزاد شیرخوار، مادریک پسر بچه شیطان، مادریک دختر شانزده ساله تازه وارد اجتماع شده با توقعات متفاوت و گونه گونه باشد؟

چه کسی می تواند شبها بیدار بماند و از فرزند مریض خود نگهداری کند و هیچگاه هم گله و شکایت نداشته باشد. شاید به زبان ساده بیآید، لیکن زنان مانند یک ماشین پُرکار دو برابر ظرفیت جسمانی خودشان کار میکنند. بعنوان کدبانوی خانه بعنوان یک فرد شاغل، و این افزایش کار نیروی بدنی آنان را مستهلک میکند و از آنجائیکه موجود حساس و شکننده تری هم هستند، بطور طبیعی بیشتر متوجه همه گونه مسائل میشوند. مسائل و مسئولیتهائی عاطفی و احساسی که مرد خانواده غالباً از آن بی اطلاع است. امور خانه را به گونه ای ترتیب بدهند که همه چیز بر سر جایش باشد و همه بیج و مبره ها در جای خود بیفتند و در عین حال بدنبال قدرت طلبی و جاه طلبی نباشند تا با بوجود آوردن شرایط مساعد مردان و پسران این مجال را پیدا کنند تا به کارهای مهمتر و عمده تری دست یابند. فاتح شوند، قانونگزاری کنند و اما زنان هیچگاه مطرح نباشند و نامی از آنان در تاریخ برجای نماند.

به راستی که زنان یهودی غربت نشین فرزند زمان خویشان شدند و جستجوگر و آگاه بنای رشد و تکامل را باعث گردیده و در تغییر و تکامل این برهه از زمان نقش عمده ای بعهده گرفتند.

مالی و اقتصادی را بعهده گرفتند. چه آنانی که پشت پستوهای مغازه شان کار گل میکنند و چه آنانی که پشت میز نشین هستند و با کامپیوتر و ماشین حساب و ماشین تحریر کار می کنند و چه آنانی که در خانه غبار میزدایند و حمام و دستشویی می شورند، همگان در این محیط روزگار به سختی می گذرانند و از بهترین سالهای زندگیشان و از جان و روحشان برای حفظ و برپائی پایه های اصلی خانواده مایه میگذارند.

از بین همه اینان نخبگانی هم پیدا شدند که فرصت و مهملر از آن تجربه و یارائی و خلاقیت آنرا داشتند که در عین قبول مسئولیتهای روزمره خانوادگی به آفرینش های هنری و فرهنگی نیز دست یابند. البته باید خاطر نشان کرد که در این میان مردانی هم چند نقش فعالی داشتند و آنچه را که زنان خود با انگشتان خسته و متحمل خود بافته بودند را تکه تکه نکرده و با روشندلی حامی آنان شدند. حمایت مرد ها در عین حال توانسته است بسیاری از درهای بپهوده و بسته مانده را باز کند. این تفاهم بین زن و مرد و آنکه هر دو شرایط یکدیگر را درک کردند و هر دو با هم سنگ زیرین آسیا شدند و سنگ نیم من، راه را تا انتها برایشان هموار ساخت.

مردان ایرانی به حمایت از همسر خود بدنال هویت کهنه ای که اجداد و پدران و مادرانشان در طول تاریخ برای آنان برجای گذاشته بودند نرفتند و متوجه شدند که زن امروز زن دیروز نیست و افکار امروزی دارد و هیچگاه هم نخواسته به عقب برگردد. زن امروزی با کشف موهبتهای درونی و ذاتی خود و کشف هویت و فرهنگ زنانه دریافت که هدف رقابت با مردان و دنیای آنان نیست و در خانه خود و زیر یک سقف با یک دشمن بد نهاد زندگی نمیکند و آن مرد در مقابل او نیست. با تغییر این ساختار فرهنگی و اجتماعی و پدید آمدن برابری زن و مرد در این جامعه خانمها در جایگاه واقعی خود قرار گرفتند و در یک خانواده نقش زن و مرد بعنوان مکمل یکدیگر در ایفای مسئولیتهای خانوادگی، اجتماعی و سیاسی بوجود آمد. به این صورت که زن و مرد در برابر جامعه خود و همچنین در مقابل فرزندان خود مسؤلیت یکسانی دارند.

علت واقعی در نوشتن این متن تنها فرستادن درودی است به زنان زحمت کش خانه دار، زنان کارمند و شاغل، و زنان متفکر و هنرمند که بمانند عقاب با پرهای نیرومندشان بر بام آرزوهای خود پرواز کردند و به واقعیت پیوستند. تمام جداره ها و دیوارهای تنگ ذهنی و کهنه فکری را پاره کرده و از این شکاف بصیرت، واقع بینانه به دنیاهای باز فکری دست یافتند.

جای آن هست که قدر و منزلت و جایگاه واقعی مادران و زنان در خانواده و در اجتماع بدرستی درک شود و بر آتش زندگی آنان خاکستر قدر ندانستن ها و قدر نشناختن ها ریخته نشود.



با توجه به شرایط دشوار زندگی امروز که بی گمان بار اصلی آن بر دوش زنان بردبار و با همت جامعه ماست، جای خوشوقتی است که آنان در مدت این دهسال گذشته، اعتدال و خردمندی خود را از دست نداده و از خود فراتر رفته و با جامعه خود گره خورده اند و همچنان زنده و پویا نقش اساسی خودشان را به نحو احسن به انجام رسانیده اند.

شرایط اجتماعی سیاسی و ضرورت تاریخی، زنان را در مقابل رویداد ها و تغییراتی قرار داد و آنان در بوته آزمایش تاریخ دریافتند آن زمان گذشته است که تنها امر در زندگی سیر کردن شکم خود و خانواده و یا تولید فرزند باشد. بدین جهت توانستند از محدوده خانه بیرون بیایند و شروع کنند به خود اندیشیدن و احقاق حقوق کم و بیش از دست رفته و خواستند که خود مشعل دار مسیر زندگیشان باشند و برای خویش بیندیشند نه آنکه دیگری برایشان اندیشه کند. آنان در این میدان آزمایش چنان نقش خود را به بصیرت و هموار کردند تا به برکت این فداکاری، مردان با آرامشی که در خانه و خانواده نصیبشان شد و با تجدید قوای از دست رفته توانستند کاستیها را جبران کنند و در عین حال شغلها و مدارج بهتری بدست بیاورند.

هیچگاه زن ایرانی پهودی با این چنین هویت مستقل و خود انگیخته و خصوصاً با این چند و چون پا به میدان رقابت در مواضع کم و بیش انحصاری مردان نگذاشته بود. چه در خانه بعنوان یک مدیر و در خارج از خانه همدوش مردان خود، گاه بالا تر از آنان قدم برداشتند که اسطوره نامفهوم و قدیمی نابرابری ذهنی زن و مرد را به باد هوا داده باشند.

آنان هوشیارانه و تنها با تکیه بر ذهن خلاق و شعور کارآزمود خود راهشان را پیدا کردند و بزرگترین نقش و بیشترین مسؤلیت

داستانهای کوتاه از نورالله خرازی: (نوری)
از انتشارات بنی بریت: گروه فریبرز مطلوب

چاپ دوم

اشک خدا

چاپ اول

قلب گریان

کلیه وجوه حاصله از فروش این کتاب به مصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید.
موجود در کتاب فروشی شرکت کتاب ونسترن دروست وود
و کتاب فروشی های دیگر- برای کسب اطلاعات بیشتر با بنی بریت
تلفن: ۰۷۸۷ - ۹۸۶ (۸۱۸) تماس حاصل فرمائید.

**JACOB
F. ESAG OFF
D.D.S.**

**دکتر جیکوب اسحاق اف
دندانپزشک**

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 652-9114

239 S. La Cienega Blvd, Suite 200
Beverly Hills, CA 90211 **بلاک جنوب ویلشر**

پارکینگ رایگان شهرداری بوری هیلز
با فاصله یک بلاک
یک بلاک جنوب ویلشر روبروی پارک لاسیونگا

مشاوره رایگان

• روت کانال

• روکش چینی و دندان های مصنوعی (ثابت و متحرک)

• زیبایی دندانها با باندینگ

• سفید کردن دندانها

• جلوگیری از پوسیدگی دندانها

• جلوگیری از بیماری های لثه

• جراحی دهان و دندان

قبول اورژانس های دندانپزشکی



موسسه عینک سازی
اپتیکال کلینیک
OPTICAL

CLINIC



مجهزترین و بهترین عینک سازی با تجربه شهر ما
با مدیریت پرویز نقاس و ۱۸ سال تجربه. با داشتن مدرن ترین سیستم لابراتوار، دقیق ترین عینک های طبی و آفتابی را با قیمت مناسب در اختیار شما میگذارد.
مدیکل پذیرفته می شود.
آدرس 9365 Wilshire Blvd., • Beverly Hills, CA 90210
تلفن ۲۸۶۸ - ۲۷۸ (۳۱۰)

سفرنامه شهبانو فرح پهلوی

تالیف منصوره پیرنیا

شامل مقدمه و بیست و یک فصل و در بیش از پانصد صفحه از طبیعت و مناظر زیبای ایران نشان دهنده هنر، آداب و رسوم، رقص، موسیقی و گوشه هائی از فرهنگ اقوام ایرانی. با یکصد و هشتاد تصویر رنگی دیدنی کار عکاسان معاصر و طرحهائی دیدنی از شهبانوی ایران. کسانی که مایل به خرید این کتاب هستند با ذکر نام و نشانی و تعداد کتاب مورد درخواست مبلغ ۱۲۰ دلار برای هر جلد طی چک یا حواله بانکی به نشانی زیر ارسال دارند

Mehre Iran Publishing Co.

90 W. Montgomery Ave, No. 111

Rockville, Maryland. 20850

U.S.A

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام، سالی سرشار از تندرستی و برکت و صلح و شادمانی برای همه افراد بشر بویژه همکیشان ارجمند آرزو میکند.

14937 VENTURA BLVD.
SUITE 206
SHERMAN OAKS, CA 91403

(818) 906-3666
(310) 470-6938
FAX: (818) 783-4312

«چرا یک زوج جوان در ازدواج خود نمی توانند موفق شوند؟»

چرا ازدواج هائی که با عشق و امید آغاز میشود ناگهان مانند شعله آتش ظاهر و ناپدید میشود؟ عدم تفاهم، عدم سازش، ازدواج بدون عشق، دادگاه، طلاق، حفاظت فرزندان و نفقه از مطالب متداول گفتگوهای ما شده اند. البته ما جواب این پدیده های ناهنجار و چراها را نداریم اما سوال اینست، راه کدام است؟ راه موفقیت در ازدواج چیست؟

برای رسیدن به جواب این چراها، راودا وید شوفط و خانم منیره نهورای مشاور خانواده، سمینار ۶ جلسه ای از تاریخ ۱۱ آگوست، سه شنبه شب ها از ساعت ۷ و نیم تا ۹ بعد از ظهر تشکیل می دهند که مسائل فوق در این سمینار بررسی خواهد شد. این سمینار شامل حل مطالب گوناگون از جمله ارزشهای فردی طرفین در ازدواج، مسائل مربوط به مذهب و فرهنگ و دخالت والدین و غیره خواهد بود. همچنین فیلمی نشان داده خواهد شد که توسط متخصصین امور ازدواج، در آمریکا تهیه شده که مراحل مختلف زندگی زوج های مختلف را نشان می دهد.

برای رزرو جا لطفاً چک خود را بمبلغ ۱۰۰ دلار برای افراد مجرد و ۲۰۰ دلار برای هر زوج تا اول آگوست با ذکر نام، نشانی، شماره تلفن به نصح اسرائیل به نشانی زیر ارسال فرمائید

NESSAH ISRAEL

1537 Franklin St.

Santa Monica, CA 90404

(310) 453-2218

(213) 655-7730

برای اطلاعات با شماره تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید.

(۲۱۳) ۶۵۵-۷۷۳۰ (۳۱۰) ۴۵۳-۲۲۱۸

مرا از مرگ مترسانید!

سطور زیرپس از مطالعه مقاله یک روزنامه درباره فعالیت های ضد یهودی در جهان امروز، بر حاشیه آن روزنامه نوشته شد.

رفته و نیست و نابودم بینند. اما من ماندم!
زنده و جاوید و پای استوار برجای ماندم.
روز دیگر کنده ها آتش زدند، آتش ها دامن زدند.
کتابها خاکستر کردند، خانه ها با خاک یکسان کردند
معبد ها و انسانها باهم سوختند.
بعد شادمانه دست برهم کوفتند که «قوم گزیده خداوند
از جهان رخت بریست» اما من ماندم!
من هستم. آنچنان که خورشید هست.
روز دیگر کسانم را، عزیزانم را، همراهان خسته پایم را،
دسته دسته
بزور شلاق و شمشیر و زوبین و تیر
به کیش خویش درآوردند تا مگر
از دست رفته بینند دم دیگر. اما من ماندم!
و بازروزی دژخیمان درنده خوی یک سرزمین
در پی حل مسئله شتافتند
شگفتا که آنها سرانجام،
سرزمین خود را دو نیم شده یافتند
و رهبران و رهروان را در زندانها و بیغوله ها بر روی هم،
چون نلی زباله.
اما من ماندم!
و برای سربلندی سرزمین بازیافته ام دعا خواندم
من ماندم تا با قلب طلائی ام
که چون گوی سحرآمیز نورانی است و درخشان
راه انسانیت را، در تاریکناهی زندگی
به آنها که فانوس کورنوری دارند در دستی لرزان، بشناسانم
مرا دیگر قربانی مخوانیدم
افسرده دل، عصبانزده، شکوه گرو پرآرزو ندانیدم
قهرمانم من؟ نه. لاف قهرمانی ارزانی دیگران باد
من انسانم.
نه انسانی ستر بازو و سینه پهن و چهارشانه
که پشت دیگران بر خاک ساید
تا از چشم این و آن، برتر آید
من انسانم! من انسانم! من اینرا خوب میدانم
که میمانم! که میمانم!

نه من «دیگر هرگز» نمی گریم
عجز را دیگر من نمی خواهم. اشک را نمی بارم
با لایه و ترس و آه و ناله دیگر نیست سرو کارم
مرا از مرگ مترسانید!
من اینرا خوب میدانم که میمانم
من از قوم جاودانم
من انسان چندین ده صد ساله تاریخ
در سامانها و زمانهای بسیار، هامانهای بسیار دیده ام
من هامان را، در سرزمین کوروش، سربلندی داردیده ام
کالیگولای معبد برباد ده را من غلتیده در خاک و خون،
بدبخت و خوار دیده ام
تزار خونخوار را من، بسته بر چوبه اعدام دیده ام
من هامان ژرمن را زیر زمین، در دام دیده ام
من فرعون عصرا دق کرده پیش از صدام دیده ام
من هامانها و هامانکها بسیار دیده ام
ده ده و صد صد دیده ام، با پیروان بشمار دیده ام
دیده ام که انسان دشمنان با نعره هاشان، یاوه هاشان،
عربده هاشان، تهمت های نامردانه شان بیچاره و ذلیل
سردر خاک فرو برده اند
اما من مانده ام!
من این درس را در تاریخ خوانده ام.
سرطاسان! با تلنگر بر کاسه سرهایتان
صدای مرگ را بگوش من میرسانید؟
مرا از مرگ می ترسانید؟
مرا، ای سرطاسان! علم داران رنگیان! رهبران نازیان!
تشنه خونان! پس مانده های نازیان! کینه توزان! آدم نمایان!
از مرگ مترسانیدم
ترس من، با دست تاریخ، از مرگ ریخته ست.
مرا روزی پای از کشتزار کوتاه کردند
روز و شب را، زندگی را، بر من تباہ کردند.
شبانای را، باغبانای را، کشت را، درو را، آواز خرمن را،
بر من حرام کردند
تا که شاید شاهد محو و فنایم بنشینند

اخبار سازمانها

فدراسیون یهودیان ایرانی

اولین جلسه هیئت امنای دوره جدید فدراسیون یهودیان ایرانی در ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۳ می ۱۹۹۲ در محل فدراسیون یهودیان امریکا تشکیل جلسه داد.

۱- معرفی هیئت اجرایی
۲- بررسی رئوس آیین نامه داخلی هیئت امناء
۳- گزارش آقای حسی میزراحی نماینده کمیته دفاع از حقوق یهودیان سوریه و یمن.

۱- هیئت اجرایی

آقای دکتر سلیمان آقائی رئیس هیئت اجرایی فدراسیون، اعضاء هیئت اجرایی را به هیئت امناء معرفی و درخواست پذیرفتن آنانرا نمودند که با رأی اکثریت مورد تأیید قرار گرفت. اسامی افراد مزبور بترتیب الفبا بقرار زیر است:
آقای صیون ابراهیمی
آقای الیاس اسفندی
آقای الیاس اسحقیان
دکتر جمشید ایست

آقای منوچهر امیدوار
خانم گیتی بروخیم (سیمانظوب)
دکتر کورش بنایان
خانم منیژه پورنظریان
آقای مسعود حکیم
آقای رو بن دخانیان
آقای عزت اله دلجانی
آقای سلیمان رستگار
راو داو بد شوفه
دکتر فروزانپور

آقای صمد کشفی
آقای سام کرمانیان
آقای مهران گبای
آقای یونس نظریان
آقای نوراله نوروش
ضمناً آقای لطف اله حسی باتفاق آراء به سمت
CHAIRMAN
هیئت اجرایی انتخاب گردیدند.

۲- آیین نامه داخلی

رئوس آیین نامه داخلی هیئت امناء به بحث و بررسی گذاشته شد و پس از مذاکرات مؤلانی و بررسی کلیه اظهار نظر

های اعضاء به هیئت امناء و تأیید دادن پیشنهاداتی که مورد تأیید همگان بود و نیز اضافه کردن مواد پیشنهادی از سوی اعضاء

۳- گزارش مربوط به یهودیان سوریه و یمن

فدراسیون یهودیان ایرانی ظرف چند سال گذشته، بنا به درخواست کمیته دفاع از حقوق یهودیان در بند سوریه و یمن، دست به یک سلسله اقدامات در مسیر اهداف این کمیته زد که با جمع آوری نامه های متعددی از یهودیان ایرانی منبئ بر درخواست برای آزادی خواهران و برادران در بند خود، آغاز شد.

در اینجا لازم به تذکر است که یهودیان این دو کشور و بویژه سوریه در شرایط بسیار نامساعدی زندگی میکنند و متجاوز از چهار سال است که به آنان اجازه خروج از کشور داده نمیشود. همراه با نامه های یاد شده در بالا، فدراسیون یهودیان ایرانی ضمن تماس با دبیرکل سازمان ملل همصدا با دیگر سازمان های فعال در سراسر جهان در امر رهائی همکیشان در بند خود، تقاضای رسیدگی به ممنوعیت خروج یهودیان سوریه و یمن را نمود و طی نامه های متعددی که از جمله برای حافظ اسد رئیس جمهور سوریه فرستاده شد، درخواست رسیدگی به این امر و آزادی برادران و خواهران خود را نمود.

بدلیل این تلاشها و با توجه به جو موجود در امر مذاکرات صلح خاورمیانه، همانطور که خوانندگان ما آگاهی دارند، اخیراً دولت سوریه اقدام به تقلیل این فشارها نموده است و به یهودیان سوریه اجازه خروج از آن کشور را داده است. حضور آقای میزراحی نماینده کمیته دفاع از حقوق یهودیان سوریه و ویمن در جلسه هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی بمنظور تقدیم این

گزارش بود. ایشان در سخنان خود از کوششهای پیگیر و بی امان فدراسیون یهودیان ایرانی برای بسیج کردن همکیشان هموطن خود برای این مبارزه سیاسی گزارشی کردند و گزارش فعالیت های کمیته خود را به اطلاع اعضای هیئت امنای فدراسیون رسانیدند. و طی نامه ای که ذیلاً گراور میشود اعلام داشتند که نام فدراسیون یهودیان ایران در لیست افتخار سازمانهای

نجات یهودیان سوریه و ویمن منظور شده است. متن نامه کمیته نجات یهودیان سوریه و ویمن در صفحه بعد به چاپ رسیده است. جلسه هیأت امناء در ساعت ۹/۳۰ بعد از ظهر پایان یافت.

کمک به آسیب دیدگان آشوبهای اخیر لوس آنجلس

فدراسیون یهودیان ایرانی، بمجرد بروز تظاهرات و آشوبهای اخیر در لوس آنجلس جلسه ای تشکیل داد تا به آثار و عواقب مترتب بر این وضع با توجه به جامعه یهودیان ایرانی رسیدگی نموده و اتخاذ تصمیم نماید. بلافاصله ستادی از سوی فدراسیون مرکب از متخصصان بیمه، امور مالی و دیگر صاحب نظران علاقمند تشکیل گردید و از طریق کنیساها و سازمانهای

یهودی ایرانی از آسیب دیدگان این آشوبها تقاضا شد تا بمنظور متمرکز نمودن فعالیتهای خود برای جبران خسارتهایی که بآنان وارد آمده، با این ستاد در دفتر فدراسیون تماس بگیرند. تا هنگام انتشار این خبر، بیش از ۵۰ مورد به این ستاد رجوع شده که در مواردیکه آسیب دیدگان استطاعت پرداخت هزینه های حقوقی لازم را نداشته

اند، به وکلای داوطلب و مجرب امریکائی که با فدراسیون همکاری دارند معرفی شده و کار آنها به جریان افتاده است. علاوه بر این در مواردیکه میزان آسیب بقدری بوده که آسیب دیدگان از نظر توانائی مالی در بحران شدید قرار گرفته اند، کمکهای مالی لازمه نیز به آنها از سوی فدراسیون داده شده است.



پیوند های زناشویی

الکساندر گورن	ثریا سعیدی	مهرداد داودپور	لیدا واحدی	خسرو تریبی	ثریا شبانیا
یوسف ساقیان	مژگان مروتی	داود خرسندی	حولی هر	بترام امیری	اسی سامیح
جهانگیر نظریان	دینا کهن	هنری احدوت	ریتا خسروا	ژان الیاش	آریتا حسیدیم
الی سیمانظوب	شادی ماغن	ادی پلوار	افسانه اخوان	بهنام قدیر	نسرین نثن الی
بیژن نوابیان	افسانه توریان	سیامک یکتافر	رویا بنفشه	فرزان قدوشاهی	رویا سلیمانی
ژوزف بن پورات	رویا احدوت	کامران حکیم	سابرینا سرودی	بهمن حنائی	ناتالی صوفر
فرزانه خلیلی	ژانت پور رحمانی	مونیز کاهن کاشانی	سوزان حزانی	بهرام وثوقی	اورلی ساقیان
ادموند جانفزا	لونا حناساب	فرامرز طالع	هاله روشن کاشانی	یوسف ساقیان	میشل مروتی
بهرام امیری	استر سامیح	پدرام رفیع	روت خافی	ادوارد سابین	دیانا گلانته
بهرروز میرشکری	هلن مادر	شهریار جواهری	شهناز ربان	ایرج داود گله	فریبا روبن زاده
		فرامرز نپاوندی	رویا علاقمند	ژوناتان کرامر	شارون برمن
		صیون لاریان	ماندا لاریان	کیومرث خلیلی	دالیا گبریل
		کوروش بخشاینده	آریتا رازی	فرزاد داد پرور	شیرین کهن

WE THANK THE FOLLOWING FOR THEIR
GENEROUS SUPPORT AND CO-OPERATION
ON THIS CAMPAIGN. WE SHOULD
ALL TAKE PRIDE IN THIS ACHIEVEMENT.

AMERICAN GATHERING-
FEDERATION OF JEWISH HOLOCAUST
SURVIVORS
AMERICAN ISRAEL PUBLIC RELATIONS COMMITTEE
AMERICAN JEWISH COMMUNITY
AMERICAN JEWISH CONGRESS
AMERICAN ORT FEDERATION
AMERICAN SEPHARDIC FEDERATION
AMERICAN ZIONIST FEDERATION
AMERICAN ZIONIST YOUTH FOUNDATION
AMIT WOMEN
ANTI-DEFAMATION LEAGUE OF B'NAI B'RITH
ASSOCIATION OF REFORM ZIONISTS OF AMERICA
B'NAI B'RITH • B'NAI B'RITH WOMEN • B'NAI ZION
CENTRAL CONFERENCE OF AMERICAN RABBIS
COMMITTEE FOR AMERICAN / ISRAEL RELATIONS
AT UCLA
COUNCIL OF JEWISH FEDERATIONS
COUNCIL FOR THE RESCUE OF SYRIAN JEWS
DEVELOPMENT CORPORATION FOR ISRAEL
EMUNAH WOMEN OF AMERICA
FEDERATION OF RECONSTRUCTIONIST
CONGREGATIONS AND HAVUROT
HADASSAH • HIAS
HILLEL JEWISH CENTER AT UCLA
JEWISH COMMUNITY CENTERS ASSOCIATION
JEWISH COMMUNITY RELATIONS COMMITTEE OF
THE FEDERATION COUNCIL OF GREATER LOS
ANGELES
JEWISH INSTITUTE FOR NATIONAL SECURITY
AFFAIRS
JEWISH LABOR COMMITTEE
JEWISH NATIONAL FUND
JEWISH WAR VETERANS OF USA
LOS ANGELES WOMEN'S CAMPAIGN FOR SYRIAN
JEWRY
NA'AMAT USA
NATIONAL COMMITTEE FOR LABOR ISRAEL
NATIONAL CONFERENCE ON SOVIET JEWRY
NATIONAL COUNCIL OF JEWISH WOMEN
NATIONAL COUNCIL OF YOUNG ISRAEL
NATIONAL FEDERATION OF TEMPLE SISTERHOODS
NATIONAL JEWISH COMMUNITY RELATIONS
ADVISORY COUNCIL
NATIONAL TASK FORCE ON SYRIAN JEWRY OF
THE CONFERENCE OF PRESIDENTS OF MAJOR
AMERICAN JEWISH ORGANIZATIONS
POALE AGUDATH ISRAEL
RABBINICAL ASSEMBLY
RABBINICAL COUNCIL OF AMERICA
RELIGIOUS ZIONISTS OF AMERICA
SIMON WEISSENTHAL CENTER
STUDENT COALITION FOR SYRIAN JEWRY
UNION OF AMERICAN HEBREW CONGREGATIONS
UNION OF COUNCILS FOR SOVIET JEWS
UNION OF ORTHODOX JEWISH CONGREGATIONS OF
AMERICA
UNITED ISRAEL APPEAL • UNITED JEWISH APPEAL
UNITED SYNAGOGUE OF CONSERVATIVE JUDAISM
WEST COAST OPERATION RESCUE FOR SYRIAN AND
YEMENITE JEWS
WIZO USA
WOMEN'S AMERICAN ORT
WOMEN'S LEAGUE FOR CONSERVATIVE JUDAISM
WOMEN'S LEAGUE FOR ISRAEL
WOMEN'S CIRCLE
WORLD UNION OF JEWISH STUDENTS
WORLD ZIONIST ORGANIZATION
AMERICAN SECTION
ZIONIST ORGANIZATION OF AMERICA
Iranian Jewish Federation
...AND THE 30,000 SYRIAN JEWS OF AMERICA

WEST COAST OPERATION RESCUE FOR SYRIAN AND YEMENITE JEWS

YOU HOLD THE KEY

To the Iranian Jewish Federation,

We are proud to add the Iranian Jewish Federation name to the Honor Roll of organizations who have rallied and spoken out for our great cause-the freedom of 4000 Jews in Syria and endangered Jewish communities of Arab Lands. Your loyal and dedicated service to the Jewish community combined with a deep sense of purpose have earned you this honor. On this day you should take special pride because of your cooperation and support in gathering signatures, the result being that the Jews of Syria are now permitted to leave. We have also accomplished our goal of having Jewish prisoners released from jails in Syria and returned to their families. On this Special occasion of deserved tribute please accept our sincere thanks and appreciation.

Sincerely,



Hy Mizrahi

OPEN THE DOOR

332 South Beverly Drive, Suite 107 • Beverly Hills, CA 90212
(310)556-3252 • FAX(310) 843-3999

WOCSY IS A NON-PROFIT CHARITABLE AND HUMAN RIGHTS ORGANIZATION UNDER SECTION 501(c), (3) OF THE INTERNAL REVENUE CODE.
ALL CONTRIBUTIONS MADE TO WOCSY ARE TAX DEDUCTIBLE. • FEDERAL I.D.# 95-4338126 • HY MIZRAHI, PRESIDENT

نشریه شوفار - سال دهم - شماره ۶۹ - صفحه ۶۴

مجتمع فرهنگی نصح

در شماره قبل در چاپ خلاصه حسابهای مجتمع فرهنگی نصح اشتباهاتی رخ داده بود که با چاپ متن کامل این حسابها در این شماره اقدام به تصحیح آن گردیده است.

صورت ریز وجوه دریافتیها برای سال مالی منتهی به ۳۱ آگوست ۱۹۹۱

	۶۵۰/۴۰۹/۰۰		وجوه دریافتی بابت اعانه ها
دلار			
"	۱۰۴/۷۳۰/۰۰		وجوه دریافتی بابت سالن
		۹۰/۹۹۴/۰۰	وجوه دریافتی بابت جشن ها
		۵۸/۰۷۰/۰۰	کسر میشود مخارج جشن ها
باقیمانده	۳۲/۹۲۴/۰۰	<u>۵۲/۵۳۷/۰۰</u>	وجوه دریافتی توسط انجمن بانوان
		۳۳/۳۷۸/۰۰	کسر میشود پرداخت و مخارج
	۱۹/۱۵۹/۰۰	<u>۷/۹۳۵/۰۰</u>	وجوه دریافتی توسط انجمن جوانان
		۳/۷۴۸/۰۰	کسر میشود مخارج
	۴/۱۷۷/۰۰		بهره های دریافتی
	۲/۳۹۹/۰۰		جمع کل دریافتیها
	<u>۸۱۳/۷۹۸/۰۰</u>		

صورت ریز هزینه های پرداختی برای سال مالی منتهی به ۳۱ آگوست ۱۹۹۱

	۱۲۸/۴۸۲/۰۰	۱ - هزینه ساختمان (عملیات ساختمانی طی سال مالی)
	۱۱۷/۳۸۲/۰۰	۲ - بهره های پرداختی بابت وامهای دریافتی
	۵۵/۰۴۲/۰۰	۳ - هزینه اجاره ها
	۲۵/۹۰۱/۰۰	۴ - مخارج دفتری و اداری
	۱۱/۲۵۴/۰۰	۵ - هزینه بیمه (مجتمع)
	۸۹/۷۳۵/۰۰	۶ - حقوق کارکنان
	۵/۵۵۳/۰۰	۷ - حقوق کارکنان روز مزد
	۳۰/۲۰۷/۰۰	۸ - هزینه تلفن و سرق
		۹ - پرداخت به موسسات خیریه (یشواها - افراد نیازمند -
	۱۲۵/۸۰۶/۰۰	بیماران - مدارس)
	۱/۷۴۴/۰۰	۱۰ - مخارج چاپ
	۲۷/۵۳۲/۰۰	۱۱ - پارکینگ
	۶۵/۲۶۰/۰۰	۱۲ - مخارج کیپور (جهت دومحل فرانکلین وویلشر)
	۱۲/۶۸۶/۰۰	۱۳ - مخارج سکوریتی (حفاظت)
	۶/۲۲۹/۰۰	۱۴ - مالیات حقوق کارکنان
	۳/۱۴۴/۰۰	۱۵ - مخارج باغبانی
	۸/۸۵۰/۰۰	۱۶ - مخارج خرید کوبن (انجمن بانوان)

۷۱۴/۸۰۷/۰۰

مجمع فرهنگی نصح

صورت دریافت و پرداخت و تغییرات و حوه برای سال مالی منتهی به ۳۱ آگوست ۱۹۹۱

۴۰/۷۶۷/۰۰	دلار	موجودی بانک در اول سپتامبر ۱۹۹۰
۷۹۰/۴۶۲/۰۰	"	دریافتی ها طی سال مالی شرح صفحه اول
		بدون احتساب موجودی انجمن بانوان و جوانان

دلار ۸۳۱/۲۲۹/۰۰

کسر میشود :

۷۱۴/۸۰۷/۰۰	هزینه های پرداختی در سال مالی شرح صفحه دوم
۱۰۰/۰۰۰/۰۰	بازپرداخت قسمتی از وام دریافتی از بانک

۸۱۴/۸۰۷/۰۰

۱۶/۴۲۲/۰۰

۱۹/۱۵۹/۰۰

۴/۱۷۷/۰۰

۳۹/۷۵۸/۰۰

موجودی بانک در ۳۱ آگوست ۱۹۹۱
موجودی بانک در حساب انجمن بانوان
موجودی بانک در حساب انجمن جوانان

دارائیهای منقول

دلار ۳۹/۷۵۸/۰۰
۱/۶۷۱/۰۰

موجودی حسابهای بانکی
وام پرداختی به مدرسه

دلار ۴۱/۴۲۹/۰۰

دارائیهای غیر منقول

۱/۷۵۰/۰۰۰/۰۰

۱/۴۰۹/۱۲۵/۰۰

۱/۴۰۰/۰۰

قیمت خرید زمین و ساختمان
عملیات ساختمانی بابت نوسازی مدرسه و
کنسرای جدید
اثاثیه اداری

۳/۱۶۰/۵۲۵/۰۰

کسر میشود :

۱/۰۵۰/۱۵۰/۰۰

۱/۴۶۹/۰۰

بدهی به بانکها بابت وامهای دریافتی
هزینه های پرداخت شده

۱/۰۵۱/۶۱۹/۰۰

دارائی خالص پس از پرداخت بدهی ها

دلار ۲/۱۵۰/۳۳۵/۰۰

فرام ایتالی

FROM ITALY

نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهارخوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را در جای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و
بهترین هارا ارزانتر بخرید



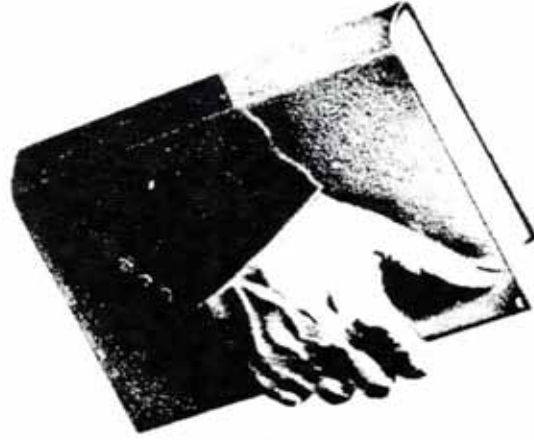
FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004

(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت

LAW OFFICES OF
KOOROSH BANAYAN



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(213) 629-0200

315 West 9th Street, Suite 701, Los Angeles, CA 90015 دای کون

Design Saeeed Bladat

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION
REQUESTED.

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048

SHOFAR